



۳۱۹  
۲۱۲.۴۲

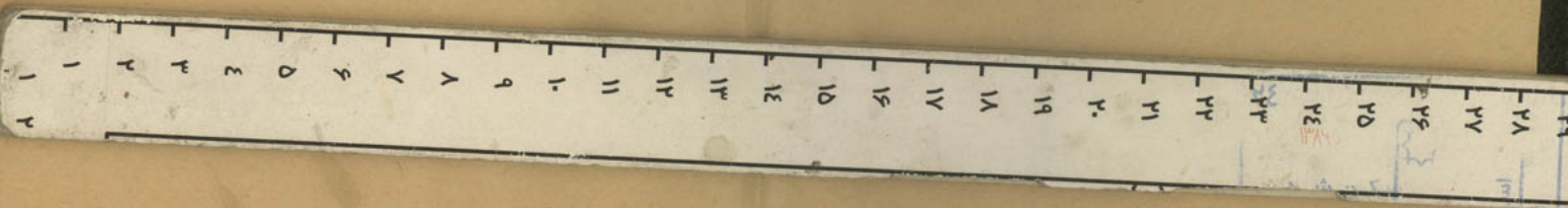
کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب	اضیارات بدیعی	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۲.۴۲
شماره اختصاصی (۳۱۹) از کتب اهدائی : صمغری		





۳۱۹  
۲۱۲.۴۲

جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	۲۱۲۴۲
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	اضیارات بدیعی
مؤلف	
موضوع	شماره اختصاصی (۳۱۹) از کتب اهدائی : سامری



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه آستان قدس  
طبع شد در تهران  
۱۳۷۷

دارو و گرفت و فرض ساختند و در سایه  
خشک کردن محو دار صبی دوم خلط آن  
دارو با جیره که حافظ و یک خاصیت محو  
خلط کافور یا جش برج یا فلفل یا جمر و خلط فریقین  
اسلب یا با قلی یا پوست مادام نر و خلط قلقل  
سعد یا املی و امثال آن بسبب قوه اجزا  
سبب مظهر و جنات بعضی ادویه را  
واجب بود که در ظرف کنند که سبب و  
تنک بود و سرات بوم استوار کنند تا قوه  
و یک بتا اثر هو اخیل سادما سد مسک  
و کافور و غیره و مسک اولی آن بود که در  
ظرف اسری کنند و اگر یافت نشود در روید  
کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه  
محرک دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در اینانه  
کنند مانند حریقین و بسد و کبریا و امثال



آن و بعضی را لیس که باس کافی بود ما  
آفاقا و بوش و عصارات چهارم آنکه  
چایگاه آن چنانکه خازن ادویه در موضعی  
بود که نیک گشته بود و سردی و دخت  
بود بنهند **بخم** بنه اذن ادویه لازم بود  
که هر یکی را بجای خود معین نگاه دارند تا ادویه  
حاده مانند سفوف و ایون و ادویه اقوی  
بود مانند جلد و سیب و امثال آن و مجاورت  
ادویه که استعداد قبول آن روایح داشته باشد  
و بسبب جاریه قوه آن ساقط گردد مانند  
بنفشه و نیلوفر و امثال آن بنهد و چون  
این معنی مقرر شد که ادویه ازین قسم  
پروت نیست **قول** کلی که دوا از  
از غیر متمیز کنند چنانکه است التوت بدانکه  
انچه **فانول** و مشروب آدمی است

انج

انج قسم پروت نیست یا غذا مطلق یا در  
مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذای یا قلم حد  
حورده شود یا سهل الاستعمال بود و قوه بدن  
دوام **دوا** و **انج** را **سازد**  
از غذا مطلق بود همچون نان و گوشت یا جنان  
بود که اول بدن ویران نماید و روی بدن را  
انرا دواء مطلق گویند مانند نجیل و قرفیل  
و سنبل و امثال آن یا جنان بود که اول  
و عا در بدن تاثیر کند تا اثری ظاهر آید  
در روی اثر کند و انرا بدل ما **سازد** انرا  
غذاء دوائی گویند همچو سرکه و خشناس و کاهو  
و امثال آن و القوه دوائی غالب بود انرا  
دواء غذای گویند مانند کون و ناخواه و کرویا  
و امثال آن یا جنان بود که قوه و عا ثابت  
و دایما کیفیت و عا بر بدن غالب بود و مفسد



بدت اشدا نراسم خوانند مانند پیش و سبک  
و شوکران و امثال آن والله اعلم بالصواب  
چون کلیات معلوم شد روعا بفردات  
آوردم <sup>عد</sup> <sub>۲۹۰</sub>  
**الطیلال** بنایست که تخم وی مستعمل  
است و مانند تخم کرفس بود هر یک و بیون  
کیود و بشکل ریز بود و بغایت بل بود و آنچه  
سبز بود و قدری از آن بزرگتر بود از آنم خلال  
دان گویند و آن الطیلالی است غیر مصرعی  
و آنچه کبود رنگ بود الطیلال مصرعی بود  
و حیثیش و پرا در جل الطیر و در جل  
الغراب و حور الشیاطین خوانند و کفند  
شود و طبیعت الطیلال گرم و خشک  
است در درجه دوم و در مداوایه بهلق  
و برصا بغایت سود مند و بعضی تنها

الطیلال

در مداوایه  
بهلق

مست

مستعمل کنند و بعضی یکدم از آن باداکی  
عاقرا چایسایند و بعضی سیر شدند و لعق کنند  
و یک ساعت باد ساعت در آفتاب  
نشینند چنانکه عرف کنند که برات و ساق  
آبله نبرد و گاه باشد که روز دیگر شبانه آبله نبرد  
و بعد از آن آب ررد بسیار از آن روانه بقدری  
حق جل و علا لوت موضع باز بون اندام گردد  
خاصه که این زحمت در موضعی کوشند  
بود زود تر و آسان تر زلیل گردد و این محبت  
و بکرات جامع این کتاب امتحان کرده و این  
سری عجیب است اما بشرط آنکه اول  
شقیه کرده باشد و بعد از آن این دو استعمال  
کند و باینکه تا استمان باشد وقتی که افتاب  
در غایب گری بود و بعضی گویند یک جزو و نیم  
الطیلال و پوست مار یک جزو و ورق سداب



مک جو چوبک کوفت و پخته در روز هر روز  
سه دلم با شراب انگور یا سا شامند ابروی  
شفای یاد آن الله تعالی خاصه که در آفتاب  
هر روز بپوشند جنابک عزت بکند و اگر  
بپوشانند آنها اطربلال و بعسل لک گرفته  
بپوشند و هر روز دو مثقال با آب گرم  
بپاشند یا توده روز متواتر البته برص  
زایل گردد و اگر اطربلال کوفت و پخته و پنبه  
زیت دمنده بکند دارد **الرعیس**  
بزیات اهل دمشق و مصر عود درخ خواهد  
وان قشراصل انبیرا رس است بیاری  
بوستیچ زرشک خواهد و طبیعت آن  
گرم است در درجه اول و خشک است  
در درجه دوم چون بپوشانند و بدان مضمضه  
کنند قلاع را زایل کند در هر دهه که باشد

دوم

و هر نوع قلاع که بود و اگر بپوشانند در کلاب  
و چشم چکند رطوبتی که باشد خشک  
گرداند و سودمند بود جهت بقیت  
رمدی که نصبت شده باشد و اگر پیش از آن  
در چشم استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد  
و اگر بطبیخ آن احتقان کند سودمند بود  
جهت زشها روجه و اگر شراب با سیر که  
بپوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود جهت  
در درجه دوم آن نرم کند و صاحب جامع  
گفته اطربلال در درجه اول چشم را  
مایران صینی و مایران مکی الرعیس  
میکنند **البهار** آنک محرق است بیاری سرب  
سخت گویند صنعة آن بپوشانند تا به  
آهنی و سرب بر روی تابانند و قدری  
کوگردان اندازند و در کوره نهد و پدمد و کلسد



کواری سوراخ درین آن کند بر سر وی نهاد  
و بد مدت آن زمان که سوخته کرد در بردار  
و استعمال کند و طبیعت آن سرد بود در  
دوم چون مغسول کنند نشف رطوبتها  
چشم کنند و دانهها سوخته بود چونه  
ریشها مفاصل و ذراته خمیده چون  
بر آن موضع ذرور کنند و بچینت بواسیر  
و سرطان و ریشها دست و پدلمات اشد  
است **آبق** که سیریان زیتق خوانند  
سویزیان ایشان زیتق جلی نام دارد  
و در زکفت شود اسهال طبیعت و منفقت آن  
**آبوز** لباب القرح است و لباب القوم  
و لباب البریز کوبند و بسیاری نشاسته و در  
نوبت کفته نشود **آبق** در قرح است و کفته  
شود **ابو حلسا** الحوسا است و خسل الجمار

و عاقبتها

و عاقبتها و شجره الدم و رحل الحمامه و هو قلوبس  
و شنقار و کلا و انقیاب کوبند و بسیرانی  
حال و ما و بلفظی بالعست و العس و کاهو خر  
و این جسد له اسم شجره راست و هو حوره و بشیرانی  
شکار خوانند و بهترین آن بوذ که ورق آن  
سیاه رنگ برزد و بیخ آن سبز و ورق آن  
بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است  
در اول درجه دوم چون با شکر که بر بهق  
طلا کنند زایل کند و سبزی را نامع بود و جگر  
را پاک کند چون با سرکه بود حواه ضما کردن  
و حواه خوردن و بر نفوس ضما کردن  
سوخته بود و چون با بیدر بخانیز نهند  
تخلیل کنند و ریشها را نافع بود و مرهم وی  
سوختگی را نافع بود و خوردن ورق آن  
بریان کند و با شراب بیاشامند شکم بیند



و شقاق مقود با قع بود و چون بخایند  
و بر کزنگاب اندازند آن کزنگاب میرد و بیخ آن  
چون زنب بخویش آن بر کبود بجد بیست لاند  
و درم صلب که در رحم بود تخلیل دهد  
بخورد بر گرفتار و در آب نشستن حیض  
بر انداخته و مقدار استعمال از وی دو درم  
بود و بسیار استعمال کردن با صداع آورد  
و مصلح آن روغن بنفشه بود یا کدو  
**ا بریشم** بیاری ایشم خوانند نیکوترین  
آن بود که پاک و نیکو بود و طبیعت وی خنک  
بود در کرمی و سردی و کوبند کرم و خشک  
بود در زلول و حوزی کوبند کرم و تر بود در اول  
بلغم و سود از ابل کند و بدن از ایشان پاک  
کند و بدن فربه کند و روشنائی چشم بیفزاید  
و چون در معاجین کسار کنند که شری آن

عسل

عسل بود حجامت زیاده کرد اند و معوض  
آورد و معنی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوزانند  
استعمال کنند با عرق و وصفه سوختن  
وی مانند سوختن صوفت بود و در صد  
گفته شود و اگر معصوم بود لطیف تر بود  
از بهر آب قوه وی زیاده بود و چون  
سوختن بیاشامند مفرح تمام بود و جهت  
تقیه دل بغایت نیکو بود و خفقان را سود  
دهد و مقدار شری یک درم و جویا بعد  
از سوختن بشویند جهت ریشها چشم سود  
دهد و بوشیدن وی مسخن مانند نیشه  
بلکه معتدل بود و کوبند بوشیدن وی  
شدن نیست کرد اند و معده را بد بود خصوص  
جشن وی و مصلح وی آب زبیا است  
و اترج بود **ابهل** حولا ابهل کوبند



و ثمره العرعر کوبند و برس غنچه نیز جویند  
و این ثمره سر و کوهی است بسیار بی تخم و هل  
کوبند و طبیعت آن گرم و خشک است  
در دوم و جالبیوس گفته در سوم بهترین  
آن سیاه رنگ بود فربه و بهترین و رقیق  
آن سبز رنگ بود اگر باروغن کنج بچوشد  
در ظرفی آهنین ناسیاه شود و در گوش  
جکانند که می زایل کند و جوت بکوبند و میزنند  
و بر کله افشانند نافع بود و اگر سده درم سفوف  
سازند کومه ها مجموع بکشد و اگر یا شامند  
یا با عسل بسر شدند درم و لعق کنند  
حیض برانند و بچه زنده بکشد و بچه مرده  
ببندازد و اگر ثمره ابهل دو درم سحق کنند  
و بخ درم روغن کاه و بخ درم عسل یا هم  
بسرسند و لعق کنند ریویز نافع بود و اگر

سحق

سحق کنند یا سکه بزداء الثغاب طلا کنند  
زایل کند و اگر زنت بخود بر کوبد یا بخور کند  
بچه ببندازد و وی مضرب بود بخاکر و مصلح  
وی عود الوح است یا خولجان تا حراما  
و بدل آن جوز السرو است و دار صینی  
مساوی و کوبند بیک آن یک وزن و نیم  
آن دار صینی است و کوبند بیک آن سلیخته  
و بوزن آن جوز السرو است **آشور**  
دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن  
درخت عناب نامند و هر دو نوع جوت  
در آب اندازند و هر دو و بهترین آن  
سیاه است املس و طبیعت آن گرم  
و خشک است در دوم و جوت کحل کنند  
ماب و کحل سازند سبیدی چشم و شکر و عا



زایل کند و سوزند دست چهره سوختگی  
آتش و اگر سوزانند در یکی کواری تا خون  
خیم شود و بشویند بمجنانک آبا غسل  
کنند بغایت نافع بود چهره در در چشم  
که از پوست بود و چهره خارش چشم  
و بشاره آن سحی کنند بغایت و بر ریشها  
دست افشانند خشک گرداند و جامع این  
کتاب گوید در خشک بند هاله از زخم کارد  
و شمشیر بکار برده هیچ مجرب تر از نشاره  
ابنوس نیست و وی سنک بریزند  
و با ذها شکم تحلیل دهند و گویند که ابنوس  
بر آتش نهند بکند از روی خوش دارد  
و نیز گویند که درخت و می کشن ندیده است  
و منات و میبل نیست آب دیازی می آورد

و دو مردم از آن میگرد و با طربت میفرستند  
و گویند بک و می خوب کنار است و مصلح  
آن صمغ عربی یا شاهسرم بود **ابر کاکیا**  
و این کاکیا ب نیز کوند و آن تسبیح عنکبوت  
است بیاری کرده و پیش بر روی کریتنه  
خوانند چون بر جراحت نهند خون  
باز دارد و رها کنند که آن جراحت ورم  
کند و چون سوله بدان جگانه و بر دم  
نهند در ابتداء آن و رها کنند تا خشک  
شود سود مند بود و رها کنند که دم بزرگ  
شود و اگر تقره یزدان بالتدجلا تمام دهد  
و اگر کریتنه که در استان باشد و کشف  
و سیید بود در پوست بندد و در یازوی  
کسی که او را تب ربع بود بندد زایل شود  
**ابون** حی العالم است و گفته شود



و معنی ابرون الحی ابد است یعنی همیشه  
زنده و برك و می همیشه سبز بود و تری بود  
و در هکفته شود **بر ابرو القلم** تخم حی العالم  
است و کفته شود **اب** قاقله صغار  
جون از غلاف پیرون آید الحی خوانند  
و غلاف او متشک باشد و آن دو نوع است  
یک نوع یقین دارد جز بوا و هال بوا و هسل بوا  
و شوش پیر نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است  
در سپوم و بهترین وی آن بود که بوی  
بغایت نر دارد و منققت وی و قوه وی  
مانند قرقند است جهت معده سود  
و جگر سود سود مند بود و قی باز جاره  
و گویند طبیعت ترا قاقله بر کست  
**است** بیاری کوششت بالنگ دیده است  
که انوار آن کویند و کومیس پیریان آنرا مرک

خوانند

4  
خوانند و طبیعت آن گرم و تر است در اول  
و بچنان خوردن آن دیر هضم شود و معده  
را زیان دارد و قویج آورد و اول آن بود که مری  
مری کند **ابو عیسی** بیاری کل خیری خوانند  
و آن انواع است و در یاب ها کفته سود  
**اب** بیاری را سو خوانند و اگر  
اندر و ن وی یک نشین تریا کنند و خشک  
کنند سود مند بود جهت که نزدیک جانوران  
زهر دار و اگر نکسود کنند و خشک کنند  
دو مثقال از آن دفع مضرة سموم بکند  
و اگر دماغ وی با کوششت با سرکه بخورد صبح  
را نافع بود و اگر کوششت وی ضماد کنند مفصل  
را نافع بود و اگر خشک کنند و با شرب  
بیا شامند زهرها را نافع و اگر سوزانند  
در یکی مسین و خاکستر آن با سرکه بونقرس



طلا کنند سودمند بود و اگر خوب وی بر  
 خنایز بر بالند سودمند بود و اگر چشم وی خشک  
 کند و مصروع را دهنده نافع بود و بعضی گویند  
 اگر کعبه به پروت آورد آن زمان که زنده بود  
 و بر زنت به بند بستن نشود و رازی گفته  
 اگر در طعامی زهر باشد و این عرس به بیند  
 زیاد کند و مویهای وی راست یابند  
**ابراهیم** آتش مانند زیره باج اما عوض  
 سوله آب عود کند یا سوله مصعد وقت  
 زیاد باشد و حویجها آن با قدری عود  
 در کرباس بندد و در یک اندازند و قند  
 و یادام بکباب حل کشد و در آن ریزند و طبیعت  
 معتدل باشد زیره باج در خاصیت وی  
 جبهه مسلول بغایت نافع بود **اندرج**  
 نیارسی ترخ خوانند و پوست زرد آن کرم

و خشکست

و خشکست در زردم و گوشت آن کرم و تر  
 است در لوب و تخم آن کرمست و در وی آردی  
 رطوبه هست و ترشی آن سرد و خشک  
 است در دودم کلف زایل کند جوت طلا  
 کنند و خفتن آن که انحراف بود خوردن  
 سود دهد و صفرا بشکند و اشتهای طعام باز  
 دیند و میا بخولیک که از صفرا سوخته بود  
 سودمند بود و قوت دل بدهد و دفع خمار  
 کند و در وی تریاقیه هست و نافع بود جبهه  
 کزله مار و حراره و کزله کزله که مودی  
 و جبهه یزقان نافع بود اما سینه و عصبها  
 را زیان دارد مصحح آن شراب خشکاش  
 بود و بد آن آب یلمو و بورد آن دفع  
 عفونده هوا و بیکب زود ماغ کرم را زیان دهد  
 و مصحح آن بنفشه است و قشر آن ازاد و به



قلبی است و مفرح و زیاده در وی هضم  
و یکی که هان بخوش کند خون در دهان  
نگاه دارند و بر بصر طلا کردن مافع بود و اگر  
در طعام کنند قوه هضم بدهد و عصاره وی  
سودمند بود **کندک افی** و اگر میخان  
ضها کند همین عمل و اگر در خمر اندازند  
زود ترش کند اما گوشت وی بطی الهضم  
بودن معده را بند بود و قولنج آورد و چون  
بعضل میبایکند سالم بود اما دانه وی سودمند  
بود **کندک عقرب** چون دو مثقال  
مقشر کنند و با آب نیم گرم بپاشند و شراب  
بخته و اگر در میان جامها کنند برسد و جامه  
نگاه دارد اگر خوردن و دیستوری و بیس کوید  
دانه وی جزوی باه و جزو قندیل سپید است  
کنند و زیت بپاشند در حال بجه بند دارد

بخورد

و بخورد کردن وی بواسیر را نافع بود اما قوه  
ورق آن مجفف و محلل بود طعام را هضم  
کند و مسخن معده بود و سرد بلغمی بکشاید  
و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت  
وی نزد یکست **بقشر** اما ورق وی و فقاح  
وی لطیف تر از قشر است **انبر** انبر باریس  
است و اثر این در حوائط و امیر باریس نیز گویند  
و آن زرشک است زاج گویند و گفته شود  
**انسد** محل اصفهانی است ببارسی  
سرمه اصفهانی گویند و آن معدنی بود  
و بهترین آن بود که شفاف و بی سنگ  
بود آنرا روغن کا و جرب کنند و بسوزند  
تا آنکه نقطه سیاه که بر آن باشد نپس ساند  
و بکار برند و طبیعت آن سرد است در اول  
و خشکست در دوم و گویند سرد و خشکست

انبر باریس  
در سنگ

انسد کل اصفهانی

بسوزد



در دوم گویند سرد و خشکست در دوم  
و اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارند  
و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاد بخورد  
و اگر پاره بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود  
و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه بر آکنند  
سودمند بود بغایت اما جورت نیک شود  
اثر سیاهی مانند همچین ریش قضیب  
و اعضای که مزاج وی بخشکی گرازد و فولس  
گویند یا اقلیبا و عسل کف گرفت رقیق در  
چشم کشند صداع را نایل کند یا نکه در جانب  
مصدع کشند و اگر زنت بخویشتن برگیرد  
خون حیض باز دارد و اگر در پستی دمنند  
خون که از غشای دماغ آید باز دارد و بد  
وی ابار است و وی مضرب بود بشتن و مصحح  
وی سکر و کثیر بود **اثر** را بر راست و گفته

شد

**اثر** از اسب و سلسان  
و سر ساد و اعین السراطین و سنکسبویه  
و سحسبویه و اعیس و جب الفقد و طاهره  
و مطافلون و ذوحسه این جمله اسم  
فنجخش و فنجکش و فنجکش و فنجکش  
پیر گویند بسیار سی فلفل بری خوانند و بیشتر از  
تخم دل اشوب گویند و در کنار رودها  
روید گرم و خشکست در درجه سیوم  
و حوب وی یا بکله استعمال نکنند و متفقت  
وی در باب ذال درد و خسه و راق  
گفته شود **اثر** نوعی از طرفا است  
و در طاکفته شود **اجاص** دو نوع است  
سیاه و سفید از آن سیاه عیون البقر  
خوانند و آن سفید شاهلوج و معت  
آن گفته شود و از آن سیاه یا سی الوسیاه



خواتند و بهترین آن بود که بغایت خرد  
رسیده بود و بزرگ و شیرین باشد و طبیعت  
آن سرد است در اول درجه دوم و تر  
است در آخر آن طبع براند خاصه اگر آب  
و یک صافی کنند و نبات و تخمین در آن  
حل کنند بدستی که مسهل صفا بود و تشنگی  
ساکن گرداند و حرارت دل بنشانند اما مرغی  
معه بود و مولد خلطی مای بود و دفع مضر  
و یک بکافند کنند و کوبند مضرات بر سر  
و مصلح و عا غباست و صاحب تقویم  
کوبد مرغی معه بود و میرد آن و مصلح آن  
کلمکین بود یا عسل و کوبند بدل و یک  
تر هندی است **احراق المذی** اقحوان است  
و بهار و عار و عین الیقر و میثبهار  
و عن اعلی و کا و چشم و کافر نیز کوبند بسیار

بانوند

۱۳۳  
یا بونه کا و خوانند و در اقحوان منفعت و طبیعت  
و یکا گفتد شود **احریص** بهرم بهرم است  
است و حرع و عصف و مریق و نقد نیز کوبند  
و در عین در صفت عصف کفتد شود و منفعت  
و طبیعت و انواع آن **احلویا** شبرم است  
و کفتد شود **احیون** راس الافعی خوانند  
و آن ثور نیانست مشابه براس الافعی و مرغ  
آن از انکشت یا ریکت و بزرگ سیاه بود  
حوت یا شواب یا شامرد کز یک جانوران  
نافع بود و اگر پیش از کز یک یا شامرد  
و یکیزند هیچ مضر است بوی نرسد و مرغ  
آن و ثر و ورق مجموع این خاصیت داد  
و مرغ آن با شراب یا شامرد در دیشت  
ساکن گرداند **احینوس** اخیدوس کوبند  
و از آن خرد نیده و خود کوبند و بعضی کوبند



آن کفتم ناکشته است که در صحراها روید  
انچه محقق است نبات است که نزدیک  
اینها روید و در اینها ایستاده روید و تری  
سیاه کوحک دارد و کلی سفید و دانه وی  
در دروی چشم و گوش استعمال کنند و اگر  
دانه وی مقیدارد و درم با چهار درم  
عسل پیام ترند و در چشم کشند و طبع  
سیلان رطوبه از چشم کند و اگر عصاره  
وی یا گوگرد و قطران بیامیزند و در گوش  
چکانند در گوش ساکن کند **احر رط**  
طیبات است و گفته شود **ادادا**  
اشخیص است و گفته شود **ادارات**  
مسوق است بیاری الوجیه گویند  
و الوجیلی و الوکشته نیز گویند و طبیعت  
آن سرد و تر است در درجه اول

دند

مسکن حار تر بود و مسهل صغیر اما  
مرخی صده و مصلح وی قند است  
**اداراقی** دوائی هندی است  
و از جمله سموم است و در طلاها  
استعمال کنند مانند کلف و جریب  
و قویا و اگر مر عرف التسخیماد کنند  
نافع بود و بعضی در قویخ ریخی استعمال  
کنند و طبیعت آن بغایت گرم است  
و سم مجموع حیوانات است که دنبال  
داشته باشند و آنرا بیاری و هندی  
یکه که اگر کسی خورد مدو و عا آن بقی  
و شین نازه و روغن بادام کنند و مصرف  
اسفید بلخ جریب و لعابات با روغن گل  
نافع بود و جهت فلند است معید بود  
**ادریاس** ثاقسیا است و تقسیا نیز خوانند



واهل مغرب در اس خواسد و گفته شود  
دژا **اذان الجبل** کجا هیست که بحر ادا الحبل  
کویند و برومی هو مستطید اس و یا صفهانی  
شک و آن حیه التیس است بیارسی  
اسبلنج کویند و در حیه التیس منفعت و طبیعت  
آن گفته شود **آذربو** ادر بویه کویند  
و آن ع خارست و کلنی ردد دارد و آن ع  
راقلا ر و یلا ر و قلا ر و کلم شوی و قصب  
شوی کویند و آن ع عطینثا است  
و معلا سوس نیر کونند و سطر سونم خوانند  
بشیراری خواسد و بخور صریم نوعی از انس  
طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم  
حوت باسره بسایند و برداء الثعلب طلا  
طلا کنند نافع بود و خاکستروی باسره  
عرف النسفا طلا کتد نافع بود و جوت

جوبه

دژن

زن خود بر کرد بجه بیند از ذ و این ما سویه  
کوید سود مند بود جهة زهرها کشنده  
خاصه کویند کجا نوران جوت یا مثلث  
یا با شراب بیا شامند و اگر زن که آبستن  
نکرده د جوت بخود بر کرد آبستن کرده در انجا  
کویند درد و ریکین را سود دارد و مفتح  
سده مصفاه بود و فواق زیایل کند و بوی  
آن بغایت معطس بود و اگر زن بوی  
آن بشنود از عطسه پیم آن بوذ که بجه  
بیند از د ووی مضر بود براحتش و مصلح  
آن رب مورد بود و بدل آن حب اترج  
است و چهار دانگ وزن آن لبت  
التین وهم وزن آن باذ آورد **اذان الهار**  
اناعلس است و سیمون و ریجان داوڈ  
و شمشرا و علی سونب و عنقر و مورد و سوس

ق



این جمله اسم مرزنجوش است و مرزجوش  
نیر کوبید بسیاری از نکوش و پیویالی حروس  
اوطی معنی آن آذان الفار بود و حوس اوقشا  
نیر جوانند طبیعت آن گرم و خشک است در  
دوم و کوبید در درجه سیوم و این اسم نیز  
برجوی نهاده آنکه طبیعت آن سرد  
و تر است در اول چون بنهند بر خار پروت  
آورد و جراحیها را نافع بود و جهت لقوه  
سقوط کردن سودمند بود و جهت تصرع  
اشامیدت نافع بود و مرزنجوش بهترین  
وی آنست که کل وی را خورد زنگ بود  
و جهت تصرع خوردن و جهت تبصهاره  
آن سقوط کردن و بر کزندی افعی با شراب  
بیا شامند و اگر با سرکه بر کزندی عقرب خناده  
کنند نافع بود و جهت آنکه از سردی و تری

بود و صدی که هم از آن باشد <sup>باید بود</sup> و مسخن معده  
و احشا بود و محلل نفخ و سده یکشاید  
و اورا ربول کند رعایت و رطوبات معده  
و اما خشک کند و دماغ را از احلاط سرد  
یاک کند و تسخین کند وقتی که آب وی  
و آنکه غسل غرغره کند و وی مرخی مثانه بر  
و مصلح وی بزخرفه یا بزرقطونا بود **ادخ**  
حلال ماموت کوبید و بسیاری سحلس خوانند  
و پیونانی سحلس و یلفطی دیگر طونسلس  
و سحوقس نیر کوبند و تین مکه و کره دشتی  
و گاه مکی هم کوبید بسیاری کورکیا خوانند  
و بهترین آن عربی بود سرخ زنگ باریک  
خوسبوی و طبیعت آن گرم و خشک  
است در درجه اول و در صمه کوهها  
باشد و مرغاری نیر بود طبیعت نوع اعرابی



گرمست در اول و گویند در دوم و خشک است  
در اول و اسحق گویند گرم و خشک است در دوم  
سنگ کرده و مثانه بریزند و منضج و ملین  
بوز و ادراک بول کند و خون حیض براند  
و محلل نفخ بود و فحاح و می سوخته بود  
جهت نفث دم و درد معده و ورم آن  
و شش و چکر کرده و اختناق رحم را نافع  
بود و در بعضی از معالجات مستعمل بود اما  
ادخر جهت ورم صلب که در چکر و معده  
بود ضما کردت نافع بود و جویه دردها  
اندر و فی خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب  
بجوشانند بول براند و مسخن مثانه سرد  
بود و محلل جمیع نفثها که در بدت پیدا  
شود اما مسخوق خوردن فعل او زیاده از  
مشروب بود اما غوی سوخته بود

ک

۱۷  
الرد در جلاب جهه مفاصل سرد بدهد  
و جهت تبها بلغمی یا سنگین در آخر  
آن بدهند و اگر بچوشاند و در آن تسخینند موافق  
بوز و رمها گرم که در رحم زنان بود و در رخ  
قبض زیاده تر از فحاح بود اما در فحاح  
تسخین زیاده بود اما قبض موجود است  
در همه اجزای و بیک وی قبض الذییره  
است و گویند مضر بود بکرده و مصحح آن کلاب  
است و گویند مصدع بود و مصحح آن مندرک  
و کلاب بود یا عرق نیلوفر **اذان الفیل** و لیجوش  
است و گفته شود **اذان الجدی** لسان الحمل  
است و گفته شود **اذان الان** اذان الشاه  
گویند و اذان الغزال نیز گویند و آن نوعی از  
لسان الحمل است و گفته شود انواع آن  
در لام **اذان العبد** و اذان العنز نیز خوانند



صبر است

وآن مومار الراجی است و گفته شود  
**آذان الی** پیوناف فلومس کورید و آن  
و گفته شود و این اسم بذات سبب نهاده  
آنکه بشکل ما تندوی است **آذرا فیون**  
نوعی از کف دریا است و در زید البحر گفته  
انواع آن و صفت آن **آذریون** اذرکون  
خوانند و مردم گویند و پیشتر قول صاحب  
یا مع آنست که نوعی از اخوان است و کل اخوان  
زرد و سرخ بود و این خلافت کل اخوان  
زرد و سفید و همو گویند نبات آن مقدار یک  
گویند و موافق گویند نبات اخوان یک کن  
باشد اما نبات اذرکون از یک وجب زیاده  
باشد و برك آن برك اخوان ما دمطلق  
اما کل وی بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش  
و میان کل وی سیاه رنگ بود و از کل اخوان

کوچکتر

کوچکتر بود اما کل اخوان میان آن زرد بود  
و بركه آن که ناروی سفید و اذرکون  
کنار سرخ بود و میان سیاه و این نوع از  
شقایق است تحقیق و طبیعت آن گرم  
و خشک است در دوم جون یا روغن  
بیا میزند و بر روی صلب ضما د کند  
تحلیل دهد و سود مند بود جهت در ددل  
که کهن شده باشد و بركه طلا کردن نافع  
بود و روی قوه تریاقیت هست و جالینوس  
گویند عرف النساء و نقرس و درد مفاصل  
و لقوه را نافع بود دیسقوریوس گویند که یک  
جانوران را نافع بود و ریشها شش و جگر  
و معده را و جون سحق کنند و یا روغن کل بسزند  
و بر مقدار طلا کنند بواسطه و شقاق را نافع  
بود و فولس گویند منی پیغز را و جون سحق کنند

۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲



با سرکه و برداء الثعلب طلا کنند سوخته دهد  
و مقدار شربت از وی یک درم باشد و مضر  
بوز بسپوز و مصلح و عا عسل بود و یک آن  
با ذرورد **آذان القسیس** قوطولیدون است  
و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود در  
ها انشا الله **ارماط** درخت کراوست  
و کادی نیز گویند و گفته شد **ارمال**  
جوب همی است خوشبوی و ارمال نیز خوانند  
و مانند قرفه است و بهترین آن بود که بوی  
آن بوی قرفه ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس  
گویند که مست در دوم و خشکست در اول  
و ای حیوانی گویند در وی قبض و تخفیف  
بود بوی دهان خوش کند و قوه دل و دماغ  
دهند و در دهان نافع بود و قویخ دندان  
بهذا لعصاب را قوت دهد و اگر بروردها

کم

بیا شکافتند که از سیستان خیزد جوت  
بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر پیا شامند  
خون حیض برانند بقوه **اراه** مصطکی است  
و خلال نیز گویند و آن علك رومی است  
و یک نیز خوانند و گفته شود **ارشده**  
حجر النور است و گفته شود **اردم** ادربون  
است و گفته شد **ارسطرخیا** زراوند طویل است  
و این اسم مشتق از ارسطو است و گفته شود  
در **ارده تباهی** نباتت صحرائی و در  
طلاها بکار از جهت که نزدیک جانوران  
خاصه زینور و جهت در چشم طلا کردن  
نافع بود و آن قشای الحما را است و گفته  
شود **ارینا** طیا گویند و آن بو شاد  
است و گفته شود **ارقان** قوت است  
ورقان و ارقان و قویون و بر او برینا این



جمله اسم خناست و در حالت شوز **ارشد**  
اتلق است و گفته شود **ارشد** نوعی از  
مرواست و گفته شود در مین انواع آن  
**اربینان** ملح دریایی است و از اجزای البحر خوانند  
و آن دو نوعست کوچک و بزرگ بیاری  
میگردد بیاری خوانند و ماهی ریان خوانند  
و اگر چه صاحب جامع یک قول آورده است  
که بلقعه اهل شام نوعی از یابوت است و قوی  
دیگر آورده که آن بهار است و هر دو قول  
خلافت لاجی محقق است گفته شد و طبیعت  
آن گرم و خشک است و گویند تراست بهترین  
آن تازه بود یا به را زیاد کند و طبع را نرم دارد  
و گویند غذا صالح دهد اما اصراست که آب را زیاد  
کند و خلط غلیظ بگذرد و حاصل شود و نیک سود  
آن مولد سودا بود و میصالح آن روغن بادام

شوز

بوز وید آب پیتا و اقی صنعت وی در  
رویان گفته شود **ارجان** لون البر  
است و گفته شود **ارجان** بهار درختی  
است که بیاری از مرغوبات خوانند و آن  
بهار همچنان میخورد و طبیعت آن سرد  
و خشکست و پوست پخ آن اگر بجوشانند  
و آب آن بیاشامند فی تمام آورد و این  
محبست و اگر خوب وی بسوزند و برابرو  
مالند سوی بریانند و سیاه و اینوه گردانند  
و اگر از بهار وی شربانی سازد وضع خمار  
بکند و نافع بود **اراق** تخمست سیاه مدور  
شکل بقایت صلبت و در میان عدس و کتدم  
میباشد بیاری سنگک گویند چون ارد  
وی با سرکه و آب بسرشد و شش ساعت  
در آفتاب نهند بعد از آن آب شها دیگر



بسرشدنیک و پرورمهها کرم صلب ضما  
 کنند نرم گردان و در آن زایل کنند **در حقیقت**  
 بنایتست که انرا از زهر خوانند و گفته شود  
**از زمین** این حجل گوید قلقل است  
 و گفته شود در قاف صفت آن **از بوی**  
 لاغتوریس و لاغرس و لاغوی خوانند  
 بیاری خرگوش گویند به زمین آنست  
 که لون آن بسیار زرد و بیانی بود که سگ  
 صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک است  
 خون وی چون کرم بود و بر بهق و کله  
 طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان  
 کنند دفع سموم بکنند و سحر را نافع بود و جلا  
 چشم پاره و دماغ وی بریان کرده چهره  
 رعشه که بعد از امراض حادث کرد بغایت  
 مفید بود و چون ضما کنند دماغ وی بر جای

دندان

دندان رود بر وید و در خواص آورده اند  
 که بای وی چون بسوزانند و بایه شمس  
 ماسکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و بی بیضا  
 وی چون با نمشک یا باروغت یا با عسل حل  
 کنند و با سرکه بیاشا مندر صرع را نافع بود  
 و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشا مندر  
 با سرکه منع آبستنی بکنند و اگر زنی که هرگز  
 آبستنی بعد از طهر خویشتن بر کیند آبستنی  
 کرد و آن با زهر مجموع زهرها کشنده است  
 یا ذن الله تعالی خاصه کوندکی افعی و کوند  
 چون در اموی وی بخورد کنند از سر مادی  
 نرسد اما از گوشت وی خونی غلیظ از وی  
 حاصل می شود و مرق آن در نفوس  
 و مفاصل نرد یکست بفعول مرق تجلیب  
 در آن نشستن گوشت وی اولی آنست

زین تعقیب کنند باستان نشود ما دام که با وی باشد و بقرط که بلسر وی چون



بوخته یا روغنهای این در مثل زیت و کرپیان  
کنند بجا را آب به نوزاد و وی سهر آورد  
و مصروعی ایازیر بود **ان بجر** چو اینست  
در بای کوجک صد فی شکل سرخ رنگ  
و بر روی سنگ یار است اگر سروی  
بسوزاند خاکسترات نافع بود جهت داء النعلب  
خاصه که بایده خرسطی لا کنند البته موی  
برواند و اگر در چشم کشند خاکستری جلا  
دهد و از جمله سموم قاتاله است و چون  
وی گرم بر بهق و کف چون طلا کنند  
زیایل کند و خاکسترات چون سنوت سازند  
دندان را جلا دهد و علامه خوردن آن ضیق  
النفس و سرخی چشم و سرفه خشک  
و دشواری بول و نفق دم و درد معده  
و درد کرده ولوت بول تقسیحی بود و شش را

بیش

بیش کند و از آن جمله است که کشنده  
است معالجه آن یلحات و روغن بادام  
شیرین و شیرینات و خیار و خطمی کنند  
جوشانیده **ار سلیقون** زریخ زرد است  
و گفته در صفت زریخ **ار طی** اطاست  
و گفته شود **از غامور** بیائیت که بشکل  
مانند خشتخاش بر می بود و ولوت نزدیک  
بشقایق النعم و مرو باشد که فرق کند  
از شقایق و مولف گوید بیشیرازی  
از امایش اسرغ خوانند ریشهای چشم  
را پاک کند و ورق آن چون ضماد کنند  
چشم و درم آن ساکن کرد اند و در وی  
قوة جلا و تحلیل بود **انا درخت**  
درختیست در کرکان ویران نهر زمین  
خوانند و در شهر وی درخت هلیله



و در طبرستان طاحك بشیر را درخت  
طحق خوانند و بیاری طاق گویند  
بهترین آن استانی بود که بسیاری  
مایل بود طبیعت آن گرمست در سیوم  
و گویند در روم و خشکست در آخر  
درجه اول و رقی آن کریه ایم بخورد  
بمیرد و با غسل پیاش آمد و جهت فربخ  
نافع بود و سرد بکشد این مقدار ما خورد  
از وی سه مشتقال بود و ثروی مواف  
گویند جهت سرفه نافع بود و سده بکشاید  
و صاحب منہاج و صاحب جامع آورده  
انکه کشته اما چند نجه امتحان کرده شد  
خلافیت ز شیره وی از لک حلاوت داشته  
و صاحب منہاج گوید بغایت تلخ است  
و در چین است و ورق وی مویرا

قلمی

دار

۳۲  
در ارگرد اند کریهات سریشویند و بد  
آن در ارگردن موی ورق شاهدانج  
است **ازورد** حد فوق است و کفته  
شود **اسفیداج** بیاری سیلاب خوانند  
و نکوترین آن پاك هید حوسه وی  
بود و طبیعت آن سرد و خشکست  
در روم و گویند خشکست در سیوم و جالینوس  
گویند بیشترها و سعه و نثره و داء الثعلب  
و داء الحیه جوت بار و عن کل طلال کنند  
بغایت مفید بود و در بسفوریدوس گویند  
میرد جراحیها می بود که در ظاهر بدن  
باشد جوت در مردم زقت استعمال کنند  
و ملیت او رام بود و دانه چشم را نافع بود  
و اسفیداج قلعی جوت بر کردگی عمقرب  
بحری و تنین بحری بمالند نافع بود و جهت



شقاقتا نافع بود اسفندج اسیرج وجهه  
در چشم جوت با دوینها خلط کنند نافع  
نافع بود و ریختن آنرا نیک کرد اند مسکن  
و دم گرم بود طلا کردت و خوردن اسفندج  
کشیده بود و در او بجاوی بقی و مطبوخ تخم  
گرفس و اینسون و رازیانه و اسکنجین و غسل  
کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح و عی بقتد  
و صبح عرف کنند و یک اسفندج رصاص  
حب الرصاص است **اسفنج** و بر آب کهن  
گویند و بر صوفه گویند و حیوانی در باغی  
است بلات سبب که جوت دست بر وی  
نهی خوردند و کشند و قتی بکند بید آب و پیل  
بر ساحل اندازد و گویند نیانی است و آن  
حقیقی است باقی خلافت و بهترین  
وی است که تازه بود و طبیعت وی گرم است

رای

در اول و خشکست در دوم جوت بسوزانند  
و خاکستروی در زخمی که در ساعت نده  
باشند خشک بند کنند نافع بود و اگر بیاشامند  
خوت رفتن باز دار و بحقیق او رام بلغی  
و ریش بها بود و اگر خاکستروی بکشند  
جهه در چشم سوخته بود و جلائی  
تمام بدهد و شیخ الیسیس گویند جوت  
زفت بسوزانند قطع نفث دم بکنند و تازه  
وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب  
غوره یا ریاس و از خواص اسفنج یکی آنست  
که اگر شراب یا آب مزوج بود و پیرا در آب  
انداختند با جملی بر کوبد و اگر خواهد که همچنان  
مستعمل کنند بمقراض با او کنند بهاون  
توان کوفت و سبک و متخلل باشد  
و بخانه زینور مانند بخد عرب هر شنفه

متخلل



خوانند بسیار می لسکرده کارزان و در مصر  
کارزان انرا در آب می نهند و آب بر می گیرند  
و یکامه می مانند **اسطوخودوس** معنی آنست  
موقف الارواح است و آن چیزه که از آنجا  
خیزد نام آن چیزه سنجاق است و آنرا  
شاهسفرم رومی خوانند و طبیعت آن گرمست  
در اول و خشکست در دوم و بهترین آن یوز  
که تازه یوز و لوت آن بسیزی مایل بود و در  
طعم وی تلخی و حرافه یوزد ماغ را از اخلاط  
بالک کند و صرع را نافع یوزد و سه یکشاید  
و مرضهای عصبانی سودمند یوزد و مره سودا  
و بلغم لنج براند و محلل و مفتخ بود و مقوی  
دل و مقوی جمیع اعضای باطن و همه بدن  
است و در تقویه دل و تزکیه فکر نفاست  
و شریقی از وی مقدار سه درم یوزد و معده

واحشا

واحشا را از اخلاط بالک کند و مقصود نافع  
بود و جهت زهری که خورده باشند و کزیدگی  
جا نوریان سودمند یوزد و اگر طبیعت وی بر مفاصل  
ضما دکنند در ساکن گرداند و اگر در جزو  
از اسطوخودوس و یک جزو بوست پنج کبر  
گرفته و پخته با عسل بسر شدند و استعمال کنند  
جهت سردی معده و خلطهای بدن نافع  
یوزد و یک آن فراسیون است یوزن آن  
و کوبند یک آن یوزن آن مرو و کوبند یک  
آن اقیقوت است و وی مضراست بشش  
و غنیات و کرب آورده و صاحب منهاج  
کوبند مصالح وی جدا ما یوزد و کوبند بازرد  
و صاحب تقویم کوبند مصالح وی جمع با کثر یوزد  
**اسنی خا** زینخ سرخ است و صفت زینخ گفته  
گفته شود در **اسپوس** کوبند یک صینی



است و آن سنگیست سیاه که زود ریز است  
 شود و از نم دریا نمک بروی می نهد و آنرا  
 زهره اسپوس خوانند و جالینوس گوید سنگی  
 سیست است و مانند سنگهای دیگر صلب  
 نیست و سفید رنگ بود و نوعی بر روی  
 زرد و چون نیان زرد فیروزه میزند و چون با آرد  
 یا قلاب نقرس ضما د کنند نافه بود و جهت  
 ویم بر زرد چون یا کلس و سرکه طلا کنند  
 بغایت مفید بود و جهت ریش شش با غسل  
 لغت کنند سود مند بود و قوه زهوی از آن زیاد  
 و نیکوتر از وی بود چشم را قوه دهد و جلا  
 بخشد و بسیار است که در چشم بود بطلی نایل کند  
 چون در چشم کشند **اسوس** اشوسنای خوانند  
 و آن نوعی از مرو است و در بیم گفته شود  
 انواع آن **اسریخ** سلیمون گویند و اهل

مغرب

۴۲  
 مغرب رو چون خوانند و بیونانی سند ووس  
 و آن سرخ است و در سین گفته شود  
**اسفولوبیس** پنجیست که از با سیاه خرد  
 کند و آن اسراش است و گفته شود و گویند  
 نوعی از سریشتم است **اسفولوبیس** گویند فقر الیهود  
 است و گفته شود **اسود** **اسود** جبهه السودا  
 است و آن نوعی از صراست یا رسی سیه هار  
 خوانند **اسفیل** اسفیل بصل القار خوانند  
 و بصل العی و آن بصل الغتصل است و بصل  
 القار از بهر آن گویند که موش را میکشد  
 بسیاری بیازد شتی خوانند و در میان  
 نکس بسیار بود چون از زمین بر کشند حصی  
 باید کرد و داغ ناقوه وی باطل نکردد و خصی  
 کردن وی چنانست که بره او را از میان بر کشند  
 و داغ جنات کنند که سفالی آذکون کنند

اسفولوبیس سفوف است و سفوف است  
 و گفته شود



و برین وی تهنند و مشوی کردن وی جنات است  
که در خمیر کیزند و بعد از آن در کل کیزند و در  
تنوعی نافته نهی نهند تا بخت شود از نگاه پوست  
وی باز کنند و یکبار در جوی دیواره کنند و در رستند  
کشان کشند جنایه از یکدیگر دور باشد  
و در سایه بیا ویزند تا خشک گردد و طبیعت  
آن گرم و خشک است در دوم و چنین  
کویند در سیوم به تیز وی آنست که بغایت  
خود رسیده بود و سردی کشیده بود و در طعم  
وی شیرین بود با تیزی و تلخی و کمی جوی  
یا غسل برداء الثعلب طلا کنند بغایت نافع  
بود و مجرب رازی کویند جهت صرع و مایخولیا  
سود مند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده  
کند و جهت ربو و سعال موصوف و صلاحه سبزه  
و عقب النساء و برغان و استسقا بغایت مفید

بود

۷۲  
آن سرد و خشک است و قایض منع خون  
و اصناف سیلان از هم بکند و ورق آن  
و دم لهه و سفلی را نافع بود و جوی  
سند **فانجبار** نباتیست که در کنار جویها  
روید و سرخ رنگ بود و کویند در میاب  
اسیست روید و وی روحی بود و تخم آن شرح  
خوانند و سطح نیز خوانند و انجبار از ادویه شریفه  
است خاصه عرف آن و عصاره آن مانند  
آب توش بود ایت سرخ رنگ منفعت  
مخ وی آنست که در شقال از آن نیم کوفته  
بجوشانند و یا قدری شد و میخنج بیا شامند  
جهت نفث الدم نافع بود از هر عضو که باشد  
از قصبه شش و حجاب سینه و مجامع  
و بواسیر و کشودگی سر رگها و قوت امعا  
و شکم بیند خاند که رحمت رسا در پیش شش



بالک کند و قطع فی بکند و شکستگی اعضا  
بنافع بود و خاصیت وی بسیار است  
**انجیل** عسل است و کل و بر اکثر المفقوت  
خوانند بیاری خطمی گویند **انجیلی** بیاری  
زرشک و راج گویند و زرشک هم خوانند  
بهترین آنست که بغایت خود رسیده بود  
و لون وی سرخی بود که بسببهای مایل بود  
سرمه دار و طبیعت آن سرد و خشکست  
در درجه اصغر ایشکند **دوم**  
و جگر بدو ذوق از دانه شکی بنشانند  
و سحر بنافع بود و پروریدها گرم ضما کورد  
سوز منبذ بود و قطع نرف دم بکند و مقوی  
جگر گرم بود چون یاد و پیه گرم مثل سبیل خلط  
کنند و شکی که از سردی جگر گرم بود بندد و وجه  
معدوله ضعیف شود بسبب تب بلغمی

نافع

۱۱۲  
نافع بود اما مضر بود بکسانی که طبع ایشان  
بستند بود و مصلح آن جلاب بود و بدست  
آن بوزن آن تخم کل و جها را دانک و وزن  
آن صندل **انجلی** موزنجوش است و در  
آذان الفار کفند شد **انقور** رازی گویند  
و در فتن است و در رو کفند شود **انحطینا**  
لو سطر و س گویند و سطر و س و عم و حد  
گویند و آن شوه شوك مصری خوانند و بیاری  
کنار گویند و بعرف جلنا رویشی بر روی کل  
صدر برك و در یاب هم کفند شود **انجیره**  
حشیشة الکلب خوانند و سوسن پر گویند  
و صوف الارض و آن فراسیرت است  
و کفند شود **انیسون** بیاری رازیانه رو می  
گویند و آب دو نوعست انچه رو می بود بشکل  
ناخواه و انچه غیر رو می بود بقدر مانا ماع



بهترین و عمارتی بود و طبیعت آن گرم  
و خشکست در سیوم و در وعای قبضی اندک  
بود و بوی براند و اوله شکم بود تجلیل کند  
و اوقات مجموع بدت و قطع سیلان رطوبات  
بکند و حیض و عرف براند و تشنگی نشانند  
و شکم بیند خوب در شیب می خور کنند  
صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده  
چکر یکشاید و شوق جماع برانگیزد و دفع  
مضرة سموم حائوران کند و اگر سحق کرده  
با روغن گل خلط کند و در گوش جکاتند  
در گوش را نافع بود و جهت استسقا  
و نفخ معده و قراقریغایت سوخته بود و خون  
در چشم کشند سبیل کهن برزد و نافع بود  
اینها کهن را فاسد چکر و سیرت و مشانه و رحم  
یکشاید و اگر سحق کرده سنون سازند کند

دهن

دهن که سبب آن از عقونیه در دندان باشد  
نافع بود و اسحق کویزه صراحت با سها و مصلح  
آن تخم را با زرد و در آن تخم شنبلیله و کویزه در آن  
آن که ریاست **انار کبوتر** کویزه خشنک است  
و گفته شود **اناسات** ریب الحسل است  
و از امیوی برنج کویزه گفته شود **انجمن**  
دو نوعست بیارسی آنکدان خوانند و آنکوان  
کویزه آن درخت حلیمت است و محوش  
اصل آنست و حلیمت صمغ آن و ورق آن  
سفید بود و سیاه بود بهترین آن سفید  
طیب بود و از آن سیاه منبت بود و حلیمت  
طیب صمغ انجرات طیب و حلیمت منبت  
صمغ انجرات منبت و انجرات رومی سبب ایوس  
است و تخم آن کاشم خوانند و گفته شود اما طبیعت  
آن گرم و خشک است در سیوم سودمند



بوده جهت زهرها کشته و بر خنای برضما  
کردن تخم کنگر با موم و روغن زیت  
بود و از روغن سوسن جهت عقاب النساء  
نافع بود و اگر با سرکه بزند در پوست انار و ضماد  
کنند بر بوی بر نافع بود و اگر با شامه یا دانه  
ادویه کشته بود با عسل الحضم بود و مضر  
بود نشانه و سودمند بود با سر الیول  
و سردی معده و جبهه بر اندر و طویات  
معد و خشک کرد و لغو طراورد و مسخن  
کرده و روده بود و جوی با سرکه بود لطیف  
کشته غله در روغن ضم کند و بیک آن  
سرخ آن باد و دانک و زیت آن حلیب طیب  
و گویند بیک آن زهر است گویند تخم کزر  
**انقا** زیت است و آن از زیتون  
نارسیده که بود و در باب زاکه شود

انقا

**انجا** انجوسا گویند و آن شجاری است و گفته  
شود **انجینا** شقایق است و گفته شود  
**انطونیا** کاشنی شاهی است و طبیعت آن  
سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم  
**انپ** حلق است و وعده و معد و کبیرک  
و حیض نوزاد آن بادجان است  
و گفته شود **انزروت** صمغ خار است که آنرا  
ساکله خوانند و سیرخ و سفید بود و هر دو آن  
یک خار حاصل می شود و جوی حرارت  
اقتاب دروغا اثر کند و کهن کرد در سرخ  
شود و از اعزروت و عنز رود و کجده خوانند  
بسیار از می گویند و از کوه شبانکاره و لوردجان  
خیزد و بهترین آن سفید بود که بر روی  
مایل بود طبیعت آن گرم است در دو م  
و خشکست در اول و بغایت تلخ بود اگر  
با سفید تخم مرغ یا یا شیر سخن کنند و در چشم  
کشند درد چشم را نافع بود و بحاصبت



مسهل بلغم لاج بود و صفرا و بشرتی از وی  
 از نیم تا یک گرم باشند و مضر بود بروده و مصلح  
 آن صبح عرف است و نافع بود جهت درد  
 چشم و خستگی چشم و مص که در چشم  
 آید و آب آمدن چشم از دردی که منضم و درمها  
 بود و محال و اگر محقق کنند با قدری نظریه  
 و بر درمها که بر کوفت بود مانند حنا  
 طلا کنند محلول یا در کوفتند بعسل یا لایند  
 و یا تر و دست سوده بگردانند و در گوش که ریم  
 آید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و محبت  
 و یک آن نیم وزین آن صبر است و مصلح  
 آن صبح عرف **انکه سواد** دارد است و گفته  
 شود **انجوع** عود است و در عین گفته شود  
**ابالقی** انجوه است و گفته شود **انقیه**  
 بیارسی بیارسی که گویند و طبیعت مجموع بیاریها  
 گرم و خشک است و ملطف و محال  
 و در مجموع تریاقید هست مفصل گفت شود  
 انقیه

در چشم آید  
 انواع که بود بیرون  
 در وی دارویی  
 ای او بیت خاصه که  
 رایان شده و سکر  
 میر بر هم

**انجوع**  
 در عین  
 گفته شود

**انقیه الارنب** بیارسی بیارسی به خرگوش گویند  
 چون با سکه بیاشامند صرع را نافع بود  
 و نیم مثقال یا در هر کوزه یک جانور است بود  
 و ما سر جوید گویند یک قیراط از وی جوش  
 یا شراب گهت بخت بیاشامند جهت که در یک  
 مار و عقرب و مجموع که در کمان و اگر است  
 بیارسی به خرگوش تریا حسیه و یا شراب  
 صرع بیاشامند فرزند را و در و اگر بیارسی به  
 ماده فرزند صاده آورد و اگر مقدار یا قلا با شراب  
 بخت بیاشامند یک لیج را نافع بود و اگر  
 گودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند مده بیاریها  
 این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر باب  
 بسر شد و بیستی نهند خون رویت باز دارد  
 و اگر یک شیه خواره ق کند و بشیر در شکم  
 و یا بسند بود جوت قدری ابو عاده شد



نافع بود و اگر زیت بعد از ظهر بیاشامند سه روز  
منع آبستنی بکنند و امساک سیلان رطوبت  
رحم بکنند و شکم به بندد و صبح روده و نفث الدم  
را نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضو  
بهند که خاری بکات در اینجا باشد برون آورد  
**انفحة المرین** سودمند بود جهت اسهال مزمن  
و پیش از روده و در دکان **انفحة الجندی و القبا**  
**و الحرفا الوحشیة و الحشف و العجل و قمر الجاسر و الابل**  
سودمند بود جهت دفع زهر شوکران و قطر  
شربتی از وی نیم مثقال بود و جوی یا سرکه  
بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر  
در معده و انفع خیشق که آن بجد تریه  
ایل بود و جوی زیت بعد از ظهر سه روز بخورد  
بکیرد نشود و یازد ارف و انفع الجمل صاحب  
موجر آورده است که آن بنیرمایه شیتا است

انفحة الجمل

مقدار

مقدار بخورد یا ب نیم گرم پیش از نماز معتد  
بیاشامند قوه باه زیاده توازنه ادویهها یا می دهند  
بغایت بنیرمایه خوردشتی و آهو و کوسفند  
کوهی جوی یا سرکه بیاشامند نافع بود جهت  
شکرکه در معده پیسند و انفع قوی در قوه  
مانند چند بید هست بود و اگر بیاشامند جهت  
صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع آنها  
انچه بسته بود بکازا بند و انچه کذاختند بود  
ببندد **انفحة الذهب** این زهر گوید در خواص آورده  
آنکه بنیرمایه خرکوش فریجی آورد جوی  
بیاشامند **انفحة دیا** برومی بلاد راست  
و معنی وی آنست که مانند دل است  
و اثر اثر البلاد را گویند و دیاب با کفتد شود  
**انار مشک** نارمشک است و کفته شود  
**انحر** صفت آن دیاب خاکفته شود  
**اودمالی** او مالی نیز گویند و بیونانی معنی آن



دهن العسلی و عسل جاود علیه السلام  
نیز خوانند و آن روغن است که از ساق درختی  
حاصل می شود و مانند عسل است بسطریحا  
و شیرین طعم بود و بهترین آنست که کهن  
و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر  
است سودمند بود جهت جرب و چون  
طال کنند در دماغ مناسیل را سود دهد و جهت  
بیا یکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر  
بست درم با چهار یکی آب بیا شامند  
اخلاط خام براندا اما خوردن آن سیات  
و استرخا و رذ و باید که آنکس که خورده باشد  
یا عمل بکند نخسید البته **ایمادا** او بود یا  
خوانند و آن عصاره قشای الحار است  
و در فاف گفته شود **اوسید** نوعی از نیلوفر  
هندی است و طبیعت آن گرم و خشک  
است محلل بیاح غلیظ بود و رطوبات

بکلازاند

بکلازاند شیرینی از وی یکدم بود **اودا سالیون** **سم**  
گرفس جیلی است او را بیروانی حلی است  
و سالیون گرفس و آن فطر سالیون است  
و گفته شود **او قین** بیوانی ماذ روح است  
و گفته شود **او قطاریون** عافت است و گفته شود  
**اوان** بیارسی مرغ آبی گویند و آن نوع تر که  
مرغها آبی بود طبیعت آن گرم و تر بود  
فربهی آورد لیکن بدتر از فضلها غلیظ تر کند  
اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بود  
سوده در حلق و عا دستد و به ایازیر گرم بزند  
و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند  
یا سحر که بپزند **اودن** بیوانی آب را گویند  
و در باب میم گفته شود **اوبونانی** بیوانی شراب  
و غسل است **اهلیج اصفر** بیارسی هیلد رود  
گویند بهترین آنست که فربه بود طبیعت  
و عا سرد در اول و خشک در دوم جهت



جشم که آب ریزد در چشم کشیدن نافع بود  
 و خوردن خرقه آنرا سوخته و سهل صغیرا  
 بود و آنرا بلغم نبرد و شربتی از وی  
 از هفت درم نادم درم بود اگر منقوع کنند و اگر  
 غیر منقوع از ده درم تا پنج درم بود و این مولف  
 گوید اگر پوست هلیله زرد کوفت و پخت در روغن  
 دندان ریزند خوب بدند و روغن دندان محکم  
 کند و کوشش رویانند و مجرب است و منقوع معده  
 بود و دماغ آن وجهه است از خامه معده نافع  
 بود و مضر بود بسفل و مصلح وی اگر کوفت  
 با آب گرم خورد و قند یا ریحین و اگر در مطبخ  
 بود عناب و سیبستان و الوسیاه مصلح آن  
 بود و زرد آن پوست آنرا است **اهلیج اسود**  
 بیاری هلیله سیاه خوانند ویشیر از وی  
 هلیله میوزی که بهترین وی هندی است  
 و طبیعت وی سرد است در اول و خشک  
 است در دوم در دوم سردی کمتر از کابلی

وی

بود

**اهلیج کابلی**

که فریب بود  
 برترین وی آنست که فریب بود  
 و اگر در آب اندازند فروضال که مستعمل است  
 و طبیعت آن سرد و کوبند

بود و کوبند که مستعمل است که نوا صافی کند و جذام و استسقا  
 را سوخته مند بود و در دسبزه وی مسهل  
 سودا بود و بواسیر را سوخته دهد و اگر ریخت  
 کنند شک بیند و اگر در چشم کشند قوت  
 با صرد دهد و شربتی از وی منقوع از  
 پنج درم مده درم بود و غیر منقوع از ده درم  
 نافع درم بود و بدسی که مسهل صغیرا  
 بود اما بخا صیت مسهل خطرها غلیظ  
 مثل بلغم و سودا بود و خرقه آنرا نافع بود  
 اما مضر بود بسرو و مصلح آن غسلت  
 و مرف آن منقوع معده بود و هضم طعام  
 کند و حمل معده محکم دارد و بواسیر  
 را نافع بود و سده بلغمی کشاید و روغن دندان  
 و دندان ترا قوی دهد و اگر یک سال هر روز

سعد  
 عمل بیفزاید  
 و حفظ و در سرد  
 و تنهه کوبن  
 زایل کند  
 و اگر بریان  
 کنند زنگ  
 به بندد و اگر  
 بریان با کرد  
 بود مسهل  
 بالغ بود  
 و سودا  
 و قولنج را  
 نافع بود  
 از وی  
 از پنج تا ده  
 بود و روغن  
 از او تا پنج  
 که مسهل صغیرا  
 و خطرها را غلیظ  
 مثل بلغم و سودا  
 اما مضر بود

تا نافع بود  
 و مصلح آن  
 و هضم طعام  
 و اگر در آب  
 و کوبند



اگر در سال هفت روزگی خورد  
سیرا می موی نگاه دارد  
و سرد بلغمی بکشد

یک هلیله امیرا خورد سیاهی موی بر نگاه  
دارد **ایسراج** شیات است و مطا و و مطا و و مطا و  
نیز گویند و در دال گفته شود **ایهقان**  
جر جوی بیابانست و در صفت جر جوی  
گفته شود **ایسل** چهار نوع است  
یک نوع در چشمها و کنار رودها و صحراها  
گردد و آن نوع زرد رنگ و لطیفترین  
انواع ابل است و یک نوع در کوهها و بحرن  
باشند و آنرا خورد خوانند و یک نوع دیگر  
و عمل خوانند و در کوهها سرد سار باشند  
و یک نوع دیگر بفر الوحش خوانند و در دامن  
کوهها و میان درختان گردند و همه  
در طبیعت مانند یکدیگر اند و در ایشان  
جواب خسته سو و مار خورد صحت یابد

بفر

و بفر الوحش تیار سکی و کومی خوانند و وی  
پیتی بر سوراخ مار نهد و بنیس مار بخورد  
و مار بنجیل پروت آید مانند آهن که بغا طیس  
حسد و از دستان مار خوردن گیرد و مانند  
اصطراب کند تا جای از اعضا وی بگردد  
و حوت تمام خورد حادف در وی و سوزشی  
در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی  
روان گردد و در کج چشم وی کومی هست  
و آنجا جمع شود و می بندد و برور و رگبار  
و مانند و سخی گردد چنانچه در گوش می باشد  
جوت و پراکتشندان و سخی بر گیرند و در دفع  
سم عمل نریاق فاروق می کند و صاحب  
منهاج آورده است که دستان وی هم قاتل  
است اولی آن بوخله در وقت کشیدن  
دور و یا زنده و بهم حوت یکی بکشد یکی  
دستان بپندارد و جالبیوس گویند که خوف که



از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود  
و گوشت ایشان در هضم نشود و شیخ الیسی  
گوید گوشت ایشان با وجود غلظت روزان  
معه بلذری و بول براند و رازی گوید بهریت  
آنست که تازه بود و در زمان کرم صید کرده  
یا شند و باینکه در سخت مهر شود و باروغن  
بیزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل  
بیشا مندا قرنت ایل دیسقوریدوس گوید  
جوت لسوزانند و منتقال از آن با کثیرا  
بیا شامند جهت تقویت دم و فرجه امعا  
گوید و اسهال کهن و یرقان و درد شانه  
سود مند بود و جهت زنان حایض که سیلان  
رطوبات از رحم ایشان آید و مرمت شده  
باشند نافع بود جوت با دویه که موافق این  
رحمت بود بیا شامند و صفت حرق  
آن بستانند شاخ وی در دیک کواری  
کنند و در کل کپزند و در تون حمام یا در

شیب

۵۳  
شیب آتش نهند تا سفید گردد و مانند  
آفتاب بسوزند موافق بود جهت پستی  
که در وی بود و اگر سنوت کنند دندانها  
جلا دهد و اگر بخورد کنند کز نکات بگریزند و جوت  
بیزند و با سرکه مضمضه کنند درد دندانها  
نافع بود و در خواص این زهر آورده است  
که قرن ایل سوختن سفید با سرکه بسایند  
و بر برص و بهق ط لاکتند در آفتاب  
ببرد و اگر بیا شامند سپوز با زود دفع کند  
و اگر باروغن کاویسرتشد و بر شقاق دست  
و یا ط لاکتند حیض براند و گویند جوت  
قرن ایل بر زن آستین بندند بیدرد نماید  
و دیسقوریدوس گوید بنیر مایه تزویج  
جوت زیت بعد از ظهر سید روز بخورد  
شع آستنی کند و گوید بیه و عا جوت



بیشتر از آنکه نافع بود و آب زهر کوبید که  
باره پوست و یک ماخوردن گاه دارند هیچ  
مادر و وی نکرده البته و دیسقوریدوس  
گوید خون وی جوت برایت کنند چنان  
قرصه ام ما و قطع اسهال با قع بود و جوت  
بیا نشانند چنانکه هم به نام ارمی با قع  
بود و قضیب ری جوت خشک کنند  
و سخن کنند و بیاشامند باه را که ببرد و معوط  
آورد و اگر بر باره بیدار هیچ ما از ترسند  
و هیچ کار را که کرد وی نکرده این زهر کوبید  
که جوت نبال وی بخندان با پوست  
و گوشت و استخوان نسوزانند و سخن کنند  
و با شراب و قضیب طلا کنند و زبان حل شود  
آورد و بهر حیوان که طلا کنند همین عمل  
کنند و هر کوبید بل را زهر نیست و اگر تری

توی

بوی زنند و یکت ذروعی پماند جوت  
مشکل طرا مشبع خورد بیدارند و کوبند  
قرب ایل محرق در قویخ را نافع بود با جری  
که کوبند در ساعت ساکن کند **ایرینا**  
پنج سوسب آساکلونی است و نام وی  
ایرینا از بهر آن کرده اند یعنی قویش و قویخ  
و کل وی ارد و سفید و لا جورید وی بود  
و به تریخ آن بنیاه و صلیب بست با  
کرد بود حوشیوی و طبیعت وی گرم  
و خشک است در روم فالج و نشینج  
و ضرع مزمن را نافع بود و معی لطیف  
بود و اگر بر طیف و نمش طلا کنند فایز  
کنند و سینه و شش را از اخلاط پاک  
کنند و بول و حیض بر آرد و بر کوبید ما  
بر موضع زخم ضا کند نافع و جهت سرفه



بلغنی بمانیت نافع بود اندر و ماخس  
کویند سود مند بود جهت حاد زهرها کشنده  
و ادویه سیمه و اگر هفت دم از وی بماء العسل  
بیاشامند بلغم غلیظ و سرد صغرا براند  
و خواب آورد و جالیوست عرف النساء  
و فالج را بغایت نافع بود حاصه روغنی که  
در وی بخته باشند و اگر با عسل فرزند کنند  
وزن بخور بر گیرد بجهت بیندازد و جورت  
مسلوق کنند و بر خنار بر و درهها صلب  
ضما د کنند نرم گرداند و اگر سختی کنند و بریشی  
که ناصور شده باشد گوشت بر وی اند و اگر باروغن  
کل و سرکه بر سر ضما د کنند و در سر رسود  
مند بود و جورت دوی چکانند که پستی  
و اگر بطبخ وی مضمضه کنند در دندلات  
و ملازها نافع بود و روغن وی جورت

در گوش بچکانند یا سیرکه ذرد کونش منکان  
کنند و منع ترالت کنند و روغن و عن فسیخ  
با براسیر بود خرازی کویند زینک و عباد در ایسه گال  
آب در و دانه و وزن آنک تا در یون با سینه  
و قه لکن لقاچ است و اسحق بن حنین  
کویند با سینه و ضمیر بود بشتن و در صلیح آن  
غسل است و ابرینا یا سینه هم شویس  
صغرا می خوانند و در روغن سینه روغن است یا  
باشند و مولف کتاب کویند تخم و حیات  
منوما نیت محرم است و اگر بیخ و کن قدی بخور  
و دندلات سینه که درد کنند و ترانند البته و ایند  
که بدندان دیگر ترسند و السلام  
**باب** <sup>در</sup> **المباذع** <sup>۱۹۱</sup>  
بلخ کویند و آن نار جیل است و کفیه شود  
**باب** <sup>در</sup> **حجوج** خوانند و فول کویند طبیعت



طبیعت وی تردیست با غندک و کویچد  
سرد است در اول و خشکست در دوم  
و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه  
بر وی و به نیت وی آنست که فریه و تریک  
و خشک بود و تریک بود کف را زایل کند  
و یقیناً کویچد غذا نیکو دهد و صحت نکام دارد  
و چون مقشر کنند و بدو نیم کنند و بر دم  
که خرب آید نهند خون یازد از او از خواص  
وی آنست که چون از مرغ بیاویزند مرغ  
از خایه یا ریخته و چون بکوبند و بر نهاده  
کوچکات ضما کنند موی دستف باز دارد  
و همچنین اگر مگر کنند بر موضعی که سوزده  
باشند همین عمل کند و بهیق را زایل کند  
خاصه با پوست و با قلا سینه و سر قه و نقش  
دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار

هضم

هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن  
ضما کردن بر ورمها و ورم انشیب و پستان  
که شیبوروی استند بود بغایت نافع بود  
و قطع ادرا ببول بکند و چون با ارد حلب  
و عسل یا میزید محلل و مامیل بود  
و ورمها با کوش و ورمها شیب جسم  
و کویا شب یمانی و زیت عتیق بر خنار بر  
ضما کنند تخم لیل یا ز و چون با سرکه و آب  
و یا پوست خور یا سهال که قرحه اما بود و سهال  
مرض قطع کند و اولی آن بود که چون یک  
دو جوش بزند آن آب بریزد و آب دیگر یازد  
جای کنند نفع آن کمتر بود که تازه و گوشت یک  
زیاده کند و آب وی چون رقیق بیزد و روغن  
یادام و قند اضاف کنند و بیاشامند سرفه  
و خشونت سینه و حلق را سوزد دارد و اینجه



بابوست برینخ و عا زیاده بود و خارش بدن  
باز دید کند و مصلح وی است که مقشر  
کنند و بیزند و در روغن مطحین کنند و باندک  
و سعت و زیره و دار صینی و قفل و انجuran  
و قودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل برورده  
یا بعضی از جوارش نبات نافع بود **بافلی طی**  
حامد است و گفته شود انشا الله **بازد**  
قند است بیاری می پرورد و بشیرازی  
بیز خواهد آن سه نوع است بر عا و بجر عا  
و جلی و کوبند و نوع است یکی سفید  
سیک و آن خشک بود و یکی نرم بود و در  
زنگ مانند عسل صافی نیز بو عا و این  
نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است  
در سیوم و خشک است در دوم و کوبند تر  
است جهت عرق النساء و تقریب طایف

مفید

مفید بود مقدار در و درم جویز زن بخود بر کوبد  
یا در شیب خود بخورد کند حیض بر آید و بخند  
و جویز با شراب و موصافی بیاشامند بواسیر  
برزد و جویز سه توبت بیاشامند بیکه کز  
عود بکنند البته رازی کوبند محوری مواج  
نشان آید که استعمال کند و شیخ الراس کوبد  
سوزمند بود جهت صید سیرد و درد گوش  
که از سردی بود و درم آن تحلیل دهد بلی  
اذقی و جهت جرب چشم نافع بود و رازی  
کوبد بحللی بیاج و منبت لحم بود و شیخ  
الریسی کوبد مفسد لحم بود و الوحل کشد  
بوسل و لعق کنند سده کرده بکشاید  
و سگ آن بریزاند و زاسدت آسان کند  
اما مضر بود بسرو مصلح آن اشق است  
و حالینوش کوبد بک آن دوزن آن



سکین است و اسحق بن عمران گویند  
آن سکین است و نیم وزنی آن جاوشنید  
**بانی مصری** نوس است و گفته شود **بانه نجوبه**  
بانه بویه گویند و بانه زک گویند و برکان  
و بانه ارحه نیر گویند بسیار سی بالنگو  
گویند بهترین آن نازه بود و طبیعت آن  
گرم و خشکست در دوم سوخته بود  
جمله علتها بغمی و سوداوی و بوی  
دهان خوش کتد و نافع بود جمله  
حرب و شد و دماغ و قوه دل و جگر  
بهد و مفر حنّام بود و در تقویت دل  
و تفریح آن نظیر زبادی و خفقات نایل کند  
و ذهن صافی گرداند و مقدار شریحا از  
آب و کای بیست درم بود و اسحق گویند  
مضر و رک و مصلح آن صمغ عربی است

و اگر

و اگر با شرب و زرق آن ضما دکنند بر کتد  
عقرب و زیتلا و سنک دیوانه نافع بود و اگر  
بیاشامند همین عمل کند و اگر طبیعت آن  
مضمضه کشد جمله ذرات تیکو بود و اگر  
بانک ضما دکنند بر بخار زنجبیل باید و همچنین  
رود در مفاصل ضما دکنند ساکن کرد اندواز  
خواص وی آنست که چون قدری از ورق  
و تخم و پخت آن خشک کرده در حرقه کنند  
و با بریسیم محکم بینند و در جیب نگاه دارند  
مادام که با خود داشته باشد هر کس که ویرا  
بیند دوست دارد و محبوب خلق کرده  
و طایم شادمان بود و مولف گویند بغایت  
مخربست و بکرات امتحان کرده و خوردن  
وی مقوی دماغ و جگر و دلها و معده بود  
و جمله خفقات سوداوی و خفقات



که از بلغم سوخته بود بختی نافع بود و آنرا  
مفوح قلیته المخرج خوانند و بدک آن  
خوبتر است بوی آن اینست و جها را در آنست  
وزن آن بیست اریح **باز نهر** حجر التیسی است  
و کفیت شود **باز آرزو** شوله ایضا گویند و نبات  
وی در زمینها ریک بزم و دامن کوهها  
بیشتر باشد و در روی زمین نهتن باشد  
و ذرا اول که برکت پیون کند گیاه بود و باخ  
خار گردد و سفید شود و کل وی بگشتن و سفید  
رنگ بود و سرخ و سفید نیز بود تخم وی  
مانند خشک دانه بود و نبات وی خارناک  
و اینوه خارها در آن سفید و به نریت <sup>در آنست</sup> و آنست  
که ورق آن سفید بود و نازه طبیعت آن  
گرم و خشک است در درجه اول و گویند سرد  
است در اول و رخ وی سرد و خشک بود

مسهل

۲۵۵  
مسهل بلغم لریج بود و در وی قوه محلل  
و معسخ هست خاصه تخم وی و نافع بود چها  
اوریام بلغمی و نفث دم و تبها بلغمی کهن  
و ضعف معده و درد دندان چون طبع  
آن مضمض کنند و کز یک جانویان و کز یک  
عقرب چون بروی ضماد کنند نافع بود  
و دینسقوریدوس گویند رخ وی چون بوشانند  
جهت نفث دم و درد معده و اسهال  
کهن نافع بود و محرب و شریخ از وی یکدم  
بریم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی  
اقسنین بود و شیخ الیسیس گویند  
وی در تبها بلغمی نشا هتخ بود و نباتیات  
شیران را زیاد و در خوانند و بیشتر برای هم  
**باز کار** اب و معد و و غده و حد خوانند  
بهترین وی قاری شیرین نازه بود و طبیعت



وی کرم و خشکست در دومی که در روغن  
پریان کنند شکم براند و اگر در سماق یا سرکه نهند  
امساک کند درد معده و حاضر آورد و سرد  
و چشم را بند بود و خونی سیاه از وی حاصل  
شود و مولد سودا بود و سرد آورد و نوا سیر  
و لون سیاه گرداند و شیخ الریس گویند که  
و یکدیگر بود و تازه سالم تر بود و جذام و صدمع  
و بخولج آورد و مولد کلف و سوزانات  
و سده جگر بود و اگر با سرکه بنزد سده جگر  
بکشد یا ناما یا سیراورد لیکن کل وی در سایه  
خشک کنند و مستحق کنند طلای نافع بود  
جهت بواسیر و اگر با دمنجان زرد یا روغن بر  
پزند و از آن روغن موم روغن سازند شقاق  
کعبین و میان آنکشتها طلا کنند بغایت  
نافع بود و اگر کل وی یا روغن یا دمنجان

بگویند

و پروغن بنفشه بستر نشند و بر نوا سیر طلا کنند  
بوز میزبان خدای تعالی و اگر با دمنجان  
بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسوزانند  
و بر ثوابل طلا کنند بر دالبت و گویند که وی  
معده بود و قطع ترشدم بکند بخاصیتش  
خوردن وی و عاویج آن بود که در آب و نمک  
بجویشا نند یا مسلول کنند و باروغن کنند  
یا با دام پریان کنند یا با سرکه و گویا **با روغن**  
ببازرسی یا نونه گویند و به تریب آن بود که کل  
وی زرد و بزرگ بود طبیعت وی کرم و خشکست  
در اول فتح و ملطف بود و محلی و خلیج  
بود و زرمها صلیب نرم گردانند و جهت  
صداع سرد نافع بود و بر می دینها خاصند  
که از عقوبت سودا و بلغم بود و زرمها احتشا  
و اگر بجوشانند در آب آن نشینند سلسله



کرم و برناید و حیض و بول براند و بجه پیندازد  
و اگر بیاشامد بول و حیض براند و بجه در  
وقت زادت سهل بیرون آید و بدت را با این  
گرداند و شقیب تمام بکند و اگر بوجوب نرضای  
کنند بر دو وقت اعصاب دماغ بدهد  
و برورم حکر ضما کند نافع بود و بخار روی  
دراختزلها بغایت سود دهد و اگر با آب  
وسرکه بنزند و در آخر مندر بر بخار آن دارند  
چشم را با آب گرداند و در ذیابیل کند اگر در مان  
کنند و اگر چشم با آب با بونه تنها بنشینند دید  
ساقن گرداند اما سخن بن حنین گویند مضری  
است بخلق و منصلح وی غسل است  
و بدک آن در تقویه دماغ و ذیابیل کردن صلیح  
سرد بر بخاشف است **بانه روج** حوک  
خواستند و آن نوعی از ریجان کوم می است

و در جامت کوه یا باشد طبیعت وی گرم است  
در ذوم و خشک است در اول و گویند رطوبت  
فضلی در زوعا هست و به تریب وی است  
که جو سیوی بود و آن از ادویه قلمی بود و اگر  
عصاره وی در چشم کشند چشم را جلادهد  
و رطوباتی که از چشم روانه بود خشک گرداند  
و اگر بسیار بخورد تا یکی چشم آورد و شکم نرم  
دارد اما یاه را بر آن بگذرد و مولد یاه بود و بول  
براند اما دشوار هضم شود و اگر بر کزندی  
زیور و عرق ضما کند نافع بود و اگر با روغن  
کل و سرکه و نست جو برورم گرم ضما کند  
نافع بود و خوردن وی گویند گرم در شکم پیدا  
کند و چون بخانند و در آفتاب بنهند گرم از آن  
تو کند شریف گویند چون آفتاب حمل  
تروک خواهد کرد چون پیرا بخانند بیانی در آن



سال از درد دندان این باشند البته  
و اگر کجا بند و در گوش نه در گوش  
ساکن کند و صاحب کامل آورده است  
که خوردن وی هیچ منفعتی نیست همان  
کردن منفع و محال بود و از خوردن  
وی خلطی سوداوی بد تو کند و چشم را  
تاریک کند و مصلح وی بقوله الحبقا است  
و بدل آن سیسبیر است **بار** درخت  
حب البان است و صفت حب البان  
گفته شود **بارورد** حجر اسوس است  
و در اسوس گفته شد **بابا زری** پیونانی  
فلفل سیاه است و گفته شود **باطس**  
نوعی از عقیق است و صفت آن دیاب  
عین گفته شود **بارسطارون** و سطارون  
گویند و آن نوعی از عقیق الحمام است  
و گفته

و گفته شود و معنی بار سطارون پیونانی  
حمامی است **ببر لاله** زرا و نبطویل است  
و گفته شود **بیتع** شرابی مست کننده  
است و صاحب منبراج گویند **بید العسل**  
است و صاحب جامع گویند **خرما می**  
است که از حرما تر سازند و در ثوب صفت  
نمید گفته شود **بجم** ثمره الطرفا است  
و گفته شود **بجحات** عصی الراعی  
و گفته شود و برشیا ندارد و نرسیدار و ببطباط  
و حجو و سبطباط و هو و فسیداس نیز گویند  
بشیا زری کنند خوانند و بکرهانی سوخ بود  
**بهدریم** شجره مریم است و آن حشیشی  
است و بخ آن عطیثا است و صفت  
آن در الف در آدر بول گفته شد و خوردیم  
فعل اسوس گویند و طبیعت آن گرم است

۳۳



در سیوم و خشکست در دوم مقطع و محلل  
و مفتوح بود و طبع را براند چون به بشم باره بخورد  
بر کوبد یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بیاشامند  
کرم دراز و کبوده آنه بیندازد و حیض براند  
و بجه مزده بیندازد و بزقان نافع بود جهت  
نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب  
بیاشامند هر چه بد نافع بود و ادویه کشنده  
خاصه از تب بجرعی و چون با شراب  
بیاشامند سستی زیاده کند **بدست** مقل است  
و گفته شود **بناشقا** در سگان و بد کشان  
و بد شفات پیر کوبند و قاتل است و کف الکلی  
هم کوبند و آن حشیشی است کرم و خشک  
اما ملطف و محلل بود و نافع بود جهت  
اصحاب بلغم و رطوبه رازعی کوبند بد  
و عام وزن آن در پنج و زیره کرمالی بودت

آن

آن بود **بدر** حنطه است و گفته شود  
و قوی نیز قوی هم خوانند **برنج کابلی**  
ابریج کوبند و بوزن خوانند بسیار سی بزرگ  
خوانند و طبیعت و کرم مست در اول  
و خشکست در دوم و آن دو نوعست  
بزرگ و کوچک بهترین آن کوچکست  
که لون آن بسرخ زرد و دو دم از وی  
مسهل بلغم لریج بود و از قالمات دور  
هیچ ادویه بوی نمی رسد و مفصل را  
سوزمند و حیض آورده است که شریخی  
از وی ده درم با شیر یازده بود جهت  
حب القزع لیکن مضر بود برودها و مصلح  
آن کثیر است و بدک آن بوزن آن ترمس  
و بوزن آن قبییل و این ماسویه کوبند بدک  
آن بوزن آن ترمس و دو دایک آن قبییل







بدا آن افسنتین است **بردی** نایست  
که در آب زوید در مصر از وی کاغذ  
سازند و مولف گوید بشیرای از آن ترک  
خوانند و شاخ میان وی بر رخ خوانند و در  
قوف مانند کاذب بود و در سوختن وی  
بجھیف زیادت بود و طبیعت وی  
سرد و خشک بود در دوم و اگر بر جگر افتد  
نمایند خشک گرداند و اگر در سر که  
خوبی است و خشک کند و بزنا صورت کند  
نافع بود و خاکستر آن آگه که در دهن  
بود سوخته دهد و حبس نفث دم بکند  
و آنج مصری بود غذا دهد چون بکنند  
و بکنند مانند شکر باشد **برطانی**  
صاحب منهاج گوید کویندستان  
افروز است و گفت شود **برسیا و شات**

شعر

شعر لجن و شعر الجبار و شعر الارض و حیات  
الحیات و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصف  
الاسود و کز به البیونیز خوانند و آن شعر  
القول است پیاری برسیا و شات کویند  
و بکرمانی کویند و خوانند و بهترین وی آنست  
که جویش وی سیاه بود و ورق آن سبز و کویند  
بهترین وی آنست که جوب وی برخی  
زند طبیعت وی مغذی است در گرمی و سردی  
و کویند میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم  
از وی مسهل لخم و سودا و شش و سینه  
از فضل غلیظ پاک کند و بکند راند و برفاق  
و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سناک  
بریزند چون بیاشامند و بشکم بیند و همیشه  
پروین آورد و کز نیک سگ دیوانه و ماژ نافع  
نافع و دیگر جانوران موزی چون با شرایب

۱۵



بیا شامند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب  
را نافع بود و موی بر ویانند و خنای پروید پیلان  
تخلیل کند و اگر بیا شامند پروید و عسیر  
البول را نافع بود و اگر بالادن و روغن مورد  
یا روغن سوسن و زوفا و بشارت بیا میزند  
و بر موی که زیند طال کنند دیگر تر و نفع آن  
آن محکم و اگر بسوزانند بر سر کل مالند  
موی بر ویانند و جهت جرب چشم نافع بود  
و اسحق گوید مضرو است بس و مصحح آن  
مصطکی است و رازی گوید بک آن در  
سوز مندی ریویوزن آن بنفشه است  
با نیم وزن آن رب السوسن **بر سوم**  
بلغه اصل نجف است و گفته شود  
**بزرگ طونا** بیاری اسفیوش و بیواری قسلیون  
و معنی آن رعونی بشیوازی بنکو گویند  
و آن

و آن دو نوع است سفید و سرخ بهترین  
آن سرخ است که میل سیاهی زید و فربه بود  
و چون در آب کند درین آب نشیند اما  
سفید سرد و تر از سیاه بود بغایت و طبیعت  
بنکو سرد و تر بود در دوزم و آورده اند که در  
سیوم و گویند معتدل است در تری و خشکی  
حرارت بنفشه از و تشنگی سالن کردار و اگر  
بریان تا کرده دود دم بجلاب گرم بیا شامند  
طبیعت برانند و اگر بریان کرده بود با روغن  
کل شکم بیند البته و سحر را نافع بود خاصه بکمان  
و لعاب و عی جرمه خشک و دهن و سینه  
و لدغ معدن نافع بود و برود مهب گرم ضما  
کردن نافع بود و جهت تقریب با سوله و جهت  
صداع الکلاب سوز مند بود و نشاند که گوشت  
استعمال کنند که کشنده بود و شریقی از وی

۹۵



مقدار دو دم بود و مداوت کسی که نیلگو گفته  
خورد، باشد یا سفید باج و فلقبل و حلتیت  
ماشیت کند و در المشک و بیل و می در  
تلیین طبیعت به دانه بود یا تخم مرو و در  
تبرید و تطیب تخم تورک **منا کرمس**  
تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشکست  
در دم بول و حیض براند و سکه کرده و جگر  
یکشاید و فواق که از امتلا بود سوخته  
و شرفی از وی سه دم بود و وجهه  
کزندک جانوران نافع بود و در دبه لوهها  
را اما مضر بود بیشش و مصلح آن حمام است  
و شریف آورده است که تخم کرفس کوفته  
با سبزیان قدر روغن کا و جوب کتله  
و سه روز بیاضا مندیاه را زیاده کند بغایت  
اما بایز که بغذا گوشت خرمس فرید خورند

و بزر

و بزر آن تخم کرفس و فطر اسالیون است و گویند  
ده یک آن افسنتین و نیم وزن آن فطر اسالیون  
**ردا کرمس الحلی** فطر اسالیون است و گفته شود  
**منا الحجازی** بزر الحجازی یا ری تخم خرو گویند  
و بکرمانی سرک خطمی و طبیعت آن  
معتدلست در حرارت و رطوبه و در عمل  
اقوی بود و بهترین آن تخم خطمی است  
خسونة سیندرانیکل کند و سح را وریش روده  
بغایت نافع بود و جهت کزندک بیلا و سموم  
نافع بود و جوب در ادویه حقیق بود و قع  
مضره ادویه خاده بکند و بزر و می تخم خطمی  
است **منا الحظمی** بهترین وی آن بود که سیاه  
و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود  
و گویند معتدلست در حرارت و رطوبه الباسرله  
و بهوق طلال کنند و در آفتاب نشینند نافع بود







و در باب حاکفته شود **زرد آسبرق** بزالتقطف  
بوذ و صنت آن در قاف کفته شود و طبیعت  
وی مندر است در حراره و برودت و خشک  
بوذ در اول گویند کرمست و در وی جلا  
قلبیست بوذ و مضربوذ سفلی و مصحح وی  
قد و کلاب بود **زرد الخرفه** یقله الحنف  
است و رجله و فرغ و یقله المبارک و یقله  
الزهرا و یقله لینه و زان سالی و کف و فرغ  
و فرغ و حموق نیز گویند بسیار می تخم تورک  
گویند و با صفتانی تخم بریهن و بکرماتی تخم بکرم  
و نه نیز یکی حکمان بهترین وی است که فرغ  
بوذ و طبیعت آن سرد است در سیوم سوذ مند  
جهت در جگر که از کرمی بوذ و تنها حاد و مفید  
بخم دم از وی گویند و شیر بکرمی و بیانات  
بیا شامند و البجلاب خوردن جهت سرفه که

از

از حرارت بوذ نافع بوذ و جهت لدع قم معده  
نافع بوذ اما مقطع شهوة بوذ وقتی که افراط  
کند و مضربوذ بسیار و موذ بلغمی تصحیح  
و عاقد است و بد آن زرد قطونا **زرد الیومانی**  
خب العلم است و کفته شود **زرد الجرب السنتا**  
تخم کز بوذ و گویند نافع بوذ جهت ریشها خوردن  
چون بگویند و بران صفا کنند و اگر کوزند بیا  
بزانکه زرد و بول و حیض براندر ریشها عفت  
یا ک کنند و استسقا و نافع بوذ و کزند که حاشوران  
و بولس گویند در در ساقین بکرم تخم کرم  
یا پست درم قندی یا شامند نافع بوذ و مجرب است  
و بد آن بوزن آن اینسوت بوذ **زرد الجز بالبری**  
دوقواست و کفته شود **زرد البنتا** بسیار می تخم سداب  
خوانند بهترین آن سیاه فرغ بوذ و طبیعت  
آن کرم و خشک است در سیوم نافع بوذ جهت

۲۱



فوق بلغمی و ساکن کردنند و اگر یکدم یاد و دم  
بیا شامند و اگر شراب بیا شامند جهت  
دفع زهرها نافع بود و جهت کزیکان استعمال  
کنند و عرف النساء نافع بود اما مقطع منی  
بود و مصحح آن کنیز است یا غسل ویدل  
آن سذاب **ندالجن** یا رسی تخم کاهو گویند  
بهترین وی بستنی سیاه فربه بود  
طبیعت آن سرد و خشکست و مخدر و منوم  
بود شهوة جماع را ساکن گرداند و جهت  
کسی که وی را اختلام بسیار یافتن چون بیا شامند  
نافع بود و قطع شهوة جماع بکند و تقطیر  
منی خشک گرداند و مقدر یکدم یاد و دم  
مستعمل بود ضماذ کردن جهت صداع سود  
بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون  
بریشانی ضماذ کنند و عیاسات آورد

مصحح

و مصحح و عیاصطکی ویدل و عیاصدم الاخرین  
**بذالسنج** یا رسی تخم هنک گویند و بلغمی  
و یکر حلاع الرجال و آن سه نوعست سیاه  
و سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و بعد  
از سفید سرخ اما سیاه کشته بود و طبیعت  
آن سرد و خشکست در آخر درجه سیوم  
و از آن سفید سرد است در اول درجه  
سیوم و خشکست در دوم عصاره وی  
در کوش رانافع بود و جهت نفث دم افراط  
سوزد و در دهان ساکن گرداند و بزقیرس  
طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود  
و مسیت و مخدر و تشاه کنند عقل و خاق  
و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس  
و تاریکی چشم و کرائی کوش یازد یکند  
و مداوی وی بقی کنیز آب گرم و روغن



وعسل بعد از آن سبز تازه و مصرف اسفید باح  
برع و گوشت بره فربه و بدل آن افیون است  
بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود  
و مخدر احشا و مصلح آن عسل است  
و اینسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت  
نافع بود و مفوی اعضا بود چون در حمام  
طلا کنند بریدن و درد جگر مزمن را نافع  
بود **بذر الجبل** بیاری تخم تیره خوانند  
بهترین و عی آنست که فربه بود طبیعت  
و عی آنست در رسوم و خشکنت در دوم  
جهت تمش و کلف و مهق سفید بالندش  
و سرکه در حمام طلا کنند بغایت نافع بود  
و نفعی که در شکم بود جذب کند و محلل  
قوی بود و مفی لاره و درم مستعمل کنند  
اما مضر بود جگر و مصلح وی سبستان

است

۱۴۴

است و اگر بیاشامند قی آورند و بول براند  
و درم سبوز را تحلیل دهند و اگر با سکنجین  
بزنند و بدان غرغره کنند بجهت گرم خنق  
با نافع بود و در دفع زهرها و گردک جانوران  
قایم مقام تریاک بود و صاحب تقویم گوید  
مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی  
کشیز خشک و سکر بود و جهت درد سبوز  
کهن شده سدر و زهر رور و درم کوفته  
و بختد با سکنجین بیاشامند بغایت نافع  
بود و مجرب و بدل آن حب الرشاد بود  
**بذر المرد** بیاری تخم مرو گویند و بیشتر از عی  
مرو رشک بهترین و عی آنست که تانه  
و فربه بود که لوت آن مانند بزرقطونا بود اگر  
برای آن کنند نافع بود و در سنا یا و سح و شکم بیند  
و منخج و درمها بود و دپلهها و بریان ناکرده



مسهل اندک بلغم بود و مقدار دو درم  
مستعمل بود و مضر بود لیکن و مصلح آن  
جلتار است و بیل آن بر قطن و در انصاف  
بیل و کما بزکنتان **بزله کنگ** حب الکلیج است  
و گفته شود **بزله طوم** بلغد اهل خراسان  
بودی گویند و گفته شود و بلفظی دیگر سینه  
گویند و قصه نیر گویند **بزله اسفند** حرف  
بابلی است و گفته شود **بزله قنب** شهد بلخ  
و گفته شود **بزله قوی** بیاری هم اندک قوی گویند  
و دیوانه است جاق و درق بر لیدر و به نیت  
و کما آنست که فربه بود و طبیعت و کما گرم و خشک است  
معدله را باک که مقدار نیم درم و ماضع بود  
جهت نزدیک جانوران چون اسکیبیر  
یا شامند و از دویه باهی بود و مهبج باه بود  
تخم و گیاه و کما نیز لیکن جریب آورد و مصلح و کما  
کثیرا

کثیرا است و بیل و کما سیلم است **ه**  
**بزله الحامص** بیاری بار شک و به تریوی  
تخم بر و طبع آن سرد و خشک است  
بمیزین آنست که فربه بود و سیاه کله بسرخ  
میایل بود نافع بود جهت سده جگر و کرده  
و عرف النساء و قابض بود و مقدار سه درم  
مستعمل بود و چون بیاشنا مندرفت  
دم که از سینه بود قطع کند و فصول که از  
شکم روانه بود و اسحق گویند طبیعت آن  
گرم و خشک است و این مولف گویند این  
صوفی دور است و مضر بود لیکن و مصلح  
آن غسل بود و بیل آن گویند تخم حاض  
بستاقی است **بزله الحامص** حب الریشا  
گویند بیاری تخم بر شد و بیست بیاری تخم ترشینسک  
گویند به نیت آن بود که فربه باشد قوی و صفا

۵۶



بنشانند و روده را پاک کند و شکم بیند  
و اسهال قطع کند خاصه که سبب خلط کرم  
کرم بود اما مضر بود بکرده و مصلح آن فند  
و در خواص آورده اند که تخم حماض اگر  
در حرقه بنده و زیت بر او ریخته شود مادام  
که با وی باشد آبستن نشود و رازی گوید  
تخم حماض بری اگر پیش از زردگی عقرب  
خورده باشد و عقرب بکرده هیچ مضره  
نرساند و تخم حماض لبستانی بهترین  
آن بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن  
سرد و خشکست در دوزخ سوخته بود  
جهت ماده صفرا و تب غب و دمای  
و مقدار در دوزخ مستعمل بود و مضر بود  
بسیروز و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس  
**بزبا لکان** بیاری تخم کثات گویند و کثات

مخارند

خوانند و بشیرازی بزرگ گویند بهترین  
آن بود که تازه و زنده باشد طبیعت وی گرمست  
در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند  
معتدلست در گرمی و سردی و خشکست  
در اول منفع ریشها و ورشها بود خراة کرم ورم  
و خراة سرد اندرونی و بیرونی کلف و پوس  
را نافع بود در خات وی زکام را سودمند بود  
و اگر بریان کنند شکم بیند و اگر خام بیاشامند  
شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم  
بود و اگر در آب بکند و اگر بزنده و زیت در آب  
آن نشیند ورم جاسیه که در دم بود تجلیل  
یابد معده را بد بود و در شخوار هضم شود و غذا  
اندک دهد و مضر بود با نشین و مصلح  
آن کلکیبین بود با غسل و جالینوس گوید  
سوخته بود جهت شقاق مقدر و رشک



وهر جراحتی که در خارج بدت بود بصلاح  
آورده و مقوی اعضا بود و دستفوری بدوس  
کوید و فووس که چون بسوزانند و سختی کنند  
و بر ریش مفعلا فشانند خشک گرداند  
و زایل کند و بدک و عصاره با قلابود و کونند  
حلبه و در خواص آورده اند که جوت با موم  
و غسل بر بعضی ناخن ضما دکنند البته  
پرد و جوت بخورند منی زیاد کند و درد  
سینه را نافع بود **بزالدنام** بیاری تخم  
سیسندر کونند بهترین و ایستانی بود  
سیاه رنگ طبیعت و ای کرم و خشکست  
حیض براند و زایدت آسان کند و مقدار  
سه درم مستعمل بود و جهت باد که در  
شکم بود نافع بود و فواق امتلاعی را بغایت  
سوزمند بود اما مضر بود ببتش و مصلح

وی

وی کثیرا بود و بدک آن تخم نغناغ و تخم بالنگو  
مساوی **زاد النذال** <sup>سود</sup> جلهتک است و گفته  
سود **زاد الهلیون** بیاری تخم مارچوبه کونند  
و مارکیا خوانند بهترین و ای بستانی بود  
و طبیعت آن کرم و تر بود در دم منی پفراید  
و شهوة جماع برانند از دم و مقخ بود و شیب  
زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود  
اما مضر بود بسینه و مصلح آن غسل است  
و عسر البول را نافع بود و عرق النساء و قویج  
بلغمی و یحی و کزنگی رتیلا را نافع بود  
و بدک آن حنجل است **زاد العصف** قرطم است  
و گفته شود **زاد الکشور** و حمل خوانند بیاری  
تخم کشور خوانند و بسیاری دسار و سکوننا  
نیز خوانند و طبیعت آن معتدلست در گرمی  
و سردی و خشک است سه و چهارگشايد



وسپرز و معده را پاک کند و خلطها را عفت  
از عروق پروت آورد و بنها را مویز آن  
از بلغم و مریه صفرا را نافع بود و اگر با سرکه یا شامند  
فواق را ساکن کند و چون بخوشا تند شکم  
بیند و قوه معده بدهد و بول و حیض  
براند و سیالات رحم را نافع بود و عصاره و عی  
چون مویز یا قند چمه تیرقات مفید  
بود و اگر بطبخ و عی یا عصاره و عی یا عی بشویند  
نقرس را سود دهد و مقدار در درم  
مستعمل بود و بطعم بغایت تلخ بود و در  
منفعت مانند تخم کاشنی بود و در اکثر حالات  
و کویند مضر بود بشش و مصلح آن عسل  
است و کویند صمغ عربی و بدل آن کویند  
چهار دانگ و زرن آن افسنتین است  
**بنه اندبیا** بیاری تخم کاشنی کویند و بهترین

آن

آن سیاه زنگ بود فزیه بستانی و طبیعت  
آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست  
نافع بود چمه تیرها صفرا و عی و سده جگر  
و تیرقات سود مند بود و مقدار در درم است درم  
مستعمل بود و کویند مضر بود بسپرز و مصلح  
آن سلنجین است و بدل آن تخم کاشنی  
**زرد انجور** میوه و ساسا رنگت کویند و آن  
گزنه است بیاری تخم انجور کویند و طبیعت  
آن گرم و خشکست در درم و بهترین  
آنست که فزیه بود و در عی تلطیفی هست  
و کویند تر است و در مهبان گوش صلب  
نرم کرد از رویاه را زیاده کند چون با مثلث  
یا یا شیرکافانه یا شامند و این جگر بست  
و اگر کویند و بر ریشها خورنده و سرطانات  
افشا تند نافع بود مقدار نیم مثقال یا با گرم



وعسل و اگر بکوبند مقدار سه درم یا شراب  
باشین تازه یا شامند محامعت را قوه دهند  
و شریف آورده است که جوت بکوبند و با عسل  
یا میزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را  
ستبر کرده اند زیاده و اگر با سلجین یا شامند  
جهت درج کرده و سبز نافع بود و اگر کوفتند  
با عسل بسر شدند و لعق کنند و شخاری نفس  
را نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح کرده بود  
و مصلح آن صمغ عربی و کثیر است و بر آن  
حرف و فرجه مانا است و گویند بیل آن تخم کندنا  
است و گویند تخم جرجیر و از بسیار خوردن  
وی سرفه پیدا کند و ملا و اه آن شراب نبشته  
و جواب بود **بزرگ زایع المکران** نیسوت است و کفته  
شد **بزرگ زایع مایع** در رالفتنه شوق در صفت  
را زایع **بزرگ زایع** حب الفقرا است بیاری

بخشکشت

بخشکشت گویند و بشیر از عا تخم دل آشوب  
و قفل کوهی هم خوانند و آن گرم و خشک است  
در دم آوردن از وی با ده درم سلجین  
یا شامند و ضما کنند نافع بود و اگر با شامند  
مفتح شده چار بود اما مصلح و مجفف  
منی و مصلح آن شیر و ترنجبین **بزرگ زایع**  
بیاری تخم کندنا بهترین آن شامی تازه قریه  
بود و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند  
سرد است و تخمین گویند گرم و خشک است  
در سیوم اگر بخور کند با نظیر آن در شیب  
دندان که گرم داشته باشد گرم بکشد و بیندازد  
و اگر در شیب مقعد بخور کند بواسیر نایل  
کند و در دم از وی با ده درم تخم مورد نافع  
بود جهت نفث دم که از سینه بود و ترحر  
و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد



بکدریم نافع بود و سنگ کرده بریزند و اگر  
باجب الرشاد بویان کنند تو حوله از سردی  
و بلغم بود نافع بود بغایت و مضر بود  
بشش و مصلح آن لعاب بدهد آنه است  
و بد آن تخم جوی و از خواص وی آنست  
که اگر در سرکه اندازند توشی بپزد و گویند  
اگر کسی خواهد که مجامعت بسیار کند هیچ  
ادویه بوی نرسد تخم کند با شواب  
بیا نشا مندن **الف** نزد الشبلی است بسیار سی  
تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ  
بود و طبیعت آن گرم و تر است باه زیاد  
کند و تقاخ و چون در معاجین بود  
دفع سموم و ادویه قت که بلند و شریف  
در خواص آورده است که خون تخم شلغم  
بر کبدت بند نافع بود جهت ورم اریبه

و مجرب است

و مجرب است و اگر بیا نشا مندن لغوط آورد  
و جهت درد ها که از سردی بود و قولنج  
سخت شده بغایت مفید بود اما مضر بود  
بسیار و مصلح وی تخم خرنوبه است  
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود  
و مولف گویند از خواص وی آنست که چون  
کهن شود و نمک در میان آن بود و بکازند  
کرب بر وی و این مولف گویند خلافت  
و غیر واقع **بر البصل** بسیار سی تخم بیا ز گویند  
طبیعت آن گرم و خشکست و در وی  
رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد  
در مزاجها سرد **زاد السلو** بسیار سی تخم جعفر  
گویند و آن دو نوعست و گفته شود در سین  
صفت آن و طبیعت وی سرد است  
و در وی اندک خشکی بود معده باید بود



و شکم براند منبج و مقطع بلغم بود و بدل آن  
تخم خطمی است **بزالفت** بسیار سی تخم خیاره  
و تیریزی تخم سکار بهترین آن بود که  
فربه باشد طبیعت آن سرد و تر بود و بهترین آن  
تخم خیار بود بول براند و مقدار پنج درم مستعمل  
بود یا ده درم و چون بکوبند و بپزند طلا کنند  
لوت اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود  
بسر و مصلح آن سنگ چین و بدل آن  
بزوالفت است **بزالفت** بسیار سی تخم خیار  
کوبند و بشیرازی خیار بالنگ بهترین  
آن بود که از خیار روه گیرند و فربه بود و طبیعت  
آن سرد و تر بود نافع بود جهت احتراق  
صفرا و ورم کرم که در جگر و سبزه در آن کمانند  
و ریختن آن و اسحق گوید مضر بود با نشیبین  
و مصلح آن کثیرا و بدل آن بزوالفت **برابیطیح**

ببازسی

ببازسی تخم خربزه کوبند بهترین آن بود که  
شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است  
روده را پاک کند و حجامت را زیاد کند  
و منی بپزاید و شیر و وی جهت سرفه گرم  
نافع بود و در سینه که از ورم کرم تولد کرده  
باشد و خشونت دهن و خجوه و حلق را نرم  
گرداند و نشکنی و تنبها حاده و تنگی که سبب  
آن صفر است سوختد بود و ورم جگر گرم نافع بود  
و سده آن بکشاید و بول براند و حجامت کرده  
و مثانه پاک و سوزش آن قطع کند و تنبیه  
و رمها گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق  
گوید مضر بود بسر و مصلح آن عسل  
است و مقدار دو درم نافع درم مستعمل  
بود و صاحب تفویم گوید بسیار وی مضر  
بود یا احتیبا و مصلح آن عسل است و مملو



گویند مصلح آن عصاره زرشک است و وی  
شیر زیاده کند و متی بنفشاید و لغو ط آورد  
**بند اول** تخم کل است بهترین آن بود که آن  
کل فارسی گویند طبیعت آن سرد و خشک  
و قابض است دندان محکم کند و قلاع زایل  
چون کوفتند در دهن گویند در در چشم را  
نافع بود و معده وروده پاک کند و مقدار  
مستعمل از وی دو درم نافع بود جهت  
اسهال ساری و وریخ را نافع و خوردن  
آن شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا  
بود **بند دوم** تخم شاهسفرم خوانند  
بهترین وی آنست که سیاه و قرمز و کوچک  
و خوش بوی طبیعت آن گرم و خشکست  
و گویند معتدل در گرمی و سردی نافع بود  
جهت دوار و عاف و قیام صفاوی

مغزاد

مقدار نیم درم بر آن کرده سیخ را نافع بود  
و شکم بندد چون یک مثقال باب سرد  
۲۷ یا کلاب تر کرده فرو برند و اگر یک ششمال  
بر آن کرده باشند با آب یا آب به تر کرده  
فرو برند قطع اسهال مزمن بلند و گویند  
مضر بود بگروه و مصلح آن حرز تلوش  
است و بدل آن تخم مرو **بند ششم**  
بیاری تخم شبت گویند بهترین آنست  
که قره بود طبیعت آن گرم و خشکست  
با اعتدال سرور را بر آید و بواسیر قطع کند  
چون بسوزانند و بواسیر ضما د کنند  
مقدار دو درم مستعمل بود لیکن  
مغزی بود و مغزی و مضر بود بمثانه و مصلح  
وی غسل است و بدل آن دو وزن آن  
شبت **بند هفتم** بیاری تخم کریم گویند

مغزاد



و دشاری کا تخم کلم بهترین آن بازه فرده بود  
و طبیعت آن گرم و خشکست حرازله نافع  
بود و اگر بخورد منع مستی شراب کند و دیر  
مست نشود و منی زیاده کند و مقدار  
یک درم مستعمل بود و مضبو بود پیشش  
و مصلح آن عسل است و این ماسویه گوید  
هر کس که دو درم تخم کرب آب کا و زبانی  
بیا شامند و شراب بخورد دیر مست  
شود و کل و عجزت فرجه از آن سازند و زن  
بخورد بگریزید که در شکم بکشد **زنا الاسفناخ**  
بهترین آن بود که بسرخ میبل بود و طبیعت  
آن سرد و تر بود نافع بود چیه در دل  
و تب و مقدار یک درم مستعمل بود  
و مضبو بود بسبز و مصلح و عا طبیعت  
مختوم بود **زنا قله المرقا** بر حرفه است

و گفته

و گفته شد **سرد** عوره خرما است  
و بیش برازی حرکت گویند و طبیعت آن  
سرد و خشکست در دوم و شیرین  
و عا میل بحرازه دارد و در عا قضمی بود  
طبیعت وی شکم بیند و آنچه سبز بود خشونه  
در عا زیاده بود و سده آورد و مصلح آن  
سکنجبین ساده بود **بسرخ** لیان است  
و گفته **زرقه سنباح** خشک است و گفته  
شود **سفايح** تشنه توان گویند و اصل آن  
الکلب نیز حرازه و شیر و ثاقب الحی و کثیر الاجل  
نیز گویند و بهترین آن و مصلی طعم سبز بود  
و چون بپاشند اندرون و عا فستقی بود  
طبیعت و عا گرمست در اول معتدلست  
در ترکی و خشکی و گویند گرمست در دوم  
و خشکست در سوم مسهل سودا و بلغم

۳۷



لنج بود و مقدر سه درم در مسهل مستعمل  
بود و یا مرقا خروس غج درم مسهل بلغم  
بود و اسهال وی بغیر مقص و کرب  
بود و شربنی از وی از دو درم تا سه درم  
بود و قویج بکشاید و محال نخ و رطوبات  
و مفرح نه بذات بسبب آنکه ماده سوداوی  
از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستقر  
گردد و از خواص وی آنست که شیر را بیند  
و از آن بستن محل کند و اسحق گوید مضراست  
یکرده و مصطلح آن هیلد زرد است و بد  
آن اقیموت بوزن آن و دانی نیم آن بدهند  
**بسد** اصل مرجان است و آن سه نوع  
بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخ  
است یا ریگ بیاری آنرا خرهک گویند  
و طبع آن سرد است در اول خشکست

در بسوم

در بسوم و یا یزله سوخته استعمال کنند  
و صفت سوختن وی آنست که در کوزه  
کواری توکنند و بکل حکمت گیرند و در شور  
خبار تمندش و یا ماز پرون آورند و در  
وی قیض و تخفیفی بود اما تخفیف در وی  
زیاده از قبض بود ترف دم قطع کند و چشم  
را قوت دهد چون در چشم کشند و آب  
رفتن از وی باز دارد و یا یزله بعد از سوختن  
بشویند و گوشت زیاده بخورند و اثر بیشتر  
زیاد کند و مقوی دل و ریش روده را نافع  
بود و عسر البول و مقدر ریگ درم مسهل  
بود و در سنون دندان را جلا دهد و رازی  
در کتاب خواص آورده است از قول  
اسکندر بن الفا که بسد اگر بگردن مصروع بندند  
یا بر منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی

۱۶۷



روانه بود که هو یا سوده یا بسد بران یا بشند  
بارداری ویدل و عا در جیس خون دم الاخین  
است و اسحق کوید مضر بود بکرده و مصلح  
وی کثیر است **ستان امروز** وستان امروز  
نیز گویند بهترین آن بود که در سایه خشک  
کنند طبیعت وی سرد و خشکست معده  
وروده را پاک کند و حراره معده و جگر ساکن  
گرداند چون طبع وی با ساجین بیانشا مند  
و مقدار در دم مستعمل بود و اسحق گوید  
مضر بود بمشانه و مصلح وی کند راست  
**سبب** بشیرازی تو با خوانند بهترین  
وی است که زردی بود که بسرخ میایل باشد  
و خوش بو وی بود طبیعت آن گرم و خشکست  
در اول گویند در دوم و در وی قبضی بود  
و گویند معند است و گویند سرد است و لطیف

واندی

۵۷  
واندی حرارت در وی هست بحال نفع  
و صلا یات غلیظ بود چون در قیر و طی کنند  
و بوی دهان خوش کند و شکم بیند و معده  
را قوت دهد و سبب زان نافع و رحم را تیکو بود  
و سح و نفق دم را سود مند بود و سلس البول  
که از سردی بود و ریش روده نافع بود و جهت  
سلس البول خوردن و ضام کردن بلکه  
ضام کردن نافع تر بود خوردن و بزاق  
ضام کردن دیسفوریوس گوید مقوی  
معده و سینه و شش بود و سنی پیغز این  
و باه را قوت دهد و نفوط آورد و خصوصا  
کسی مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود  
و مصلح وی صندل و کلاب بود و بیادوق  
گویند که آن چهار دانگ وزن آن جوز برا

وگویند بوزن آن **ششم** تشییح است  
وگفته شود **بشده یول** در قطنونا است  
وگفته شد **بشده** خطیان است وگفته  
شود **بشده** ورق حظل است و در  
صفت حظل گفته شود **بشده**  
ببازسی بسیار گویند بهترین وی سفید  
بود و طبیعت آن گرم و خشکست در  
چهارم و در وی رطوبتی قصلی هست  
وگویند گرم و خشکست در سوم و گویند  
تراست در دوم و گویند در سوم و چنین  
گویند گرمست در چهارم و تراست در  
سوم ملطف و مقطوع بود و جذب  
حوت کند بیرون بدن و آه را زیاد کند  
و شهوة براندازد و آب گردش را اضع بود  
و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد

واشتها

واشتها از دیند کند و آب وی در گوش  
چکاند با فح بود و سود مند بود جهت نزول  
آب و سفیدی چشم چون عصاره وی  
در چشم کشند و چون بگویند و با غسل  
بسریشند و بر قویا و برقی طلا کنند زایل کند  
و اگر بر باخن سبب طلا کنند مشک کند و بر  
داء التغلب طلا کنند سود دهد و بر کزندی  
سک دیوانه و افعی سود مند بود و حیض  
بر اند و اگر آب وی تنها در گوش حکا کند  
گراف گوش برود و اگر بیاز سفید بریان  
باییه بار و عن بازده تخم مرغ کوفته بر مقعد  
ضما کند ورم انرا تخمیل دهد و در ساکن  
کرد اند و بوییدت و خوردن آن سوم بکند  
و چون بسرکه نهند معده را قوت دهد  
و حرافه وی کم کند و چون در خوردن

۷۷



مسهلات بیوه منع نمیشد بکنند و بوی  
نشتر ذاما خوردن و وی مصدع بود و بسیار  
خوردن وی مسبت بود و مضر بود  
بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر  
یکشاید و مصحح وی سرکه بود و ماست  
یا پاکاشنی خوردن **بصل الزیر** بلهوس است  
و بصل مالول نیز گویند و کت بیاز لیز است  
بشیرازی بیاز کله خوانند و بنبریزی زری  
طبیعت وی گرم و خشکست در اول  
و در وی رطوبتی فضلی هست و حالیتوس  
گوید گرم و خشکست در دوم و بسیار خوردن  
فریجی آورد و یاه برانگیزند و قوت بشت  
بهد و هضم طعام بکنند و نعوظ آورد و بر بهق  
و کاف طلا کنند زایل کند و یاز رده تخم مرغ  
بژائیل طلا کنند زایل کند و در رحم که از

سردی

سردی بود ساکن گرداند و سرد مند بود  
جهت سمها و کزندی عقب و رتیل خوردن  
و ضما کردن جوت با انجیر بود و اگر با فلفل  
سحق کنند و بر معد ضما کنند درد متعده  
ساکن گرداند و اگر با سحر ماهی بریان برایش  
رنج افشانند نافع بود و حراز و ریش سیر  
را سوز مند بود و بسیار خوردن و کب  
محسن خنک و زیان بود و مضر بود  
بعصب و مغض آورد و نفاخ بود و مصحح  
وی کاشنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاب  
تقویم گوید مصدع بود و مصحح وی بید کافور  
و کلاب بود و بدل آن عیصل است  
**بصل العنصل** اسقیل است و گفته شد  
**بصل الذیب** بصل الزیر است و گفته شد  
**بصل الفار** بصل العنصل است و گفته شد

۸۲



**صل النرجس** بیاری بیاز نرگس خوانند طبیعت  
وی گرم بود جوت یا سرکه بر داء الثعلب طلا  
کنند نافع بود جوت چهار دم از وی با ماء  
العسل یا شامند بجه مرده و زیره بیدارند  
و جوت باد و مثقال غسل یا شامند قی آورد  
و گرم را بکشند و منضج و روها گرم بود و شریف  
آورده است که اگر قضیب بوی بالندشها  
و ادمان کنند قضیب ستر و قوی کند و اگر  
سه عدد بیاز نرگس در شیر خویشا نند  
یک شب یا نروز و سخن کنند و بر قضیب طلا  
کنند بجز از سر و پندان ادمان کنند اگر  
عنیت بود بحال صحت باز آید و فعلی عجیب  
از وی پند **نصان القمیر** رغوة القمیر است  
و گفته شود وزید القمیر نیز گویند و آن  
جمل القمیر است و گفته شود وزید القمیر

نیز

نیز گویند و آن جمل القمیر است **بط**  
بیاز می خربزه گویند بهترین وی مرفند  
بود شیرین و قول اکثر است که سرد است  
دو اول در جبهه دوم و تراست در آخر آن  
و بعضی گویند که مست و بحقیقت جوت  
شیرین بود گرم تر بود از دار بول بلند و سست  
کرده و مشابه بریزند و کلمه و بهی و فوسج  
زیل کنند و در تخم وی جلا پیشتر بود که در  
جرم وی و پوست وی جوت بریشا فی  
جسمانند منع نزول آب بلند و خوردن  
گوشت وی سنگ بریزند خاصه از آن کرده  
و بیخ وی دودیم جوت بجز شاند و بیاشامند  
قی بی رحمت آورد و خربزه مستحیل کرد  
بدان خلط که در معده زیاده بود و سرخا خشا  
بود و معده و هیضه آورد و اگر در معده پناه شود



سم کرد و مصلح آن سکنجبین ساده بود که  
بعد از وی بخورد و یا پخته میان دو طعام خوردند  
و اگر در معده تنبیه شود البته فی کله در معده  
رها کنند و اگر پوست وی در حمام در خود  
بماند اندام را پاک کند خاصه لون روی  
و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست  
بشویند زهومت ناپاک کند و اگر پوست وی  
با گوشت که در پزند روزی از معده بگذرد و اگر پوست  
وی خشک کرده دردی که گوشت غلیظ باشد  
اندازند زود بخند و مهر کرد اند **طبخ رقی**  
بطیخ هندی است و بطیخ سندی نیز گویند  
بسیار مرغی و هندی خوانند و بیشتر از مرغی خیار کرده  
و بیشتر از مرغی هندوانه بهترین آن بود که آید  
و شیرین باشد و طبیعت وی سرد و تر است  
در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و ترها

گفته

محرقة و مزاجها گرم و دفع نفثه کی بکند و اگر  
با سکنجبین بپاشانند بول براند و منانه بشوید  
و آب وی یا قند جوت بپاشانند نیزید زیاده  
کند و هضم بود به پوریت و مزاجها سرد و خونی  
پد از وی حاصل شود در جگر و بلغم آنکیزد  
و اخلاط را خام کرد و اندر مصلح وی قند با غسل  
تا با وی خوردند یا بعد از وی **ب** گوشت وی  
بسیار رطوبت و حرارت بود و تر قرار مرغها  
آبی بود اما دراز معده بگذرد و بیه وی مسکن  
و جمعها و از عها که در عتق بدن بود و قیامت  
از بیه مجموع مرغها بود و گوشت و عا بولن را  
صاف کرد اندوا و از بویه را زیاده کند و فریبی آورد  
و جوت هضم شود غذا بسیار دهد یکدیگر دیر هضم  
شود و ثقیل بود و خون نیک از وی متولد شود  
و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سوره و با زیر

۹۷



کرم بیزد و اگر بر این کنند بروغن زیت جرب  
کنند و بیاز در اندرون وی کنند و یک دو  
شاخ سیر خشک و اگر با سفیداج بزند و بخورد  
و کند او را جینی در وی کنند و اندرون  
وی بکشند و کرفس و سداب و یک دودانه  
سیر خشک یا کنند **بطم** بیاری بن  
خوانند و صفت آن در باب حاد رجبه الحضا  
گفته شود **بطرا المیون** فطره سالیون است  
و گفته شود و معنی آن کرفس جلی است  
بطرا پیون فیه کوه است و سالیون کرفس است  
**بطرا س** بلغه یونان سرخس است و گفته  
شود **بطرا الاول** بلغه یونان دهن الحما است  
و آن نطفه بود و گفته شود **بطباط** عصی الرعم  
است و گفته شود **بهر القصب** بیاری سیرین  
سوسا گویند و خشک سوسا رعم خوانند و به نیت

وی

وی سفید بود و کرم و نیز بود برص و کف را  
نافع بود و سفید کماله در چشم بود زایل کند  
و چشم را جلاد دهد و قوه یا صره بدهد و خشک  
را نافع بود و نیز بیاری سیرین خوانند و نیز بیاری  
**بهر القصب** بیاری سیرین خوانند و نیز بیاری  
بشکل بر طبیعت آن کرم و خشک بود خنایز  
را تحلیل دهد و قوه و ورم سیر و ورمها  
صلب و جرم خشک بود و زیت به چشم باره  
بخورد بر کبره سیلان رعم باز دارد و اگر سختی کنند  
و با غسل بپوشند و طلال کنند در مفاصل  
و نافع بود و با شرباب بر کزندک سگ دیوانه  
طال کنند سوز دهد و سیرین بر کوهی در الثعلب  
و نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم  
آن بود و مستسقی را در آفتاب ضما کنند  
سوز دهد و با سرکه بر کزندک زینور و جانور ادنا



نهند سم آن جذب کند **بعراکضات** ساری  
سرکیت کوسقند و میش خوانند و پیش پواری  
بشکل کوسقند برتالیل ضما کند سو ف دهد  
و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم  
روغن بر گوشت زیاده نافع بود **والله اعلم**  
**بعراکضات** بشیرازی بشکل اشتر خوانند  
جوت برتالیل بندند و بخور کنند قطع کند  
و خوت رفتن منی باز دارد جوت خشک  
گوده بسایند و در پنی دمنند و گویند بااد وید  
جهه صرع بیاشامند نافع بود و محمل  
خنازیر و دامها بود جوت تر بروی ضما  
و در منافصل کنند و ورم آن **بقمر** جوت درختیت  
که از اطراف هند خیزد و زنگبار و صباغان  
استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشکست  
در دم گوشت بر جراحت برواند و قطع خون

از

از هر موضع که باشد بکند و ریشها خشک  
گرداند **بقفس** بیوانی بقفس خوانند  
و اهل شام شمشاک گویند به یاری درخت  
خوانند و ورق آن مانند ورق مور بود  
و تخم آن مانند تخم مور و قابض بود جوت  
بیا شامند شکم بندند و ایندیف گویند بشاره  
جوت وی جوت بلخا بسوزشند و بر سر  
ضما کنند صداع را نافع بود و اگر با سفیده  
تخم مرغ کرد اسباب بسوزشند و بروقی  
ضما دهند سودمند بود **بقوله الحمقا** بقوله  
المبارک است و اسهال دیگر وی در بزر  
حرفه گفت شد بشیرازی تورک گویند  
بهترین وی ناز بود و طبیعت وی سرد  
و ترست در سیوم و گویند با خوردوم صفر  
بشکند و قی باز دارد جوت ده درم آب



وی بیاشامند دفع زرف دم بکند و ثالیل  
 بوی حاک کنند زایل کند و اگر برورسها  
**برالماعی** باد سی رگین گرم که مخوف بود ضما د کنند نافع بود و آب  
 بز خوانند وی جوت بیاشامند گرم را بکشند و گز بندگی  
 شکل بر طبع جانوران سود دهد و اگر باروغن کل نزنند  
 آن گرم و شکل <sup>و شکل</sup> جهه درد سر که از آفتاب بود نافع بود  
 ضا زردا تحلیل دهد و سوزش متانه و درد آن سود دهد  
 و در سها صلب خوردن جهه درد چشم که از گرمی بود  
 و صورت شکل ضما کردن نافع بود و عصاره وی جهه  
 بود و زرد بر چشم جان خود بر گیرد جهه نقش دم و معده و جگر گرم سود دهد  
 سیلان خون خوردن و ضما کردن و جهه بیخ روده  
 درم باز دارد و اسهال مراری حقیقه کردن نافع بود  
 و اگر سختی کند بایل و تنها حاده سود مند بود لیکن بیه را  
 بند در در مفاصل مضر بود و بسیار خوردن وی تار یکی چشم  
 و گز بندگی سگ دیوانه ملا کنند نافع بود  
 سرد و با شکر بکوهی رود القیلب فلا کنند هم  
 نافع بود و محل صلا با مفاصل و درم ن بود

و شیکوری آورد و مصلح وی اگر فرسود جز جیر  
 و نفع بود و گویند مضر بود و زده و مصلح  
 وی مضطکی بود **بقله خراسانی** بقله حاضه  
 خوانند بیازی نزه خراسانی گویند طبیعت  
 آن سرد و خشکست در وسط آدم و گویند  
 در اول شکم را بیند خورده صفر را سود دهد  
 و اشتها طعام باز دید کند جوت نقصان  
 شهوة از حرارت بود محرور متراجزا نافع بود  
 و بلغمی مزاج را مضر بود **بقله مبارک** و **بقله الزهرا**  
**بقله لیسر** بقله الحیقا است و گفته شود  
**بقله الفزالی** مشطرا منشیع است و گفته شود  
**بقله الملک** شاه تاج است و گفته شود **بقله انجیة**  
 ماذربویه است و گفته شد **بقله یارده** لبال است  
 و گفته شود **بقله الانسان** گویند است و گفته شود

و شیکوری



**بقلة الصب** باذرتویه برین است و گفته شد  
صفت اذرتویه **بقلة الخطا** صاحب جامع گویند  
عروق الصغراست اما المجره خفوق است  
دواء الخطا فی گویند و گفته شود **بقلة الصبیه**  
قطب است و گفته شود **بقلة العدر** فوخرج بری  
است و گفته شود **سکری** لفة اهل هند  
خیار زجیر است و گفته شود **بلوط الارض** و تانی  
کما در بوس گویند و گفته شود **بلوط الملک**  
شاه بلوط است و گفته شود **بلوط** در وی  
قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی  
که از اجفت حوائذ قبض زیاد تر بود که در بلوط  
و بهترین وی فریه بزرگ رسیده و طبیعت  
و عا سرد و خشک بود در دم و گویند در  
در دم و گویند در اول و گویند خشکی وی

در سبوم است و گویند که نیست در اول  
منع تزیج دم بکنید و نفش خاصه جفت وی  
و عندا سیلوز قهقهه و جفته ضلایات با بینه پتر  
گوهری نافع بود و اگر سوزانند جفته ریشها  
و قلاع نافع بود و سحر اسوددهد و تجلید  
کمیز و جفته زهرها نافع بود و شکم بیشد  
و اگر طبع وی کسی که اسهال مزمن و قرحه  
امعا بود یا شامه سود مند بود و اگر طبع وی  
که اسهال مزمن و قرحه امعا بود یا شامه  
سود مند بود و اگر طبع وی یا از وی فرجته  
سازد و زک بخورد بر کیرد سیلاب مزمن که از رحم  
آید باز دارد لیکن بلوط غدا می ثقیل بد بود و دشوار  
هضم شود و صداع آورد و اسحق گویند از سست درم  
زیاده نیا خورد و مصر بود بمشانه و مصلح وی  
است که بیان کنند و با قند بخورد و در بلوط بوزن



آن خرنوب بنطی بود **بیسج** بیارسی پانید  
 گویند بهرین وی آنست که زرد و رسیده  
 بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند  
 در دوم و خشکست در سیوم و در وی قوه  
 ملطف و قابض بود معده را قوه دهد و استرخاء  
 و رطوبت اثر نافع بود و معده را داغ کند و گویند  
 شک بیند و بعضی گویند ملین فقط بود و روده  
 را نافع بود و مفعد و چشم را قوت دهد و اگر  
 در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در طبیعت  
 نزدیک بامه بود و هلیله کالمی و معده را شربت  
 از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک بنندق  
 بود و اسحق گویند مضراست بسفل و مصلح  
 وی عسل بود و بیک وی اسحق بن عسران  
 گویند ایست و گویند بیا آن فاعیه خشک  
 و ذود آنست و زیت آن آس و شمش یک و زین

آن

آن هلیله سیاه **بلا** ملا در آن قدر یا خوانند  
 و ثمره المیلا زین گویند بهترین آن سیاه فربه بود  
 و جوت بشکند بسیار عسل بود و طبیعت آن  
 گرم و خشکست در چهارم سود مند بود جهت  
 کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده باشد  
 و استرخاء عصب و سنان و قبال و قوه بغایت  
 نافع بود و قوه حافظه بدهد و ذهن را نیز گرداند  
 و هر مرضی که باز نماید که از سردی و ترعی بود  
 نافع بود و مقدار استعمل سه درم بود و خطر  
 بود و اگر در شیب بواسیر و دلند بواسیر و خشک  
 کرد آن و عسل وی بر او التیاب بلغمی بالند  
 نافع بود و از جمله سمویات بود و سوزنده خوت  
 و خلطها و جوت و سرسام یازد یکند و تقطیع  
 در حلق و اندرون و سورش دهن و لذع در  
 معده و روده و تنها حاده یازد یکند و در شعال

بلور

در مع

عقل و ابر



این عمل کند و هم بود و گاه بود که کشنده بود  
و اگر با مغز گردگان بخورد مضرت برساند  
و این از خواص است و اگر شکر نیز اضافه کنند  
بها تر بود و مدوا کسی که بلاد رطوبه خورده باشد  
بدفع کاه کند و جواب و روغن با جام و لعاب  
به دراز کند و در آب برف نشاند و غسل  
و می مستعمل بود در معاجین و غسل  
از وی جناب کبریا که از وی کون کند  
و بر بلاد درین بلاد در آب بپزند و غسل  
از وی بیرون آید بعد از آن با روغن کاه و جوشانیده  
بیا میزند و روغن گردگان و در معجون کنند  
وید یغورس کوبند یک و می بخر وزن و می معز  
قندق و دانگی و پنهان روغن بلسان و ششپاش  
آن نطفه سفید بود **بلسان** عذس است  
و گفته شود **بلسان** این ایض است و گفته شود

غریب

علاج بلاد خورده

ع

بلخاسف

**بلخاسف** بر نخاسف است و گفته شد

**بلوسیطون** حلنا راست و گفته شود

میوه هندیست مانند قشایر و مانند نار است  
و کوبیده نار هندیست و کوبیده نار دشتی است  
و کوبیده قشایر هندیست بر کاه و تر است و بر اسفل  
خوانند شحم و پیرا کوبیده و حب و پیرا تل خوانند  
محمد بن زکریا کوبیده بل میوه ایست از هند و سنجان  
است از درختی حاصل می شود مثل درخت  
زردالو بهترین آن بود که شیرین باشد و درخت  
و پراخا نام افطی کوبیده و گفته شود و طبیعت  
و کرم و خشک است در سیوم و دوم و کوبیده  
در سیوم قابض بود احتیاطا قوه دهد و صلاحت  
عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضها سرد مانند  
فالج و لقمه و اسهال سرد مندی بود و قوی باز دارد  
و در جوارش شاک شکم بپندد و یاد کشند **بلکشاک**  
قرچمشاک است و قرچمشاک نیز کوبیده و گفته شد **بلکشاک**

**بلکشاک**

**بلکشاک**



چون سبز بود و لایع خوانند  
و جلال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند  
و پیرون آورند و آن بسیاری غوره خرما خوانند  
و چون در غلاف باشد طالع خوانند و صفت  
طالع گفته شود و طبیعت بلخ سرد خشک  
بود در دوم شراب وی شکم بیند خاصه  
که با شراب که عقیص بود یا شامند و سیلان  
رطوبات رحم باردارد و چون که از بوسه  
آید از بند و معده را دباغت کند اما سینه  
و شش را بد بود سبب خشونت که در وی  
انگشت و دیر از معده بگذرد و غذا اندک  
و سد جگر آورد و بسیار خوردن حلقه های  
علیظ در شکم باز دید کند اما مہسک بول  
بود و مصلح وی خیره بتفش بود که بعد از  
وی بخوردند **لبوس** بصل الزیر است و گفته

نثر

**شذائست** آن شجره مصری است و بزرگ  
و بی برگ سداب مانند اما سفید تر بود و در  
موضعی که از اعرابین الشمس خوانند پیش بود  
و روغن وی بهتر و قاضی تر از حب وی بود  
و حب وی بقوة تر از عود وی بود و صفت  
عود در عین گفته شود و صفت حب  
در حا و صفت روغن وی در باب دال  
در دهن البلسان **نفسج** یا رسی بتفشند  
خوانند بهترین وی لاجوردی بود و طبیعت  
وی سرد است در دوم و تر است در سوم  
و گویند سرد است در اول مسکن او رام حار  
بود چون بروی ضما دکنند یا آرد جو و صداع  
که از گرمی بود ساکن گرداند بوی زن و ضما  
کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم  
گرداند و سهل صقرا بود و شریخی از خود دم



تا چهار درم چون آب بپاشند خاقیر  
 و صرع بچکان نافع بود وجهه در دم مقعد  
 و شقاق و ورم آن ضما کردن بغایت نافع بود  
 و سهل بود بقوه جاذبه و بعضی گویند  
 سهل بود بلزوجه و خوفی صالح معتدل  
 از وی حاصل شود و اگر بروم معده و حرکرم  
 ضما کنند نافع بود و خوردن و بوییدن وی  
 ز کام و ترلانگی که در سینه بود نافع بود خوردن  
 و بوییدن و حرقة معده را سود مند بود و ورق  
 وی چون بگویند تر آب وی بگویند نافع  
 بگوذکان که مقعدشان پرور آید دهند بغایت  
 نافع بود و شریف گویند ورق وی طلا کردن  
 بر جرب صفر وی و دموی بغایت سود مند  
 بود و بک وی و ورق خباری است یا نیلوفر  
 یا کازیان و گویند بک وی نیلوفر بر سیاوشان  
 است

**بختک** ذوخمسه اوراق خوانند  
 و دو خمسه اصابع گویند و درخت وی  
 در کنار رودها رویند و ورق آن مانند ورق  
 شمشاد است و مستعمل از وی کحل وی بود  
 بستن ورق و تخم وی و جوب وی نشانی که  
 استعمال کنند بهترین آن تازه بود و طبیعت  
 آن گرم است در اول گویند در سیوم و خشکست  
 در سیوم و در وی قبضی هست یا تفتیح و محلیل  
 و مطلق بود و جهت صداع سرد ضما  
 کردن نافع بود و صده چکر و صلابه سبز و کلبین  
 نافع بود و اگر در شیب بشت یکسازند منع  
 اختلام و عوط کند و زنان چون شهوة  
 برایشان غلبه کنند و در شیب خود دود  
 کند سالی کرد اندواز دود وی کزیدگان  
 بگویند و خوردن وی کزیدگی مار را نافع بود



و بر کزندگی سنگ دیواند و بهایم ضما کردن  
سود مند بود و منف دارش رتی از وی یک شقال  
بود لیکن مصلح و مسیت بود و جوت  
بریات کنند در جسر کتق آرد و مضر بود  
بجامعت و اگر سحوق کنند مصلح وی صبح  
است **نات** صبح البطم است و کفت شود  
**سح** منخ کویند بعرها سسکران و بیار  
سنگ کویند و صفت آن در زیر البقم کفت شود  
**سند** بسیاری فندق خوانند بهترین  
و عا نزلت بود طبیعت وی گرم است با غدا  
نا اندکی خشکی و کویند گرم است در سسوم  
و ناست در اول بوست و عا قایض بود  
اما مغز و عا باه را زیاد کند و کزندگی جانوران  
خاصه عقرب چون با انجیر و سداب  
بخورند ضما د کنند و کویند عقرب از وی

می کزند

می کزند و اگر پیش از طعام بخورد بغایت  
نافع بود اما فندق معده را بد بود و اگر سحوق  
کنند و با ماء العسل پاشا مند سرفه کهن  
را نافع بود و اگر با بریت بسوزانند و سحوق کنند  
و بایید کهن با سدر خروص بیامیزند و برید  
داء الثعلب طلال کنند موی بر ویانند و بعضی  
کویند فندق سوخت چون یازب بسیارند  
و بر تینات سر طقل که چشم آرد بود ظلا  
کنند آردی بر ذ و سیاه کرد آرد موی نیز سیاه  
کنند بقراط کویند خوردن فندق دماغ را  
قوت دهد و بوست و عا شکم بیند و مغز وی  
مغز و مولد ریاح بود در معده و مصلح بود  
و مصلح وی فانیست و بد آن مغز جو  
و کویند جلفونه **ند و صد** رت خوانند و آن  
شری است بقدر فندق اما کوچکتر بود



ولون آن بشیرک زند و بغایت املس بود  
و چون زند خوانند طبیعت آن گرم و خشکست  
در اول اگر با سرکه بر خنایز و طلا کنند تحلیل  
بخیزد و لقمه را چون سه روز سحوط سازند  
و در خانه تریاک بنشاند رطوبت از بینی وی  
بروانه بود به شود و صحت یابد و صرع و سلسله  
و مایه نخولیا را نافع بود و جهت تزول آب  
کحل کردن و سبیل و شبکووی سحوط  
کردن آب مرزنگوش سوزمند بود و با آنند  
کحل کردن احوط بود و در دم از وی  
ریو و هیضه را نافع بود و اگر کحل کنند و فرجه  
سازند و زنت بخورد بر لپرد جیص بر آید و بجه  
پیرون آرد و عصاره وی مسهل سودا  
و بلغم و سودا بود فی الراهی و برص و کف  
و یزقان نافع بود و با سکنجبین قویج را سوزد دهد

وین

وین ربع و وی تریاق کردک عقرب و تریلا  
بود و مجموع زهرها و قوه اعصاب بدهد  
و فایح و لقمه را بغایت نافع بود و معده سرد  
را موافق بود و موذها ضربه بدهد و اگر بر  
اعضاست طلا کنند سخت کرد اند و اگر  
سخ وی دو درم با سراب بیاشامند ذات الخب  
و ریو و سوفه که من و نفت دم که از سینه  
بود سوزد دهد **فراوه** مانند قشور است  
که از بیخ امعیلات درین خیزد سفید و زرد  
بود بهترین و عا رداست سبک خوشبوی  
و سفید قره بد بود طبیعت وی گرم و خشکست  
در اول قوه اعضا بدهد و جلد را پاک کرد اند  
و نشف رطوبات که در شیب جلد بود بکند  
و بوکایت خوش کند و قطع بوی نوره بکند  
و معده و جگر سرد را قوه دهد **نات الرعد**



کما است و گفته شود **بنای کمانا** بخرواست  
و گفته شد **بن** بسیار می آید گویند  
و در کما بخاری خوانند و کما در رقیق  
خوانند و در بیم گفته شود صفت مرغی  
**بنوق** در قوه مانند عدس است و طبیعت  
آن معتدلست در پوست و قابض بود مانند  
برفتق و قیل که گوید کان ضما کردن نافع بود  
و شکم بیند و مولد سودا بود و مصلح آن  
روغن بسیار بود بشیرازین آنرا مشو گویند  
**بنیر** سیستان است و گفته شود  
**عسکروان** لسان العصار است و گفته  
شود **بوزیدان** بعرج مستعمل خوانند  
صاحب جامع گوید در مصر مستعمل بعوض  
بوزیدان مستعمل کنند و این سهواست  
بوزیدان تحقیق مستعمل است و هم صاحب جامع

نقل

نقل از ابن رضوان کند که بوزیدان نوعی  
از مستعمل است و صاحب ضماح گویند  
خشی هندی است و صاحب جامع همین  
و این هر دو سهواست بوزیدان بغیر از  
مضریح جای دیگر نمی باشد بهترین  
وی آنست که سفید و سبزه بود و حطوط بسیار  
بروی بود و آنرا باشد طبیعت وی گرم خشک  
در سوم و در وی رطوبتی فضل هستند  
و جالیوس گوید گرمست در سوم و خشکست  
در اول و گویند بقوه بهمن بود و وی ملطف  
بود مفصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده  
کند و زهرها را سودا را زد و بکدم از وی  
مسهل ماء اصف بود و نافع بود جهت خلطها  
سرد و بلغم و عصب را پاک کرد از وی می سفرازد  
و زنان جهت فری استعمل کنند و فری کنند



کننده است چون با شیر و آرد برنج حلوا سازند  
قریه کند و لون آنیکو کرد از دلعايت و منافع وی  
در مفاصل و نفوس مانند سوربجان بود  
و اسحق گوید مضر بود ما نشین و مصلح آن  
خردل است و گویند مصلح آن تخم کوز است  
و قند شربتی از وی مقدار درود بود و در  
معاجین بدل وی داد و وزن وی با بهمن بود  
و اگر یافت نشود بوزن وی و ج و نیم وزن  
آن زین باد و وی حاج القرع و کرمها دیگر  
بکشد و بشیر پیفرایه و معده پاک کند و اشتها  
بیاورد و استسفا را نافع بود جهت سده  
جگر و سینه **بورق** انواع آن بسیار است  
بهترین آن ارمنی بود و از آن طرون خوانند  
و افریقی از ایشان بقوه تر بود و ارمنی شک  
و سفید بود یا وردی طبیعت آن گرم و خشکست

در دوم

در دوم جلا بقوه دهد و اخلاط غلیظ قطع کند  
و مغص را ساکن کند از رو یا ذها را بشکند  
و بر حله و برص طلا کردن سودمند بود  
و در ملها را نفع دهد و چون با آب خلط  
کنند و در گوش جگانه پدید و با ذله در گوش  
بود و رطوبتی که از گوش آن مجموع نافع بود  
و اگر با سرکه بیا میزند و در گوش جگانه نشد  
جگانه گوش را بیرون آورد و پاک کرداند  
و چون تخم کنند با سرکه و بدان غرغره کنند  
علقه در حلق جسیبیده باشد بیفتد و بیاد و بیه  
قالات دود کرمها را بکشد و بیرون آورد  
و همچنین بر شکم و ناف بالند و نرد یک  
آتش نشیند همین عمل کند و اگر با شراب  
در گوش جگانه کرمها را سود دهد و است  
مولف گوید در خواص آورده از کرم بود

در دوم  
در کرمها



با صدف سوخته در پیغی زغف دست که  
خواهر که بداند که دو مینده است عطسه  
بکند دو سینه بنامش و از ک کویند کرد و  
درم از و ک با سه درم بروغن زیتون بسایند  
و بر قضیب بمالند انعاظ تمام آورد و مجبول  
کویند بغایت سخت کنند و با غسل بسروشند  
و بر قضیب و عصبه و کویند کرد آن ط لالتند  
نغوظی تمام آورد و فولین کویند بولست و با صورت  
که در مقعد بود جوت سخت کرده با روغن  
کل بسروشند و بر آن نهند نیل کند و بحال  
صحت آورد و جبهه استسقا با انجیر ضما د  
کردن نافع بود و فولس کویند بولست و با صورت  
که در مقعد بود جوت سخت کرده با روغن کل  
بسروشند و بر آن نهند نیل کند و بحال  
صحت آورد و جبهه استسقا با انجیر ضما د

کردن

کردن نافع بود و از با غسل در چشم کشند  
سفیدی چشم ببرد که کهن شده باشد و ارسطو طالیس  
کویند نافع بود جبهه نرم زمانی که رطوبت  
بسیار در وی بود نشف رطوبت کند  
و قوت دهد و زهرها را نافع و داء الثعلب  
و داء الخیبه را سوختند بود و برص را نافع  
بود چون سه روز هر روز درم از وی  
بغسل مجوی ساختند بیاشامند و جوت  
با روغن بنفشه سخت کنند و در گوش  
جکاتند جبهه گرم گوش بغایت مقید  
بود و در حقت مسهل مقدار مستعمل  
از وی یک درم نادر و درم بود و بسیار خوردن  
وی لوترا سیاه کرد اند و مقصد معده بود  
و مصلح آن صمغ عربی است و کویند کفکبیین  
ما فایند و بیک آن نمک تلخ یا نمک اندر آن

مالکس

سکس

سه



و کوبند بد و یک بوزن و یک شبت و بوزن  
 و یک نمک انداختی و بد بخورسی کوبند بد  
 و یک بیک وزن و نیم نمک بود **بویطس**  
 مرقیبت است و گفته شود **بویضا مدحالا**  
 در دار است و گفته شود **بویضا** شلج است  
 و گفته شود **بویطس** کرمه السود است  
 و آن فاشرستین خوانند و گفته شود  
**بولیو دیون** پیوتانی کثیرا لاجل کوبند و آن  
 بسفاج است و گفته شد **بویطس** بزبان  
 پیوتانی یعنی لسان الثور و آن کاو زبان  
 است و گفته شود **بویطس** با ذر و ج است  
 و گفته شد **بویطس** حشیشی است که با پیش  
 روید و تریاق بیش است و از آن جمله  
 زهرها و بیخ آن جدا است که آنرا بخورند  
 ماه فرین خوانند و گفته شود در بیم **بولیو طحون**

پیوتانی

پیوتانی معنی آن کثیرا الشعر است و آن  
 بر سیاوشان است و گفته شد **بولیو کفاس**  
 کبیرا لحمی چون با خاکسترد ز بجای که خون  
 آید ضمه کنند خون باز دارد و سود مند بود  
 جهت حله و سعفه و خزاز و برص خامه  
 با بوزق و آب حماض طاکند و جهت مطولان  
 عجیب سود مند و فافع بود چون کزندک سله  
 دیوانه و هر کزندک که باشد و مجموع زهرها  
 و جوت بسایند در پوست امار و در گوش  
 چکانند کرم که در گوش بود پروت آورد و موف  
 کوبند جوت کبیر کنند و لغی که بر روی آن بالینند  
 بزالیل مالند قلع کند **بولیو کفاس** کبیرا لودکان  
 جوت در طرفی مشین با عسل نیز فافع بود  
 جهت سفیدی چشم و دانه و ریش و رمه

الهمیان



و تا یکی چشم برزد و دردی بول که درین  
ظرف نشسته باشد چون چند روز بماند  
بگذرد بمالند ساکن گرداند و چون باروغین  
حنا سخت کند و زنت بخورد برگیرد دردم  
را ساکن گرداند و اختراق آن نیم نافع بود  
و جهت کزندگی افعی و عقرب بوی و صحرای  
و کزندگی سگ دیوانه با نوره و جهت حله  
و برص و جدام نافع بود و جهت ماده کوش  
که رویه بود چون با پوست انار یا میزند و در  
کوش حکایتند ساکن گرداند و جهت کزندگی  
مجموع حیوانات نافع بود **بول الدواب**  
که در چهار ریایات سوخته مند بود جهت درد  
مفاصل چون نظول کنند یا درایت نشینند  
**بول لیل** که بیشتر به پرب بول جنبل عالی  
بود که اثر آن ختیب خوانند طبیعت آن گرم

و خشکست

**تخت** و دروغ قبضی بود نافع بود جهت حرار  
جوت بلبان بشویند و شریف گویند سوخته مند  
بود جهت ورم جگر و پاره زیاد کند جوت  
بیا شامند و چشم را نافع بود و استسقا و صلابه  
سیرز را سوخته مند بود خاصه جوت بالفاح  
بیا شامند و مفتح سینه و مصفاة بود بقوه  
و اگر در کوش چکانند ریشت کوش را نافع بود  
**بول الکلاب** که ز سگ بود جوت بکیر زرد و زها  
کنند یا منعقد شود و صویرا بلبان بشویند  
سیاه گرداند و بهترین خضایات بود و بر  
تالیل استعمال کردن قلع کند **بول العنز**  
که پشم تراست نافع بود جهت در و اعصاب  
و تشنج و اشتداد سعوط کردن و جهت استسقا  
اشامیدند مفید بود **بول البقر** بهترین آن  
که بزرگ و تر بود بهفق زایل کند و جزاز را نافع بود



و اگر با سر یکدازند و در گوش چکانند در گوش  
که از سردی بود پیرد **بول الحنجر** که پیر خوک  
است آنچه صحای باشد سود مند بود چه  
سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزند **بول الحار**  
که پیر خوک پند جوت بیاشامند در کرده زایل  
کند **بول الحار** سیاقست که از رمن می آید  
و آن نباتیست که همچنان میگویند و شیاغ  
می سازند طلال کردن برورمه گرم و نقرس  
گرم بغایه نافع بود و مهلین و سرد بود و برترها  
طلال کردن سود مند بود و طبیعت وی سرد  
و خشکست در آخر رجده اول رازی گویند  
جوت با آب غیب الثقلین بر نقرس طلال کنند  
منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حوض بود  
با شیاغ ما میثا **بهار** الحوات است  
و گفته شد **بهر** دنف گویند و ضمومیران

بوش و بیدی

خوانند

خوانند و عطفل و آن کل بیدل می بود بیاری  
بیدمشک خوانند و به تبرری کله موش  
و بگرمائی که بگو طبیعت آن معتدلست  
نطول کردن محلل نفع بود از هر عضوله بانند  
و بوییدن آن محلل با دها غلیظ بود از سر  
و شکم برانند و محو و رطاف بود و در سکره از  
بخار مرده صفر بود ساکن گردان و اگر با نخود  
بروزند مانند بادام بنفشه و روغن از وی بگیرند  
روغنی خوشبوی بود و در صفت ادهان  
منفعت وی گفته شود و اگر بعوض کنجری بادام  
کنند لطیفتر بود **بهر** بوزیدان است  
و گفته شد **بهر** بهرمات عصر است  
و گفته شود **بهر** خزار الصخر است و گفته  
شود **بهر** د و نوعست سرخ و سفید بهترین  
آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست



در دوم و مسیح گویند که مسنک در دوم و تر  
است خفقا از اعظیم نافع بود و دل را  
قوة دهد و متی بقی از یابا را بر آنکه اند و فریبی  
آورد و سنک مثله بریزند و در تقویت  
نظیرند از رخ و مفید از یکدوم بود و اسحق گویند  
مضر بود بسفل و مصلح وی انیسون  
بود و بیک وی بوزن تودری و نیم وزن  
وی لسان العضا قیر است **بقت**  
بقت است و گفته شد **بقت** بهترین  
وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی  
فاضلتر بود و باید که نیم برست کند و صفت  
نیم برشت است که اگر با پوست دردی است  
آب جوشان آنرا زرد بصدای ایشان برند  
و اگر با پوست بود صدای ایشان زرد و بعد از آن  
بردارند و زرده تخم آن گرم و تر بود و سفید

شریحی از وی  
بود

سرد

سرد و تر و با هم مغزک بود در گرمی و سردی  
و تر بود و غلیظ و نیم برشت زودتر هضم شود  
و غذا به تر دهد و وجهه خلق و سردی و سیل  
نافع بود و آب و آب و آب و آب و آب و آب  
کرده قابض بود و چون با غسل بر کف  
طالاکند زایل کند و سوختگی آتش را  
نافع بود و منع ورمها بکند و در حقه  
جمله فرجه امعا سوزمند بود و سوختگی  
که از آب گرم بود به بنش بدان مالند نافع بود  
و جراحت حصیه و مقعد نافع بود و اگر  
در سر که به زهر شکم بیند و دو سنطاریا  
را نافع بود اما در هضم شود خاصه منعقد  
آن و اگر دمان خوردن وی کنند کف  
آورد و مطین وی بد بود سنک کرده تولد  
کند و تخمه آورد و قویخ و اولی آن بود که



فلفل و زیره و دارصینی یا ن خلط کنند  
 و بعد از آن زنجبیل مر یا حوزند و سفید آن  
 اگر در گوش جک اند که ورم گرم بود سرد  
 کرد اند و در ساکن کند و اگر بر سوختگی  
 آتش مالند سوخته و اگر صوف بدان  
 تر کنند و بر چشم بندد درد چشم که از گرمی  
 بود ساکن کرد اند و همه درد چشم بغایت  
 نافع بود در چشم جک نیدن و اگر تخم مرغ  
 میچنان خام بیاشامند که نزدیک مار را  
 نافع بود و نیم گرم اشامیدن فرجه کرده  
 و مشانه و خشونه سینه و نفث دم و نزله  
 را سوخته و **مصل الاوزما النعام** و **الطخایه** مرغان  
 و شتر مرغ و بط به ترین آن نازه بود نیم بوشت  
 مغز بود در گرمی لیکن غلیظ بود و مضر  
 بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سحر  
 و **مذک**

و مذک بود **نصل الحماصیه** بیضه کجشک باه و را  
 زیاده کن در پشت تر از همه بیضها این عمل کند  
**مصل الجمل** نیکوترین بیضه کبک بود **تازو**  
 و لطیف تر از بیضه مرغ خانگی نافع بود  
 جهت ناقهات و بیضه تدر و مرغ  
 خانگی و کبک مقوی دل و مستجمع اوصاف  
 ثلاثه باشند و مضر بود با صاحب کرد و مصلح  
 این مثلث بود **نصل الحماصیه** و **الارک** **الطخایه** حضا و بغایت  
 نیکو بود میرا **نصل** بدترین زهرها است  
 و در غایه گرمی و خشکی بود پری نافع بود  
 و برص صلا کردن و جذام باد و به دیگر وی  
 سم قاتل مهلك بود و مفع داد آنرا کنند  
 بود و تریاق وی پیش موش است و فاد زهر  
 با مشک و ماه فرین که آن خردار است  
 وی از سم افعی زود تر نفوذ کند و قرن سنبل

نوعی از آنست **پیش موش** کوهی گفته شد  
اما پیش موش حیوانست مانند موش که  
معروف بود بقاره الینس و درین بوخت  
بمش حاله دارد نافع بود جهت برص  
و حلام و تریاق پیش بود واقعی و هر زهر  
که باشد والله اعلم بالصواب **البتا**  
**باب** **تنبول** تنبول یک کبینه و تنبول و آن در می  
است مانند وقت نایج و در دریا بسیار  
باشد و ایشان خورند و در طعم نزدیک  
بقرنفل بود و جهت در دهن سودمند  
و بوی دندان و دهان خوش کند و ایشانها  
طعام باز دیدند و باده را قوه دهد و دندانها  
سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوه دهد  
و خون بت دندان باز دارد و معده و دندان

وسن

و بت دندان را قوه دهد جاویدن وی و صاحب  
منهاج کوی طبیعت وی سرد است  
در اول و خشکست در دوم قوه جگر **صعیف**  
و جوت بخورند و بعد از آن آب بیاشامند  
نفس را خوش کند و وحشته زایل کند  
و اهل هند بعضی خمر بعد از طعام تنبول  
خورند و صرح بود و غم زایل کند و باید که با کلس  
صدف و شیخ دانگی و باره قرنفل خورند و اگر بی  
کلس بود هیچ طعم نداشته باشد و تفریح بخشند  
و تنبول خمر اهل هندست و در آن کوی زیدک  
وی قرنفل **بوفا سمیت** حماض است  
بزیات اهل بربر و در اترج صفت وی گفته  
شد **السمسم** حرف است و گفته شود  
**اکوب** بزیات بربری فرقیون است و گفته  
شود **اعلم است** بزیات بربری علقه قرچا است



و گفته شود **تین سکه** ادخراست و گفته شد  
**تیر** ذهب است و گفته شود **سرخ**  
کسب است و گفته شود **تدریح** بیاری  
تذره خوانند گوشت و می کرم بود دماغ و فهم  
را زیاد کند و در خواص این زهر آورده است  
که زهره و می جوت بدان سعوط کنند خسل  
و سواس زایل کند و جوت گوشت و می بریان  
کنند و سه روز کرم بخورند آن زحمت زایل  
کند **تیرس** با قلا مصری خوانند و شامی نیز  
میگویند بهترین و می سفید فربه بزرگ بود  
طبیعت و می گرمست در اول و گویند در دوم  
و خشکست در دوم کلف و بهنق و برص  
زایل کند و ریشها و دانهها که بر روی پیدا شود  
و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند  
نافع بود و آرد و می جوت با عسل پیا میزند

و بپوشند

یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشند کرم را بکشند  
در شکم و آرد و می جوت با سرکه ضماد کنند  
بر عرق النسا سوخته مند بود و آرد جو یا آب  
آن بر رویها کرم طلا کنند ناف بود و جوت  
با سرکه بپزند و بر آنش فارسی ضماد کنند سوخته مند  
بود و ریشها بلید و جرب و در ابتدا بهنق  
و اثرها که در بدن پیدا شود و دانهها سوخته مند  
بود و جوت با مرو عسل پیا میزند و زنگ بخورد  
بر کرم و بیاشامد حیض بر آن و بچه بیندازد  
و آرد و می بشیره را صافی کرد اند و هر اثری  
که بود از زخم و غیر آن بپزد و سه سبز بکشاید  
و جگر خاصه جوت با عسل و سرکه و سداب  
بپزند و جوت بگویند و با سرکه بیاشامند غنجان  
ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبع  
آن گرم را بکشد و اگر بزراف بچکان طلا کنند

مبین عمل کند و البایخ مازریون بچوشاند  
و کوسفند که جرب داشته بدان بشویند البته  
زایل کند و البایخ بچوشاند و بیاشامند ببول  
بر اندوشکم بیند و این ماسویه کوید منفعوع از وی  
نه شکم بر اندونه بیند و بند بود و دشوار هضم شود  
و خلطی خام از وی حاصل شود در عروق جوت  
تمام هضم نشده باشد و جوت تلخی از وی پروت  
کند و غلیظ تر بود و در بزرگتر و آنچه بلجی داشته  
زودتر از معده بگذرد و یا زود با سرکه یا آب گامه یا نمک  
و صنعتیا انجرات خورند جالینوس کوید بد  
آن در جلا و وزن آن با قلاب بود و کوید بد آن  
فودنج است و کوید بد آن شیخ ارمنی است  
و جوت با سرکه بیند و بر مفاصل سرد ضما دکنند  
نافع بود و ورهها بلغمی تجلیل دهد و در خواص  
ابن زهر آورده است هر چه که در جان بسیار  
داشته

داشته باشد جوت بطیخ ترمس بشویند زایل کند  
و جرب چهار بیابان را نافع بود و شریف آورده  
است که جوت بستن آن را بگوید و بگویند و بوست  
وی جدا کنند و در یکی مسین کنند و ششپوزانه  
بر آن ریزند جدا آنکه از آبوشانند تا ششپوزانه  
کند بعد از آن مانند وی عمل روغن کابو بر سر  
آن کنند و بچوشانند تا منفقد گردد ضما دکنند  
مسهل مروه صفر و مروه سودا و خلط خام لزج بود  
بس اگر خواهند که مسهل صفر بود در خرقه کنند  
کرم کرده و بر آریبه ضما دکنند مسهل صفر کنند  
و اگر سودا خواهند بود ضما دکنند این ضما د از اسرار  
طب مکتوب است و این معالجه جبهه پیران  
و طفلان که تحمل داروی مسهل نداشته باشند  
کنند و این مجربست **تربد** بهترین آن صینی  
بود مبیض مدور صمغ محجوف و در سوذن



سفیدتر شود و زود کوفته شود و بر سرها و عی  
صمغ بود و کهن و باریک بود و بستن طبری  
میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بیازند  
هیچ دینند بر سر پرویزت نماز و تنگ  
سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن بخراشد  
و بروغن بادام جرب کنند آنگاه بگویند طبیعت  
و عی گرم و خشکست در سیوم نافع بود جهه  
مرضهای عصبانی و مسهل بلغم بود  
تمام داند و خلط سوخته که در نواحی هر دو  
ورک باشد و ما سر جوبه گویند مسهل اخلاط  
غلیظ لزج بود و اصح آنست که شها مسهل  
بلغم رقیق بود و اگر تقویه کنند مسهل  
بلغم غلیظ بود و استعمال کردن و عی پوسنده  
و جفاف در بدت پیدا کند و مضر بود  
یا معا و بعد از آن که خراشیده باشند و بروغن

جرب

جرب کرده کثیرا اضافه کنند و اگر تقویه و عی  
بنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود  
اما شها مسهل غلیظ نبود و نیز زرد و سیاه  
زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه  
و مد اواکه کسی که آن خورده باشد مانند مد اواکه  
کسی باشد که خربق خورده باشد کند و ممان  
ندیدر کنند و نیز سفید محجوف جانچه و صف  
کرده شد نافع بود و جهه در دم مفاصل که  
بلغمی بود و در عی ریاک کند و شقیه تمام خوردن  
و حقه کردن نافع بود جهه درد ان و نزدیک  
حیض آمدن نافع بود و جهه درد پشت  
نیز و دماغ ریاک کند از بلغم لزج و مغلوب  
و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات  
فم معده بود سوخته و علامت این زحمت  
آن بود که خدات سرفه بیاید که فی کنند تا خلطی

لنج پرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر باهلیله  
کاملی خلط کنند و اینی نافع بود مصر و عرا و بیدل  
آن نیم وزن آن غار یقون و دانگی و نیم آن صبر  
و دانگی و نیم آن خنظل و کوبند بیک آن ترمس  
است و صاحب جامع در مفرد آورده است  
که بیک آن بوست پنج درخت توت است  
بوزن آن و شربتی از تریلاز نیم درم تا یک درم  
بود **ترنجبین** به تریز و می تاز و سفید  
بود طبیعت و می معتدل است در حراره  
و پروده اما میل بحراره دارد و لطیفتر از قند  
بود و در وی رطوبتی بود و ملین و نافع بود  
جهت تنه گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند  
و تشنگی نبشاند و مسهل صغیر بود برفق  
بخاصیه و شربتی از وی انده درم نایست مثقال  
شاید و شریف کوبید گرم و تر است در اول

حفظ

حفظ پیفراید و اسحق کوبند مضر است بسپرد  
و مصلح و می آب ترهندی بود و کوبند بیک  
آن ماء الحجاج با قند بود و کوبند حجاب و قند  
و کوبند بیک آن شیر خشت است **تراب القی**  
کنکزد است و گفته شود **ترکان** باد رینوبه است  
و گفته شد **ترمانان** غاقت است و گفته  
شود **ترماس** کاه است و گفته شود **ترنای ترک**  
مویبایی است و گفته شود **سراق الحیده**  
در کبج چشم کاکوهی و بزکوهی می باشد و از آن  
کاکوهی نیکوتر بود و در صفت آن گفته شود  
منفعت آن بسیار است و بشیرازی آنرا  
ارس بران خوانند **تریان** حجر التیس است  
و گفته شود **تشیب** ساری جشیرک و جشیرج  
و لفظی دیگر اصل مس کوبند وجه السود این  
خوانند اما حجه السود اشونیز را کوبند و طبیعت



وگذاشتن بجز کرم و خشکستن و قابض بقوه  
در چشم رانافه بود بغایت و لبوسهل آورده  
است که چون بغایت سخن کنندشها و بحیر  
ببینند و پریش قضایب کنند زودشک شود  
و محبت و بهترین و عا آن بود که قره بود  
و بغایت سیاه و براق **تشنه خوانند**  
و آن بسفایح است و گفته شد **تفاح**  
بسیار سیب خوانند و معدل ترین وی  
شامی بود بعد از آن اصفهانی بس  
قوقایی و ملطی و آنچه تفه بود بد باشد  
و همچنین آرسید و تفه سرد و تز و آنچه ترش  
قابض و سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین  
میل گرمی دارد و آنچه ترش سرد و خشک  
بود و شیرین که رسیده باشد معتدل بود در  
حرارة و پروده و بصری گویند که شیرین گرم و تز

بود

بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم  
و آنچه مز بود معتدل در سردی و تز  
منع فضول بکند خاصه و رق آن و تفاح  
مقوی دل بود و مفرح بغایت و روح را لطیف  
کند خاصه شامی و قوه معده ضعیف بدهد  
و اگر در میان خیر بیان کنند سوخته مند بود  
جهت قلة شهوة طعام و نافع بود جهت  
گرم مزاج و دو سنطاریا و سویق وی مقوی معده  
بود و منع قی کند و سموم رانافه بود و تفاح  
شیرین چون بخند کنند و بر چشم بندد بلکه درد  
کند و تفاح مز تشنگی که از صغر بود نشانند  
وقی باز دارد و طبیعت بیند و رازی گویند  
تفاح مقوی فم معده بود و محرر رانافه بود  
اما بطی الهضم بود و منفع و اولی آن بود که چون  
از وی ثقلی در معده یا بند آب سرد و طعام

ترش بر سر آن خورند بلکه شراب و مرق  
 اسفندیاج و مطبخات خورند و طبیبان گویند بحاصیت  
 نسیان آورده و سیب خلی سرد لطیف  
 از وی حاصل شود و شریف گویند چون  
 ورق آن بگویند و ده درم از آن بیاشامند  
 دفع زهرها گرم و کز نریک جانوران بکند  
 و شراب وی جهت کز نریک عقرب و هر  
 زهر گرم که باشد نافع بود و تقویه معده تمام بدهد  
 و سیب نارسیده مراد عقوبات و بنها بود  
 و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و آنچه  
 نرسیده باشد بد بود و مجموع میوهها چنین  
 بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب  
 احداث کند خاصه آنچه ریعی بود و آنچه  
 ترش بود دفع مضرة آن بکوارش نفع  
 و کفکند و در خواص این زهر آورده است

این غرض بود خلطی غلیظ را در وی  
 حاصل شود

که

که بوییدن سوزمند بر ذجته موسوسات  
 و مذبولان و قوه دماغ بدهد و اما خوردن  
 وی ریاح در عروق احداث کند و وجاع  
 در عصبها و عضلها و باشد که بس کشد  
 از بهر آنکه چون هضم شود و حریف که از وی  
 حاصل شود بعضی متحل شود بعضی بریاحی  
 لطیف در عروق و بعضی در عضلها  
 و چون تمدعی در عروق پیدا شود اکثر آن  
 بود که بشکافتد و چون شکافتد شود  
 و چون شکافتد شود در ریشش ریزد و سل  
 پیدا کند بحمال و نادراقت که خوش شود  
**نفاح الارض** یا بونج است و گفته شد **نفاح بری**  
 زعفران است و گفته شد **نفاح الجس** ثریب و روح  
 است و گفته شد **نفاح ارسنی** شمش است  
 و گفته شد **نفاح مای** اترج است و گفته شد



**تقسیم** ثانی است و گفته شود  
**تقسیم** کز به و کسیره خوانند و گفته شود  
**تقسیم** زید و وحی است بیا کرد و یا گویند و گفته  
شود **تملوق** قناری است و گفته شود  
**تمتم** سماق است و گفته شود **تمتم**  
یاری خرم گویند طبیعت آن گرم و تر است  
در اول گرمی و زیاد از ترعی بود منی سفراید  
و صداع آورده و دندان را بین دندان تباہ کند  
و خونی غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش  
و روده را نیکو و بسیار خوردن وی صداع  
ورم و قلاع و خناق و درد دندان آورده  
و مصحح آن بادام و خشخاش بود و بعد از آن  
سکنجین ساده خورده و چون در شیر تازه  
خوبی سازند و بخورند عوطف تمام آورده و اگر  
ادمان کنند در زمستان خاصه چون

اسمی

دار صینی

دار صینی قدری کوفته در شیر اندازند و بپزند  
را فزاید کند و باده را زیاد و لوز را نیکو و بغایت  
مزاجها سرد را مناسب و جهت درد بشت  
و درک نافع بود **تمهندی** حیدر خوانند  
و صبارا هم گویند و لطیف از اجاص بود  
و رطوبت کثر و بهترین وی تازه بود بغایت  
طبیعت وی سردست در سیوم و گویند  
در دوم و شیخ الرییس گویند سرد و خشکست  
در سیوم و ما سر جوید گویند سرد است  
و در وی عطوبتی هست مسهل بود و جهت  
قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود  
خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارند  
و شربتی از طبع وی نیم رطل مسطور بود  
و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حله را  
نافع اشامیدن و جهت قلاع مضمضه

کردن و خفقان را سودمند چون از گرمی بود  
و دانه وی جهت جبر مستعمل کنند اما تر هندی  
مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب  
بنفشه و خشتخاش و بیدک و کالوسیه بود  
**تمساح** پارسه نهنگ خوانند سر کهن  
و جهت سینه کهن و نزله که در چشم  
بود بغایت نافع و بیید وی جهت کزندی  
و عارضه کردن در ساعت درد ساکن کند  
و چون بلذازند و در کوشش جکانه درد  
کوش را نافع بود و اگر بزبان ادمان کنند  
گرمی زایل کند و در خواص این زهر آورده که  
اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و شریف  
گویند و وی چون بلذازند باروغن کلورد  
بشت و کرده را نافع بود و باده را زیاده کند و چون  
و کبابیل و آمد خلط کرده بر سفیدی طالکند

لوت

لوت بازلون اندام گرداند و بر پیشانی و صدغین  
طالکند درد شقیق را نافع بود و گوشت  
وی چون با سفید پاج بزند و کسی که لاغر بود  
بخورد فرید بشود اما غلیظ بود زهره وی  
چون در چشم کشند سفیدی زایل کند  
و جگر وی چون بخورد کشند در شیب مخنون  
جنون از وی زایل شود و اگر در دندان و کماله  
از جانب راست بود بکیزند و بر بازوی راست  
ببندند مجامعت را قوه دهد و محرک تمام  
بود باده را و در خواص این زهر آورده است  
که همه حیوانات فک زیرین ایشان  
در حرکت باشند الا تمساح که فک زیرین  
او در حرکت باشد و بیید وی چون با موم  
بسرشند و فیتله سازند و بر آفریند در نهی  
یا در پیشه ضفادع قطعا او از نکلند مادام که

نهر



آن افزوده باشد و چون طوف کنند  
 بایست و یکدیگر قریه بس بیا ویزند  
 بر سطح دهلیزان قریه تکرک نیازد و اگر بیه  
 وی در پیشانی کبشی جلی بمالند هر غوج  
 که بر روی آورند از وی بگریزد و اگر چشم  
 وی بکند وقتی که زنده بود و بر حیزوم بیدند  
 نافع بود و آن علت زایل کند و درها نکند که  
 زیاده شود **شور** تا ببول خوانند و گفته شد  
**سکار** دو نوع است معده و مصنوع و طبیعت  
 آن گرم و خشک است و لطیف نافع بود جهت  
 درد دندان و گرم آن بکشد و از خوردن باز دارد  
 بحاصیت و جلا آن بهر اینجه مصنوع بود  
 صنعة آن چند نوع است یک نوع گفته شد  
 نمک یک جزو قلی یک جزو بوره سه جزو  
 و اگر نظرون کنند بهتر باشد و شیرکا و یا شیرکا و پیش

نکته

نکته

در روزان

آن

آن مقدار که ویرایشانند بر سر آن کنند  
 و بچوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن  
 با قتاب بیا ویزند و آن دو نوع است یک  
 نوع بدیخ ماند و یک نوع به برف و آنچه  
 برنده باشد آنرا برفک خوانند و آنچه برنده  
 بود آنرا بچاک گویند و یا بکله بروغن خوب  
 کنند و در جایی که باد راه نیاید نگاه دارند تا ببرد  
 آنرا بچاک خوانند و آن نیکوتر بود **شور**  
 صنوبر که جگست و گفته شود و از وی قطران  
 گیرند و زفت و تخم آن قضم قریش و نیبوت  
 نیز گویند و گفته شود **توت** **جلی** قوسا د خوانند  
 بیاری توت سفید خوانند و قایم مقام انجیر  
 بود در انضاج الاوی غذا بد هضم معده را بد  
 بود و خوف فاسد از وی متولد شود و بهترین  
 وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم است

افسوس  
که لایس با آن

در اول و نرسد در دوم اما در اول زرد شده پیرون  
 روخ بول براند و معده ناید بود و بهترین آن بود  
 که پیش از طعام خوردند و بعد از آن سنگجیرین  
 بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق  
 آنکوب آب باران بچوشانند و مو بر ایدان بشنوبند  
 سیاه گرداند و چون بگویند و یا زیت بیامیزند  
 و بر سوختگی آتش ضحاک کنند نافع بود و اگر طبیع  
 وی مضمضه کنند در دندان ساکن گرداند  
 و طبیع پوست وی همین عمل کند **توت خامض**  
 معروف است بشامی بهترین وی سیاه  
 بزرگ بود و نارسیده وی چون خشک کنند  
 قایم مقام ساق بود و طبیعت وی سرد  
 و خشک بود در دوم و گویند تراست و گویند خشک  
 در اول و در وی قبضی بود و در دهان و حلق  
 را نافع بود و ورق وی خنق را نافع و عصاره  
 وی

۷۶  
 سنجک  
 در دندان

وی خشک کرده ریشها بد نافع بود  
 و پوست درخت وی تریاق شوکران بود  
 و آب و زرق وی مقدار با نچده درم چون  
 بیاشامند جهت که نزدیک رتیلان نافع بود و خوردن  
 وی مغص آورد و مصلح وی اطریفیل کوجک  
 بود و اسحق گوید مضر بود بیشش و مصلح  
 وی انار دانه بود **توت وحشی** توت العلیق است  
 بشیرازی توت سکل خوانند و در عینق  
 گفته شود **تودری** تودری معروف است  
 و رخ و نور الهوه و مصلح نیز گویند بشیرازی  
 در وی خوانند و با صنفهانی قلامه و بکرمانی  
 ما در دخت و به تیریزها و رینه طبیعت  
 آن گرم است در دوم و خشک است و عیسی گویند  
 تراست در اول و تودری چهار نوع است  
 زرد و سفید و سرخ و کلون بهترین آن زرد بود



سوز مند بود جهت سرطانات که ریش نشده  
 باشد با غسل و آب طلا کردن و اگر آب بیا میزند  
 و بر سرطانات باطن ضما کنند و در صهای  
 صلب و در صهای کوش و صلاحه تقریب نافع  
 بود و ریشها چشم و جرت در شولب میزند  
 و بیاشامند بیا را زیاده کند و اگر در لعوق کنند  
 نافع بود جهت خلطها غلیظ که در سینه  
 و شش بود **توتیا** انواعست بهترین آن  
 هند است بود بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی تنک  
 طبیعت آن سرد است در اول و خشکست  
 در دوم و حین کوی سرد و خشکست در دوم  
 و آنچه شسته بود فاضلتین مجففات بود  
 و ریشها را نافع حتی سرطانات و در چشم  
 و منع قصول بلکه در عوق چشم نفوذ کرده باشد  
 و در طبقات خاصه مغسول وی و صحت

کوی

حجم

چشم را نگاه دارد و در مردم جهت قضیب  
 و خصیه بغایت نافع بود و مقعد و در صهای آن  
 نیز کویند بدل آن سرطانات مجرما بود صفت  
 غسل آن بکویند توتیا می گویند و بیختن و آب  
 بیا میزند و در صره بیند که شک باشد نه بغایت  
 و در طرفی سبز کنند و آب باران بر سر آن کنند  
 و در آب میخیا تندیس آنچه رقیق و لطیف  
 بود با آب پیرون آید و آنچه غلیظ و رمل و و سنج  
 بود در خوق بهمان بعد از آن آب را در ظرف دیگر  
 کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنانکه اول  
 و دیگر همان عمل کنند بعد از آن آبها بر کویند  
 و توتیا از وی بکویند و اگر رملی درین آن باشد  
 بیند از توتیا خشک کرده استعمال کنند  
**تودیور** پختی کوهی است و در سین و در شولران  
 صفت آن گفت شود **توبال النخا** لطیف تر از نس

توبال النخا

سوخته بود و آن جرم مس تا فتد کنند  
از آن میدرفشند و بهترین آن قیری بود  
سیاه که میل بسرخ داشته باشد و رقیق بود  
مانند پوستی و اولی آن بود که پیش از سحری  
چند نوبت بشویند جرم خواهد که در داری  
چشم بکار بند و طبیعت آن گرم و خشکست  
در سیوم قابض بود و گوشت زیاده بخورد  
و خشونت اجفان را سوزمند بود و تاریکی چشم  
زایل کند و جلابدهد و اولی آن بود که حده  
وی بنشانند و بکشند و خاصیه وی در اسهال  
یغم و آب رده است که آن جنات مستعمل  
کنند نیم مثقال سحری کنند و یک مثقال علك  
البطم حب سازند و فرزند مسهل یغم بود بقوه  
و کویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین  
عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند

نادرند و آن بماند **توبال الحید** اقوی ترین توبالها  
بود و جرم آهن سرخ شده کویند از آن در  
بسد و آن در بسد و آن محقق و مقبض نافع  
بود جهت ریشها بند **توبالون** نوعی از  
تیرعات است و از اعلا خوانند و ورق آن  
مانند ورق کبر بود که در شکل و شاخهها داشته  
باشد و جرم بشکند شیر بسیار از وی روانه  
کرد و بغایت محرق بود **توبالون** رطب انجیر تر  
بود بهترین آن و زیری بود پوست باز کرده  
بعد از آن انجید میل بنسید عبا بود بعد از آن  
سیاه و طبیعت آن گرم بود اندک و کویند  
گرمست در اول یاد را ابتداء درجه دوم تر است  
در دوم و خام وی بسردی مایل بود و در وی  
جلایمی بود و بر تالیل و بیهق ضما کرد و  
نافع بود و انجیر رسیده غذا بهترین مجموع میوهها



دهد و زود تر بگذرد و فریبی آورد و صرع  
را نافع بود و خشونة حلق و سینۀ را نیکو  
بود و تشنگی که از یلغم بود سود دهد  
و ساکن گرداند و خالکستر خوب وی خذ و ند  
ذو سنا یا را نافع بود و خشونة حلق و سینۀ  
را نیکو بود و تشنگی که از یلغم شور بود  
ساکن گرداند و کرده و مثانه را سود دهد  
از رمل و هر چه باشد یا ک گرداند و خالکستر  
خوب وی ذو سنا یا را نافع بود و اسهال  
خون نیز مجربین و حقت کردن مقدار  
یا نجده درم و لبن وی سود مند بود جهت  
کردن ک عقرب و رتیلا مالیدن و نار سپیده  
و عا با عسل جهت کردن ک سگ دیوانه  
و ریشها که از روی رطوبت روانه بود نافع  
بود و مجربین و ورق آن با کرسند و شراب

بر کزند که ابن عرب طلا کردن سود مند  
بود و خوردن انجیر باین باشند در سموم و  
قضبان وی جوت با گوشت کا و صلب  
بزند مهر را شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق  
آن طبیعتی و خوب آن طبیعتی و لبن آن  
طبیعتی و ورق آن مسخنی قوی بود و لبن وی  
حادی الطیف و لبن وی جوت کزاخته بود  
شیر بیند و از لبن بسته بکشتایمانند انچه  
و اگر در صوف نهند و در دندان کزید آن  
خوردن با ک کند و در چشم کشیدن با عسل  
جهت انداختن و ک آب نافع بود و انجیر در وی  
نفی بود و صره بود و معده را نیکو بود و مصلح  
وی سکنجیب ساده بود که بعد از آن بیاشامند  
یا شراب اترج یا پیاس و غذای که خورند  
باید که مرعاد روی بود **تین یا بس** انجیر

خجسته است بهترین وی دملی بود  
و طبیعت آن گرمست در خوردن رجه اول  
و مغذک بود و در زکام و خشکی لطیف و منبج  
و پرومها صلب ضما کردن نافع بود  
و در امیل نفع دهد و صرع را سود مند  
و خشونت خلق و سینه و قصبه شش و سبزه  
و کرده و مثانه را سود مند و مفتوح سده و خورنده  
و عا از سم این باشد چون آب وی جوشانیده  
غوره کنند خناق را تحلیل دهد و نفع و ادمان  
بر خوردن وی مولا خونی بد بود و شبش  
در بدن بیند کند و سرد مزاج را نافع بود و درد  
بشت و تقطیر بول را نیکو بود و مسخ  
کرده و انعاظ آورد و شکم براند و سینه و شش  
را را خلط پاک کند و مضر بود همه جگر و سبزه  
که متورم بود و اول آن بود که با مغز کردگان

و مغز احم

و مغز احم خورند و چون با فو تخ و سفتر و حاشا  
بخورند کرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون  
و چون یک رطل از وی بسره با شراب  
بخورند نازده شبانه روز و بعد از آن بر سبزه ضما  
کنند نافع بود و اگر هر یک از اینها را بخورد رسره  
خوبسایند و خنچه ذکر رفت بخورند سبزه را

بکناز اند و ضما کردن بغایت نافع بود و جالیوس  
گویند بدل وی در انضاج حب صنوبر است  
والله اعلم **باب الثانی**

**ثانی** مسیایز گویند وینتوت هم خوانند  
و آن صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ سداب  
بری است و سداب بری حرم خوانند و کفند  
شود و سداب کوهی برك آن بحمل مانند لیکن  
در از تر و بهمن تر بود شاخ وی در از بود و بوی  
عظیم منان دارد و تخم آن بشکل تخم سداب



بود و طبیعت وی بغایت گرم و محرق و مسخنی  
 قوی و محقق و در وی رطوبتی فضلی بود  
 و گویند لحمی و عا در سیوم بود و مسهل و منضج  
 و منقی و جذبه بغایت کند از عرق بدن  
 و موی بر وی باز و پوست پخ و عا برداء الثعلب  
 مالند بغایت نافع بود و استرخا و نقره و مفاصل  
 سرد بغایت سودمند بود و خفد عرق النساء  
 نافع بود و بر نفث دم و فضول طلائع و مقدار  
 شربتی از وی در استسقا نیم درم بود یا ماء العسل  
 و میقی بود و اگر زیاده از این بود بول و طبع بیند  
 و دم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی  
 روی و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند  
 و علاج وی بقی کنند و بعد از آن بشیر و مسکه  
 و جواب بدهند و غرغره بشیر تا زور و روغن گل کنند  
 و ازاد ویتخم سداب بغایت نافع بود و این از

مخلص

خواص است و جالینوس گویند برك آن در داء الثعلب  
 حرف است و وی مضر بود پشانه و آلات بول  
 و مصلح آن حب الاس و بلوط بود **ناهر** دخر  
 خراند و آن لوبیا است و گفته شود **نا سفس**  
 حرف یا بلبی است و گفته شود **ثاقب الحجر** بسفایح  
 است و گفته شود **شدی** بیاری بیستان گویند  
 جها بر بیان بود و تدعی از آن ادعی گوشت  
 و عا مانند شدید بود و طبیعت آن گرم و خشک  
 تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود  
 شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی  
 بود و مصلح وی سعفر و نمک است **ثعلب**  
 بیاری رویه گویند چون آب بیز روزمانی نیک  
 در آن آب نشیند اما بعد از شنبه این عمل  
 کنند و بیه و عا در مفاصل را سودمند بود  
 و در کوش ببرد شش و عا خشک کرده

و عا و کوش بیاری  
 و عا و کوش بیاری  
 و عا و کوش بیاری

وساویده یا شامندری و سرفه را نافع بود  
و بیه و می جوت در دهن کیند درد دندان  
زیل کند و درد چشم را نافع بود و شریف کیند  
بیه و می جوت با بویست تخم مرغ سوخته بیا میزند  
داء الثعلب را نافع بود و مجرب و زهره و می  
آب کرفس و اشق بلدا زانند مسا و می و سعوط  
کنند در پنی کسی که ابتداء جلام بود در هر  
ده روز یکبار سعوط کنند بغایه کمال نافع بود  
و جوت آدمی دندان و می درد دست کیند این  
باشند از بانگ کردن سک و بیه و می جوت  
باز بیت انصاف کهن بلدا زید و بر نفس و منافع  
بمانند نافع بود و بویست و می بغایت گرم بود  
و از همه بوستنها مسخن تر بود و مرطوب  
مزاج و انشاید و کسی که سرما بروی غالب  
بود شاید و هر چند که موی بروی زیاده بود

سخنزد

سخنزد و می پیشتر بود و آن لباس زنان و بلغمی  
و پیزان باشد و در خواص این زهر آورده است  
که بیه و می جوت طلا کنند بزنا زیاده یا جوی در  
اندرون هر خانه که نهند مجروح کیند کار  
بر آن جمع شوند **تفاریق** در داب است  
و گفته شود و یلفه اهل شام شام خوانند  
بیا رسی دستنبویه کیند **تف** حرف  
است و گفته شود **ث** ن تولید است  
و گفته شود **ش** بیا رسی برف کیند و صفت  
جهد و جلید در جیم گفته شود **تلع طبعی**  
سکی سفید است که در سر و پا بکار برند  
چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت و می  
سرد و خشک است این بیطار کیند زهره  
اسرس است و در الف صفت آن گفته



شبهه **ثمره المهر** جزا ابهل کوبند و در الف گفته  
شد در صفت ابهل **ثمره الطرزا** عذبه است  
و جزمانج نیز کوبند و گفته شود **ثمره الشوک المهر**  
جلت راست و گفته شود **ثمره حرم اللد** متقل مکی  
است و گفته شود **ثمره العلیق** توت علیق است  
بسیاری در کوبند و بشیرانک توت سکل کوبند  
و در علیق گفته شود **ثمره الکی** سفح خوانند  
و ثمره الصف و ثمره الاصف نیز کوبند بشیرانک  
کورت کوبند و سفح **ثمره الکی** کوبند و طبیعت  
آن گرم است در سیوم و کوبند در چهارم  
و در کبیر چون بانک و سرکه بزند لطیف بود  
و سه جگر بکشد و سبزه و صعد را پاک کند  
و طبع را نرم دارد و در کبیر منفع همه گفته  
شود **ثمره** بسیاری سیر کوبند و لیستانی  
و بری و کراتی ثوم و کرات و طبیعت آن

گرم

گرم و خنک بود در چهارم و کوبند در سیوم  
و در حراره و پیوسته از بصل اقوی محلل نفخ  
و بداء الثعلب یا غسل و روغن حب البات  
بیا میرند و نبات بالاند موی بر ویاند و حرم  
و قویا را سود دهد و خوردن وی خام با بریات  
کرده ماخته حلق را صافی کند و سرفه  
کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن  
وی گرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون  
آورد چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند  
و چون در پیخ ورق وی نشینند حیض  
براند و همیشه بیرون آورد و وی نافع بود  
جهت از نلک جانوران و سگ و حیوانه و تریلا  
و این عرس و عقرب واقع با شراب خوردن  
و ضماد کردن و طبع نرم دارد و بول براند و درد  
روده را نافع بود و قتی که بختیب بود و فولس

کویده فوی باه بود و منی پفراید و قویخ و عرف  
النسا با نافع بود اما مصدع بود و میضعف  
جشم و جون بخته بود حراره وی کم تر بود  
و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت  
فریه و صاحب تقویم کویده مصلح وی همیشه  
و هلیله بود و بیک ثوم بر یک ثوم لیستاف  
بود **ثوم الجیه** ثوم بر یک کویده آن سفور و بیون  
است و گفته شد بعضی از منافع دیگر  
منفعت وی آنست که مرضها سرد  
و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالیوس  
کویده فالج و لقوه و جذام و برص و بهق  
را سود مند بود چون با عسل کف گرفته  
بیاشامند و دیسفوریوس کویده برص  
و جرب و بهق از ایل کند چون بدین صفت  
استعمال کنند بلیزید ثوم بر یک و خود کویده  
و اباب

و اباب را زیاده تر یسر شدند و تخم را زیاده کوفته  
و بخته و عسل کف گرفته در حجام مثل  
نورسط لاکند در هر سه روز یک نوبت  
رها کنند با عرف فرود آمد و نفس کویده  
حذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز  
چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی در  
باب سپید در صفت اسفوردیون گفته  
شود **شوشی** حاشا است و گفته شود  
**سحل** سحل و کبر و کعبه خوانند ساری  
سدکیا خوانند و آن نوعی از حریف است  
و طبیعت وی سرد و خشک است در  
اول کویده معتدلست نافع بود چهره  
جراحیها تازه و منع ترکه میکند و پنخ و تخم وی  
منع فی بکند و ادرا بول تمام و اسهال باز دارد  
و از تخم وی الحوق سازند سنک کرده بریزند



و طبع آن ریش مثانه را فاع بود انشا الله و تعالی

**باب الحمر**

بهادی کرم و قرو و بیهقان و حلق کوبند

و شعور الصنالبه و آن زعفران است و گفته

شود **جاووس** سه نوع است یک نوع دخن

خوانند بسیار سی ارزن کوبند لم و یک نوع

جاووس هندی خوانند و آن دره است

بیا سی زده خوانند و یک نوع جاووس کوبند

بیا سی کورس و بشیراری کال خوانند طبیعت

آن سرد است در اول و خشک است در

سیوم لطیف بود و در همه حالها بهتر

از ارزن بود و کوبند سرد و خشک است

در سیوم قایض و محفف بود بغیر از ع شکم

ببندد و بول براند و خونف بد از وی متولد شود

و دیر هضم شود و غذای بد و دیر کواند از مجموع

جوب

جوب دهد که ایشان بیا روی متولد شوند

و آن نرند و بجه ببند از ذ و صلیح وی آنست

که با شیر تازه نرند یا با سبوس و روغن

بادام یا روغن کبچر حلوا جرب از بس آن

خوردن و بدل وی در شکم بستن برنج بود

**جاووس** کا و زهره کوبند و آن حجر البقر است

و گفته شود **جاوشی** بیا سی جواشیر خوانند

و کا و شیر نیز کوبند و بشیرازی جا خوشی خوانند

و آن صمغ خاریست که ساق کوناه دارد و بیک

انجیر مانند کرد ز و کوجله ز و کوبند و ورق آن برف

زیتون مانند و قول اول اصم است که برک آن

کری است و برک زیتون در راست ساق وی

مانند خیار زه کشیده بود و کل وی زرد رنگ

و تخم وی خوشبو می و تیز بود و صمغ از وی جنان

کوبند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید

و بهترین آن بود که باون زعفران بود تازه  
و نیز بوی و روذ در آب حل شود و اول  
که از ساق پیرون آید سفید رنگ بود و چون  
خشک شود زرد گردد و چون با آب بگذرانند  
رنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش  
باشد و غش آن با شق و موم کنند و طبیعت  
جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و گویند  
در روم و جالیئوس گویند که مست در سیوم  
و خشکست در روم عرق النساء و در زنان  
و مفصل سرد طالاکرون سود دهد و بر  
دندان خورده نهند در ساکن گرداند و صدراع  
را نافع بود و در چشم کشیدن جلا دهد  
و روشن گرداند و استسقا و جلیذت کین و صلابه  
رحم را نافع بود و چون با عسل بگذارد و وزن  
بخود بر کرد حیض براند و بجهد بکشد و بیندازد

در جرب

و بر جرب مثانه و ذات الجنب ضما کردن  
نافع بود و یا میویز بر نفس ضما کردن سود  
مند بود و قویخ را نافع بود و کزندک جانوران  
و سرف که هست که از اخلاط غلیظ بلغمی لرج  
بود سود دهد و پیچ درخت وی چون بخاشند  
وزن بخود بر گیرند بجهد بیندازد و ثروی چون  
یا فسنین بیاشامند حیض براند و اگر باز راوند  
بیاشامند کزندک جانوران را نافع بود و اگر  
با شراب بیاشامند در رحم که سبب آن اختناق  
بود سود دهد و مقدار شربتی از وی مایه  
نیم مثقال تا یک مثقال بعد از آنکه در مطبوخ  
خویسانید باشند و این خزان گویند که اگر بجهد  
سه ماهه اجها را ماهه بود و در شکم بیرون  
فتیله از جاوشیر سازند و وزن بخود بر گیرند  
زود پیرون آید و حمة صرع و ام الصبیان



نافع بود و وی مضر بود با عصاب صحیح  
و انشیین و مصلح وی سرما حوز بود و پیک وی  
سکینج و رازی گویند یک وی لبن النین بود  
بوزن آن **جانا لهن** گویند سلق الما است و آن  
بنا نیست که در آب روید و طبیعت وی سرد  
و قابض بود حله و جرب و ریشها بلبید کهن  
و نافع بود **جاسوس** خنثی است زردی است  
و گفته شود **جاگون** بسبب ساسه است و گفته  
شد **جامه** با قلا قطنی خوانند و در مصر بسیار  
باشد و در آبها ایستاده روید و ساق وی  
بسطبری انگشت بود و پداری یک کز  
باشد و کل وی مانند کل سرخ باشد و یا قلا آن  
کوچکتر از یا قلا بود و چون خشک شود  
سیاه بود و چون تر باشد نجام و بخته خوردند  
و بیخ آن از غنی سنبل تر بود و قابض است

مورد

معه را نیکو بود و یار در جویا شامند اسهال  
کهن بار بندد و ریش روده را نافع بود **جاسو**  
لش مزج است و گفته شد **جنز طب** بیاری نپید  
تر گویند بهترین آن شیرین لیز بود که میل  
بکلاوت داشته باشد و از شیرعی معتدل  
و از حیوانی صحیح البدن گرفته باشد و طبیعت  
آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم  
غذای فریگنده بود طبع را نرم دارد و مسح ورم  
جراحت بگذرد و دفع مضررت کسی که مرد است  
خورده باشد لیکن سنک کرده و مثانه پند  
کند و سسک و مصلح آن عسل بود یا قند و صاحب  
تفویم گویند مصلح آن زیتون است **جین عتیق**  
بند خشک است بهترین آن رغن دار  
شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک  
است در سیوم مصلح ریشها بد بود و چون

جین دگر

جین عتیق

بازیت سق کنند سو فمد بود جهت تخم  
مفاصل ضما کردن و پیرون آید مانند کج بی  
رحمتی و جوت بیان کنند شکم بیدار و نیبر  
مولد خلط مراری بود و بدین را لاغر کند و معده  
را بد بود و شخوار هضم شود و تشنگی آورد  
و سنک کرده بیدار و بایده میان دو طعام خورد  
و اگر با مکر در کات خورد نیگوت بود **جبین**  
حص است و کفت شود **جلیغ** جلاهنک  
و جلاهنک نیز گویند و بسیار سی جلاهنک  
گویند و آن تخم زرد خارست و مع وی تزیید  
و گویند تخم دندسیاه است و فعل وی مانند  
فعل خربق بود و بهترین وی هندک بود  
خلوقی زرد بزرگ شفتک و بغایت خرد بود  
و در ارقه قسی بود بقوه بلغم و اخلاط غلیظ  
لنج را و خطر بود مکر مفاوج را نافع بود

و شربتی

و شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم و اگر این  
زیاده بود کشنده باشد و آن خوردن وی غشیان  
عظیم بیدار شود تا بجای که خنق آورد و عرف  
سرد و معالجه آن بقی و آب گرم و حقیقه  
قوی که در وی شخم حنظل بود و بعد از آن  
شیر تازه یا شامند و اگر تشنج پیدا کند موم  
روغنی نرم با لند و آب نیم گرم نشانند و بیدار  
آن خربق است **جدهار** بسیار سی زدوار  
گویند و بغوی مافزین و بهندی ترسی و آن  
پنجی است مشابه سعد هندی اما بوزیت  
ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین  
وی آنست که جوت بسیار بزرگش بنفسی  
بود و آن هندیست اما آنچه خطا بیست  
بزرگتر و بهترین می باشد و اکثرش بنفسی و آنچه  
هندیست اکثر سیاهی گراید در زمین هند

جودار



کوهیست که انرا قراجل میخوانند و آن  
 کوهی عظیم است و درین طرف کوه اهل  
 هندی باشند و آن طرف میگویند که  
 از حساب خنایست و آن پخ انجامی روید  
 و انرا نرسی از بهرات میگویند که زهریست  
 که انرا بهندی پیش میخوانند و این پخ  
 با زهر ویست و هر دو در یک موضع می روید  
 و چون این پخ در بهاوی می روید  
 قوه زهرات بس باطل و اهل انجا از بس  
 آن میخورند نیان نمی دارد و اگر این پیش  
 جای دیگر می روید که مجاور این پخ جدوار  
 نیست نمیدانک کشنده است و ان را بعضی  
 پیش میخوانند بدترین جموع زهرها است  
 تا بجای که تریاق فاروق با سمیت آن  
 مقاومت نمی تواند کردن و در شهر ملتان

می شود

شخصی

شخصی مقدار نیم مثقال پیش بخورد فی الحال  
 لبها وی اما سیدن گرفت و چشمهاش  
 از جای برخاست و بی خود شد مقدار نیم مثقال  
 جدوار صد لایه کردند و پاک کاسه شیر بوی  
 دادند بعد از یک ساعت فی کردن آغاز کرد  
 با انواع رنگها چنانچه حاضران از بوی  
 آن مصروع می شدند یا بخود افتاد دیگر  
 با نیم مثقال جدوار صد لایه کردند و شرباب  
 آنگوری و بوی دادند باز فی کردن آغاز کرد  
 و بعد از آن خواب بروی غلبه کرد و در خواب  
 رفت عرف بسیار کرد چون بیدار شد غذا  
 طلب کرد و از آن زهر فائق خلاص یافت باذن  
 الله تعالی و خواص این دارو بسیار است  
 اولاً با زهر پیش است که ذکر کرده شد دیگر  
 سخنان که ازین کرم بسیار است <sup>در این</sup> مارقان

می باشد شخصی را مکرر بگزید و مفید را برین شغال  
باشراب بسا و بزند و بخورد وی داد نراند  
زهر مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی  
و عقرب و دابه گزیده را مقدار دو دانگ  
باشراب بدهند نافع بود و در مفردات این  
بیطار و در منهاج این جزله میگویند هورتیاق  
السموم با سرها حتی البیتس و الافاعی و از نافع  
دیگر وی آنست که مجموع دردها را بنشانند  
اگر بر اعضا ظاهر باشند بسرکه یا کلاب یا باب  
طال کنند در بنشانند و اگر در باطن باشد  
مقدار دو دانگ تا دو دانگ بسا بند قدری  
شراب یا باب کرم یا جلاب بحسب مزاج  
بدهند در بنشانند چون درد قولنج و درد  
کرده و درد معده و سنک کرده و فشانه را  
و عشور البول را با شیر تخم خیارین بدهند سوف

و

داود و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی  
و سوداوی در ابتداء آنها طال کنند و در ابتدا  
ماده بازگرداند و در آنها تحلیل کند و اگر محتاج  
نسخ باشد بدهند خصوصا اورام مغایر چون  
شیت بغل و بن ران بسرکه بسا بند و طال کنند  
و دم را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک پروت  
آید همین دارو طال کنند تحلیل یا بخی آنک  
خیارک بزد و بکشاید هیچ زحمتی بوی  
نرسد دیگر در ایام مرض و یا هر گاه طاعون  
برای این دارو بسرکه بسا بند و بران موضع  
طال کنند خلاص یا بذاذ الله تعالی و دیگر  
دل را قوه دهد و در ابتداء رحمت ریشنها  
گهن قدری بگویند و بران باشند کوشش  
مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد دیگر  
کسی که دل ضعیف باشد و خفقات داشته



باشند هر روز نصف دریم درم بجلاب یا بشراب  
بدهند در ابغایت قوه دهد و در تقویح نظیر  
بدهند و در ایام و یا جانحه تریاق فاروق ذکر  
کرده که تناول کنند منع عفونت بکنند و تقویت  
دل بدهند و دفع ضرر و یا بکنند این دارو مفرد همان  
خاصیت دارد بلکه زیاده تریچه تا ناک  
تریاقه در وی هست و چند آن کرم نیست  
دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا مرحوم  
نجم الدین محمود ابن الفقیه الیاس دنی برزی  
علیه بود و سردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر  
و منقح کلیات شیخ الیسی را شرح بنشته  
فرموده که هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست  
در این دارو مفرد هست و هم فرموده که مراد در  
معاد بلغمی بود و هر حاله که کرم مفید نبینند  
چند عدد از این جد و از بر و کار صلابه میگردم

بجلاب

و بجلاب کرم بخورد آن زحمت نایل نیند  
و شخصی را سده کشاده شد و نیک وی  
که زرد بود بزنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی  
قرحه مثانه داشت و چهار روز بول  
و کما گرفت بود و این دارو بسا سدید و بر  
مثانه وی طلا کرد و قدری در احوال  
وی حکا نیند همان ساعت بول وی کشاد  
و بیم پروت آمدت گرفت و شفایافت باذن  
الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را نایل کند  
چون بدان موضع طلا کنند و در در اساکن  
کرد اند و درم را تحلیل دهد و دیگر آنکه در شخاری  
زادن را نظیر بدارد بستن اند قدری و بجلاب  
کرم بخورد و کما دهند و قدری به بشم بار بخورد  
بردارد در حال وضع حمل بشود دیگر صرع  
صبیا را بشیر باد و مقدار نیند ناک تا دانگی

بهر بود و با سستفا خواست اینجا میگذرد و در این دارو با سستفایان بخورد رسد

کودوی دهند نافع بود و بارها آزموده و مجرب  
است دیگر خدو زدن ب ریح را هر روز مفید دارد و آنک  
یا چلاب گرم بدهند هفت رویی نافع بود  
انشاء الله اما تنقید بدت یا بکورد دیگر درد دندان  
مفید بود مقدار عدسی ازین دارو برین دندان  
کینید یا برین دندان یا زردن طلا کنند در حال  
درد ساکن کند و درد جشمی که بلغمی باشد در  
میان چشم چکاند و در بنشانند و اگر صفاوی  
باشد بر پشت چشم طلا کنند درد بنشانند و اما  
بلکه کم شود و فرق میان بلغمی و صفاوی  
درد و سوزش و جلیدن آب بیشتر باشد و در  
تقویت یا اثری عظیم دارد مقدار نیم درم تا نیم  
مثقال یا شواب آنکوری بخورد و عوضی تمام  
آورد و حکا هند میگویند که مردم لاغر را فریاد کند  
و میگویند که اگر بر بقی سفید و برص طلا کنند

سوزمند

سوزمند بود و حکا هند میگویند درین دارو  
صدویست منفعت است و کسی که خناق  
گرفته باشد بر حلق طلا کردن بعايت  
نافع بود حال آنکه تجربه معلوم شده بود  
کرده شد و صاحب منهاج کویند طبیعت  
و عا گرم خشک است در سیوم و هم اولویند لطف  
بود و صاحب تقویم از قول مسیح کویند طبیعت  
و عا گرم و خشک است در سیوم قرجه معا  
آورد و وصلع و عا شیر حلیب بود آهن نافتد که  
دندان انداخته باشند **جدب** حما است و گفته  
شود **جر جیر** روی و بیستانی بود روی را اینقان  
کویند و بیستانی را کف عایشه بیاوسی کیگز کویند  
ویشتر ازکی که نرک و بهترین آن بیستانی بود  
که تیزی و عا کمتر بود و طبیعت و عا گرمست  
در سیوم کویند در روم و خشکست در اول



و نروغی تر بود در اول و یوحنا گوید گرم و خشکست  
 در دوم آب و می اثریشها یزد و جرجیر  
 مدالبت بود و مسخن و صفیح و مهیج باه بود  
 اما مصلح بود و سرد و تریکی چشم او کرد و مصلح  
 و می کاهو و کاشنی و بقله الحنظا و سرله بود  
 و می منی با زیاد کتد و لغو طتام آورد و چون  
 یا شراب بیاشامند تریاق کز نیک این عرس  
 بود و طبع بر اندود خواص آورده اند که چون  
 جرجیر بکوبند و آب آن در پیچ آن از ترش ریزند  
 آنرا شیرین کردند و جرجیر بری خوردل بری  
 خوانند و در اول بغایت کند و نیز تر از بیستانی  
 بود و تخم وی لغو طتام خوردل مستعمل کتد  
**جرجیر آما** قوه العین است و سیریز خوانند  
 و گفته شود **حرمین** و **حرمین** که میانه است  
 و کردمانه نیز گویند و گفته شود در کاف

جرجیر

**جرجیر** یا قلا است و گفته شد **جرجیر**  
 ترمس است و گفته شد **جرجیر** ییاری  
 مصلح گویند به تریب و می فرید بود و طبیعت وی  
 گرم و خشک بود در دوم چون بخور کنند  
 عسر البول را نافع بود خامه گویند و از ده  
 عدد از وی سر پیندازند و اطرافها وی با قدری  
 مورد خشک بخوشا نند و مستسفی سا شامند  
 شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن  
 بدان بواسیر و اسود دهد و بریان کرده جهه  
 کز نیک عقرب چون بخورند نافع بود و از درون  
 وی و خایه وی چون بر کف ط لاکتند زیل  
 کند و گویند مصلح در المی چون بر صاحب تب  
 آویزند نافع بود و خوردن مصلح جرجیر و حله آورد  
 و مصلح وی بقله الحنظا بود یا نیز القشا **جرجیر**  
 اریبان است و گفته شد **جرجیر** فاراست

در انبای

بپارسی موش خوانند چون بشکافند و بر  
عقرب نهند ساکن کند و گویند بریان کرده  
و گویند برثالیسل و خنایر چون بشکافند  
و طلا کنند نافع بود و اگر شکافت بر موضعی که  
خاریا جوی رفت یا شد طلا کنند بیرون آورد  
**جرمسیا** قراسیا است و گفته شد **جرم**  
بپارسی کوفه گویند بهترین وی زرد شیرین  
بود و گویند سرخ تر بود و زرد غلیظ تر و عصار  
وی کمتر از عصار شلغم بود و طبیعت وی گرم است  
در آخر درجه دوم و تر است در اول باه را  
تخریک کند و مسهل و ملطف بود بول  
را براند اما در هضم شود و منفع و مولد خون  
د بود و یا بزرگه بغایت بخت بود و مصباح وی  
ابگامه و سرکه و خردل بود و بصری گویند  
جرم مقوی معده بود که در وی الزوجه

بلغم

و بلغم غلیظ بود و سده جگر بکشد و هضم  
طعام بکند و چون با گوشت بود تیکو بود  
خاصه قطع بلغم بکند و چون بعسل مریخ  
کنند زود هضم شود و رطوبه وی کمتر بود و حار  
زیاده و پاه را زیاده کند و منی بپزاید و چون  
بر سرکه و نمک نهند معده و جگر و سپرز را  
نافع بود **جرموری** اشتقاق است و گفته شد  
**جرماملطی** هم جرمی است **جرمانج**  
ثمره الطراف است بسیار سی که زمارک خوانند  
و طبیعت وی گرم است در اول درجه  
اول و خشک است در آخر و گویند سرد است  
در اول قطع رغاف بکند و چون بیز آب  
و سرکه و بر سپرز ضام کنند نافع بود و ریش  
شش را سود دهد و مقدار در دو درم مستعمل  
بود و بر فاقان نافع بود و بر کزلهک و تپالاضام کردن



سوز دهد و اسحق گوید مضر بود بسیرت  
و مصلح و عا د و فوا بود **جسر معارو** خسرو  
داروست و گفته شود **جسمی حسك**  
است و گفته شود **جساد** زعفران است  
و گفته شود **جشك** شترنج است و گفته شد  
جسین است بیاری کج خوانند و طبیعت  
آن سرد و خشکست چون با سرکه برشند  
و بر کسی که عاف داشته باشند طلا کنند خون  
باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا  
کنند نافع بود **جفده** فولیون خوانند و کیس  
گویند و کیسویز گویند و آن دو نوعست کبیر  
و صغیر کبیری بیاری عنبری خوانند و صغیر  
وی بشیرانی کل آریه خوانند و بهترین  
آن صغیر بود شامی بری تازه سفید و طبیعت  
وی گرم بود در سیوم و طبیعت عنبری گرم

بود

گرم بود در دوم و هر دو خشک بود در دوم  
مفخ و بلطف بود و چون تر بود جراحیها  
تازه و نافع بود و خشک آن ریشها بد را  
نافع بود و با سرکه بر سر زخمها کردن سوزمند  
بود و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود  
و گرم داز و جب القرح پروت آورد و کزندی  
عقب رجالتان زهر دار را نافع بود و اگر در  
شیاف مرارات کنند و با آب را زیاده و با آب  
بسیار تر بسایند و در چشم کشند در ابتدا نزول  
آب نافع بود و وی مضر بود یعده و مصلح  
بود و اسحق گوید مصلح وی حما ما است  
و صاحب تفویم گوید بیشتره **جفری**  
کفری گویند و گفته شود **جفت بلوط** بوست  
پروت بلوطست و طبیعت آن سرد و خشکست  
در دوم و قابض بود خون رفتن از دارد

خاصه از زياد و ريش روده و شکم پندد  
و در ريش تر مطبوخ مسنعمل کنند و برفق ضما  
کردن نافع بود و بلك آن بز آن مورد و نیم وزن  
آن بوست انا رو نیم وزن آن کل سرخ میخان  
مادینال **جل** و رداست و گفته شود  
**جلوب** لبالست و بوح نیز کوید و عشقه  
و جل المسکین و در لام گفت شود **جلنار**  
بیا رسی کلنار کوید و بشیرازی کل صد برك  
و آن کل انا تراست که بغیر از آن هیچ ثری دهن  
و بیادین آن فارسی بود و کوید مصری  
طبیعت وی سرد و خشک است در دوم  
خون شکم پندد و ریش روده و ریش کهن  
و فتق رانا فاع بود و دندان ترا محکم کند و زخمانی  
که خون زیاده از ایشان روانه بود پندد و اگر  
و اگر با سرکه و مغز به رویم لطوخ کنند باز گردانند

وزانغ

و چون

و چون با سرکه بیزرد و بدان مضمضه کنند  
حوشش دهن رانا فاع بود **جلسرب**  
و رد صیغی است و گفته شود **جلهنگ**  
جل هنج است و گفته شد **جلبلان**  
صاحب مفروده کوید سمسم است و صاحب  
منهاج یک قول دارد که سمسم است و این  
هر دو خلافت بتحقیق کره یا بلس است  
بیا رسی کشنیر خشک کوید و گفته شود  
**جلبان** خار خوانند و عرفی و گفته شود  
**جلید** تلخ است بیا رسی برفا کوید و سرد  
است بطبع و خشکست بعرض و مزاج اصلی  
و ک تراست و خشکی و عارضی است و آب  
وی در دندان که از کرمی بود ببرد و هضم را  
قوت دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد  
و پیران بد بود و سرفه آورد خصوص کسی را



که خلط سرد در معده بود و تشنگی آورد و پراثر  
 بد بود خوردن برف و آب که از وی حاصل شود  
 بسبب آنکه هر چه لطیف و کاست در بستان  
 تحلیل رفته است و در صفت جمد گفته شود  
**جلوز** صاحب منهاج کویند فاست  
 و صاحب جامع کویند فاست مطلوب و هر دو  
 سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است  
 و صاحب تقویم کویند جلغوزه هندی است  
 و مولف کویند آن محقق است جلوز لوز البراس  
 و روغن و پرازیق الهمجان خوانند و اهل مغرب  
 الاقصی ارجان و اروان خوانند و آن بادام کوهی  
 است و پیش پرازیق کویند و قایم مقام  
 جلغوزه بود در منفعت و طبیعت و کاست  
 در اول و کویند در دوم و خشکست در اول  
 و در وی اندک رطوبت هست باه را قوه دهند

ومنی

ومنی سفراید و در دلبشت را نافع بود و کزند که عقب  
 و زنیلا اما دشوار هضم شود و پرازیق مکرر  
 و مضر بود بسبب سردی و مصلح وی سکر بود و بد  
 جلغوزه **جلغوزه** حب صنوبر کیار است  
 و درها گفته شود **جلجلان مری** پیش است  
 و گفته شد **جلجلان الحبشه** خشکخاش سیاه است  
 و گفته شود **جلنجی** فویج بری است و گفته  
 شود **جلماش** قند است و گفته شود **جماد**  
 شحم النمل خوانند و قلب النمل نیز کویند و آن آب  
 نحل است بیارسی مفر سرد رخت خوما کویند  
 و بیه خما و دل خوما کویند بهترین آن ترشترین  
 بود طبیعت آن سرد و خشکست در اول  
 و کویند در دوم و قایض بود **جماد کهن** چار النهر است  
 و گفته شود **جمد** بیارسی بخ کویند و آن  
 بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب

جان جلد اول  
 و شنبه و یکبار  
 و آن سخن است  
 و گفته شود

آنی که از آن بسته شود اگر ای نیک بود آن مرغ  
نیک بود و اگر بد بود و منفعت و عاید بود  
نزدیک است اما مرغ لطیف تر بود **جسم گرم**  
حما هو سلیمان گویند و آن ریحان سلیمان علیه  
السلام است و در رافت شود **جسد صدفی**  
بلخ صدفی است و گفته شد **جسم سنگی** شبیه  
است که بسرخ می آید بود و معدن آن سه روزه  
مردینه مبارک رسول الله صلی الله و سلم است  
اگر در ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نمانند  
اگر چه ظرف نرنگ بود و آنس که با خود دارد  
از تقریب این باشند **جسم رومی** از انجیر  
است پودانی شبیه صورتی گویند و با عا سوسه فاسین  
و معنی آن نیت احقر است و ورق آن بوق  
توش مانند بغایت بی طعم بود و درخت  
و کا بسیار شیر بود و در وی قوتی جاذبه بود

از عمق

از عمق بدن و شیروی نافع بود چه در صفا می  
که دشوار تحلیل یابد مانند خا زرد و طبع وی  
توق دم را نافع بود و معدن را بد بود و شکم براند  
و غذا از ک دهن و او را آن بود که بعد از آن سلجین  
یا کتکین خوردند **جسم پخی** است که بشقاقل  
مصرعا مانند بزرگ گویند از زمین و گویند آنرا به  
بسوزن زمین از زمین برکشند و در میان  
اهل چین عزیز باشد و گویند آنرا ترکستان خیزد  
و معروف بود **جسم خطای** ریب و وضیق النفس  
و خناق را سوزد مند بود **جسم انا د** و نوع است  
یک نوع رومی و یک نوع جریمانی و آن پخی  
سرخ رنگ است با اندازه انگشت بلکه ستیزتر  
و بزرگتر و گویند و بر نام با دشاهی خوانند که ویرا  
شاه خطی نام بود و گویند جنطیس الملک  
و بهترین و کا رومی است که بغایت سرخ



و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است  
در سیبوم و خشکست در دوم سده جگر و سپرز  
یکشاید و حیض و بول براند و چون نیم مثقال  
با شراب یا شامند تریاق کز یک عقرب  
و مجموع کز یکان بود و چون با عسل و آب نیم گرم  
بر موضع کز یک ضماد کنند نافع بود و اگر زخمه  
از وی زن بخورد بر یکدیگر بینه از زخمتریاق  
کوز یک مار و سگ دیوانه بود و زهرها کشنده  
و درد جگر و معده و ذات الحجب را نافع بود  
و در داروها جشم بعضی ایمن مستعمل  
کنند و بهق را زایل کند و اسحق گوید مضر بود  
بسینه و مصلح وی اسقوله و فندقیون بود و یک  
وی را زنی گوید یک و زنی نیم اسارون و نیم وزن  
آن بوست بخورد بود **چند بدست** مسطور یون گویند  
و خرمیان هم خوانند بسیاری قدس قوی گویند

در سیبوم

و خیلا

و خایه سگ آن گویند و آن خصیه حیوانی  
بجاست که در آب زردکافی تواند کرد و هم پخته  
و آن حیوان را قدر خوانند و بهترین آن بود که  
هر دو خصیه هم حسیفه بود و بوست آن  
بغایت رقیق بود و آنچه سست بود و هر دو بهم  
حسیفه بنود و مغشوش بود و غش آن  
یک و شیر و صمغ کنند و آنکس جزید است و بخون  
پس رشند و در مشا که کوسفند کنند و خشک  
کنند و طبیعت جزید است گرم و خشکست  
در سیبوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از جمله  
مسخات بود و نافع جهت عصب سرد و فالج  
و رعشه و خدر و نسیات و صداع که از سردی  
بود بخورد کردن و محلل نفخ بود و حیض براند  
و بچه مرده بینه از زخم مشیمه پیرون آورد و صاحب  
نسیاج گویند شربتی از وی زیاده از یک گرم نشاید

وصاحب مفروه كويد و شقال چند بيست  
وقدرى قوتج مريخ بياشامند حيض براند  
و بجه و منشمه پروت اوزد و جوت بكوند و بيانند  
و بغايت سختي كند و در جشم كشد جلا چشم بهند  
و جوت با سر كه بياشامند دم دم مغص و فواق  
راناغ و جوت به بشم با رت بخوز بگيرد يا ذها  
سرد كه در دم بود سوز دهد و كزيرك عقرب  
با سر كه اشامند دفع سموم و ادويه قتا كه بلند  
و شك كه در اعضا باطن باشد بگشايد و كرى  
كه سيب آن سردى بود سوز دهد و جوت  
مفلا عدسى بوغن ناردن يك ناز بويوسر  
مصروع طلاكند نافع بود و جوت در روغن  
حل كند جهت خرد و استغناء اعضا و فالج  
و تقرب سردى غايت سوزمند بود و كرى اشامند  
ترياق سمها سرد بود خواه بلغمى و خواه ريحى

خوردن

خوردن و طلاكردن و حفته كردن نافع بود  
و خفقان كه از سردى بود سوز دهد و كندى  
در كتاب سيمات آورده است كه چند بيست  
كه لون آن بسيار هي زرد بيلد هم كشد و بود در  
روز و سه لواه آن بقی كند و نيت و فووح و سبستان  
و غسل بوزانك حماض اترج بدهند كه با  
بازهر و نيت يا ربها كره ترش با سر كه با شير خر  
ويدل آن بوزن آن و ج و نيم وزن آن فلفل  
بود **جبر** عصى الرعى است و لذت شود  
**خنثوريه** قنطوريون است و كفته شود  
**جبل** در دمشق بسيار بود و طبيعت  
آن گرم و تر است در اول و طبيعت را نرم دارد  
و گرم مزاج را موافق بود و خوف از يك  
نيك از وسا حاصل شود و بدل آن هليوت  
است **جنبه كزيرك** كند و نيت نانى است و نيت پرازى



کلاک باخوانند و منفعت وی نزدیک است  
بجلا رخلخ **الپش** حشفت است و گفته شود  
**حناح** مطلق داسن است و هم گفته  
شود **جناح التبر** باقلا است و گفته شد  
**حند** صعترت است و گفته شد **جنوز**  
حشفت خواتد بسیار سی کردگان طبیعت  
آن گرمست در سیوم و خشکست در اول  
درجه دوم و گویند گرم و تر است در دوم  
و مسیح گویند گرمست در دوم و خشکست  
در اول به نازین و وی آن بود که بوست  
و وی نثک بود و ورق و وی بوست و وی  
قابس بود و بوست از روغ که بر مغز جسیفه  
بود رقیق در وی قضی بود و شکم بیند  
و بوست سوخته و وی محفنی بود بغیر لایع  
و مغز جرجون بجاوند و برورم سوداوی

ک

که ریش شده باشد ضما دکنند نافع بود و وضع  
و وی بر ریشها گرم نافع بود چون بران  
باشند و مغز وی مغص را ساکن کند و شکم بیند  
و چون با مری بخورد شکم براند و اگر بسیار  
خورد گرم دراز و جب القع پروت آورد  
و اگر با انجیر و سداب پیش از آید و قناله خورد  
باز زهوات بود و اگر بعد از آن بخورد هیهن  
سبیل و چون با عسل و نمک و بیاض میزند  
و بر کزندک سگ دیوانه و آدمی نهند نافع بود  
بوست درخت و وی و ورق آن چون  
دو شقال از وی بیاشامند تقطیر البول  
را نافع بود و شریف گویند بوست کردگان  
سبزی گویند و جندیاره خبث الحارید در آن  
اندازند و یک هفت درها کنند و هر روز چند  
نوبت نخورک کنند بعد از آن خضاب

کنند و عا سفید سیاه کند و چون خزان  
وقویا بذات بمالند و بکوبند و خوردن کردگان  
کرم مزاج را مضر بود و مغص و مصدع  
بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زبان  
دارد و مصلح و عا سنگین بود یا خشنیاش  
و بادام و گردگان کهن نباید خورد که بد بود  
و غشیان و غشی و کرب آورد و تریاک  
بوز بکسی که عنصل خورده بود برب فواله ترش  
مانند غوره و ریاس و سیب و بیک آن بوزن  
آن جبه الخضرا بود و گویند جوز هندی  
**جوز هندی** یا جلیل است و گفته شود **جوز هندی**  
کوز کندم و خور و الحام گویند بشیرا عا کل کندم  
راز عا گویند کرم و تراست و منی پندارید و فریعی  
آورد و پاه را بر آن بگذرد و قطع ترش دم بلند و قویا  
نیایل کند و منع آرزو عا کل خوردن بلند و فوس

کپز

گویند و عا قوه مبرد مطفی بود و از کج محفف  
**جوز بو** جوز الطیب خوانند و بهترین  
و عا سرخ فرید بود طبیعت آن گرم و خشک است  
در سهوم نمش را نافع بود و بوعا دهان  
خوش کند و قوه جگر و معده بدهد خاصه هم  
معده و سبیل را سود دارد و قوه با صره بدهد  
و شکم پزند و عسر البول را نافع بود و منع فی  
بلند و درد سبز کهن شک را نافع بود و مندرار  
مسکن عمل از وی دو دم بود و بیک وی  
یک وزن و نیم سنبل الطیب بود و اسحق گویند  
مضر بود بشش و مصلح و عا غسل بود  
و صاحب تقویم گویند طبیعت پندد و مسک  
بود و مصلح آن جلاب گرم بود **جوز لاهل**  
ثمره العر است و گفته شد **جوز الهی**  
مانند خربق سفید بود و قوه و طبیعت وی



گرم و خشک بود مغزی باخس و رطوبه مقدار  
دو درم در فالج و لغوه و مانند آن نافع بود و بدل  
آن بوزن آن بوره و خوردل بود **جوز مائل**  
و جوز مائیم نیز گویند جوز مائیم و جوز مائیم بل و جوز  
مقابل و جوز رب بھندی تنور خوانند و جا بوره  
بشیرازی گویند و آن دو نوع است  
یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خازنک  
مانند جویب سوهان خشن و لون بوست  
و یک سیاه و زرد و سفید رنگ نیز بود و از رون  
جوز و یک پنجم بوست و یک رقیق بود و سر  
و یک مانند سر باد بجان و فلاح و طبیعت  
و یک سرد است در چهارم و نیز نافع بود  
جهت حرارت مفراط مله ب جوت قیراطی  
از وی بخورند و ماغ را بند بود و سکر آورد و آنکی  
از وی صاحب نهاج گویند مضر بود بل

و یک درم

و یک درم از وی کشنده بود در روز و منقی و منقی  
و منوم و مسبت و خورد بود و مد او کا بقی  
کنند یا بی که نظرون در وی جوشانیده باشد  
و روغن و بعد از آن شیتاره بھندی یا سکره  
که صغیر و بچکان و فوئج کوهی در وی جوشیده  
باشد و گویند یک مثقال از آنزه وی البته  
کشنده بود و نیمدانک در شراب بکسی دهند  
مستی زیاده آورد **جوز اکبر** جوز القی است  
و گفته شد **جوز المرح** جب کالج کوهی است  
و گفته شود **جوز السرد** بهترین وی تازه بود  
و شیرازی جوز کلاغ خوانند و طبیعت وی  
سرد و خشک بود و قابض و اسحق گویند  
لومست در اول و خشک است در دوم  
بوقت ضما کردن نافع با سریشم و اسراش  
و قطع خون بکند و قوه اعضا بھد و جوت بگویند

با انجیر و فنیله سازند و در پیینی نهند گوشت  
زیاده بخورند و یا شراب سوخته مند بود جهره  
عسر البول و سرفه کهن و یا غم و نسیان  
و مقدر است عمل از وی نیم مثقال بود  
و اگر بچوشانند و در آب آن نشینند ز نافع  
که رحم ایشان پرورند این نافع بود و صاحب  
تقویم گویند مضر بود بکلی و اعصاب و مصلح  
و می غسل و روغن با دام بود و جالینوس  
گویند بوی دهان خوش کنند و سده بکشاید  
و قوه معده بدهد و صداع سرد را نافع بود  
جوت با غسل و کلاب بر سر طلا کنند و فولس  
گویند طبیعت را بپندد از خون و صفرا و قوه  
بدن زیاده کند و نشف رطوبات از عرف  
بکند و اسحق گویند و آردده و مصلح وی  
عسل بود و بکلی وی صاحب منہاج گویند

نیم وزن

نیم وزن آن بوست انار و نیم وزن آن گویند  
سرخ بود **جیلدار** و فعا خوانند و آن شری  
است و گفته شود انشا الله تعالی و حله الغریب  
**بام**

**حاشا** ما مون گویند و قوس نیز خوانند  
و صغر الحمار و روقس گویند بوخته کوهی است  
و گویند ورق خردل بیابانست و گویند برك  
سیدان دشتی است انچه محقق است  
نوعی از بوخته کوهی است کله کوه بسیار  
دارد مانند خزما که بسرخ میاید بوخته قصبه  
پاریک دارد مانند قصبه اخرو بركها دارد  
بشکل برك جعه کبیر و پیشتر در کوه بود  
و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت آن گرم  
و خشکست در سیوم و گویند در دم محلل  
و مقطع و مسخن بود جیص و بول بر آن ریخته



بیندازد و سده بکشد و عرف التسیا شراب  
و سوتیضما دکنند نافع بود و شش را پاک  
کرد اند و وضع نفث دم بکند و جالینوس گوید  
فالج و لقوه و نسبیا نافع بود و ابرو را محسوس  
گوید جوت بکوبند و سحق کنند و بوسل بپزند  
و بر سرطان طالاکند نافع بود و اسحق گوید  
مضر بود بپشتش و مصلح آن نفع است  
و یک آن یک وزن و نیم صغر کوهی  
**حافر المهر** سورنجان است و گفته شود  
**حاج** خاریست که ترجیح از وی حاصل  
می شود و نبات کثوث بروی پیچیده شود  
و پش پاره ها خار آور خوانند و عصاره وی  
جوت در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی  
زیل کند و کل وی جهت بواسیر بغایت  
نافع بود **حالموم** شنبجار است و ابو خلسا

گویند

گویند و گفته شد **حافظ الصل و حافظ الاطفال**  
هر دو واسم فریون است و گفته شود و افریون  
بیر گویند **حلق الشمر** فاشرا است و گفته  
شود **حافر الحمار** سم خرگوراست جوت بسوزانند  
و بیاشامند صرع را سود دارد و جوت یا زیت  
بیا میزند و برداء الثعلب و خنازیر طالاکند  
نافع بود **حافر البرد** سم خراست جوت بسوزانند  
و بیاشامند چند روز متواتر هر روز بوزن فلش و ن  
مصروع را نافع بود و جوت یا زیت بیا میزند  
و برخنازیر طالاکند بکذا زانند و برداء الثعلب  
و خنازیر طالاکند بکذا زانند و شقاقی که از  
سرمای بود ضما دکنند نافع بود **حب السد**  
قرطم هندلیست طبیعت آن گرم و خشکست  
در روم و لویند در اول و گویند در سیوم و گویند  
سرد است نافع بود جهت برص و پهنق سفید

و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا  
 و بلغم و گرمها و جب القرح و شرته  
 از دانگی و نیم تا نیم درم بود با او و بیهاد و بیکر و عرف  
 النساء و قریب را نافع بود و آنجند از درد اخلاط  
 در مفاصل جمع شده باشد مجموع بر آید  
 و امعاء را بشوید و قوه معده بدهد و سده جگر  
 بکشد و مسهل مراد سودا بود و وی کرب  
 و غشیان آورد و اولی آن بود که بر و غن با دام جرب  
 کنند و هیلید یا وی خلط کنند و بیک وی در  
 اسهال و دفع سودا نیم وزن آن شحم خنظل  
 و دانگی وزن آن چهارم **جل المساکین**  
 ابلاست و گفته شود **جبالظلم** ما ز بیرون است  
 و گفته شود **حانفا** درق کویند و آن چند قویس  
 و گفته شود **حوی** قوذ نخ است و گفته شود  
**ح عن رب الزلم** است و گفته شود ۵

جر

**جب اللهو** جب الطنج است و گفته شود  
**جب حکلا** جب السینه است و گفته شود  
**جب اللوز** لسان العصا قیر است و گفته شود  
**جب السنه** چیست سیاه رنگ از نخود کوجلاتر  
 و خاستایان از نقل خواجه خوانند و پوست  
 وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید  
 و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و کویند در دوم  
 فربهی آورد و منی زیاد و یاه بر آن نیز دو مقدار  
 ده درم اگر کویند در آب بمالند و صافی کنند  
 و قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین یا کجند  
 بزند و بیاشامند و بیدت را لاغر کند چون سبب  
 لاغری از سردی و خشکی بود و در بر معده  
 بگذرد و مضر بود بهشش و مصلح وی قند بود  
 و بیک آن نیم وزن آن مغز سننه و نیم وزن  
 آن کجند **جب الزلم** کویند بر دل شفاف است

قیره



و در شیراز نجب الحشقی مشهور است  
بحی الزلم بیارسی تخم کنگر گویند و آنچه محقق  
است تخم بیست بلون هیل و مثلث شکل بود  
و سخنان یا بوست توان جاویدن و منبت  
و کا در سه روز بود و فلفل الاسود خوانند  
و این ما سویه گویند که مست در سیوم و تراست  
در اول و عیسی گویند که مست در دوم و تراست  
در اول و صاحب منهاج گویند که مست و خشکست  
و در وی رطوبتی غرضی فضل بود منی زیاده  
کند بغایت و تحریک شهوه جماع بکند  
و بدینا فریه کند و قوه دل بدهد و شریک گویند  
چون بخاورد و بر کف روی طال کند زایل  
کند و وی مولد صاع بود و مصلح وی بنفشه  
بود و یک وی شش قاع **حب الخدوع**  
بیارسی تخم بیله پنج خوانند و بشیرازی کنتو

و در باب خاد در صفت خروع منافع وی  
گفته شود **حب بلسان** تخم بلسان مصری بود  
و آن بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی روید  
و صاحب منهاج سهول کرده است که آن هیو  
فاریقون است و صفت هوفا ریقون گفته  
شود درها و طبیعت حب بلسان گرم و خشکست  
در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ورم  
گرم که در شش بود و سرفه و عقب النساء  
و صرع و سدر و عسر البول و کزندیک جانوران  
نافع بود چون بیاشامند و اگر بچوشانند  
وزن در آب آن نشیند و هم بکشاید و جالینوس  
گویند در سردی سر کهن و بر سوود دارد و در  
معد و روقس گویند بروده و معد نافع بود  
و موعا برداء الثعلب و داء الحیدر و یابند  
پیچ میو یا قوت دهد و دیسقوریدوس گویند

اشتها طعام بازدید و زود و هر بلغمی که  
در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو  
و ضیق النفس را نافع بود و مقدر  
مستعمل از وی دو گرم بود و گویند  
مضر بود بنشانه و مصلح وی کثیرا و بیک  
آن عود بلسان و گویند بیک آن موز  
آن پوست سیلین و ده بیک آن بسیار  
**جرب** و جرب نیز گویند و آن در فلی است  
و گفته شود **جرب حله** انیسون است  
و گفته شد **جرب الاثل** که مازک خوانند  
و که مازق گویند و آن که مازج است و گفته  
شد **جرب الکالج** جوز المرخ خوانند و آن  
بزرگ کالج و آن دو نوع بود یک نوع را  
عروس در برده خوانند و یک نوع دیگر  
لجومن و بهترین آن بزرگ سرخ کوهی

بود

بود و گویند بستانی و طبیعت آن سرد  
با اعتدال و خشکست و عیسی گوید سرد  
و خشکست در آخر درجه اول تا دوم  
و گویند در سیوم مغض را نافع بود و بول  
یراند و ریش کرده و مشابه را نافع بود و فولس  
گویند چون یک جزو از وی خرده کرده سخت  
کنند را جزوی از شیخ ارمنی و بیاشا مند  
که مهاله در شکم بود پیرون و وی مضر بود  
یکره چون بسیار مستعمل گفتند شب  
شد ادرار و خدر در سر بیاید و مصلح وی  
کل فادسی بود **جرب الدوا** شونیز است و گفته  
شود **جرب السفرجل** یا رسی بهمانه گویند  
بهترین آن بود که اریه ترش گویند طبیعت  
وی سرد و تر بود در دوم بلینی بود و قبض  
و نافع بود جهت خشونت خلق و قسیدش



ولعاب آن تطیب کند و پیوسته زیاده آن کاند  
و حرارت ساکن گرداند و مقدار در و درم آن  
مغزوی جرت با کوبند یا نبات و حب سازند  
یا لعاب وی یا نبات و روغن یا دام بخورند  
سرفه کرم را سود دارد و اسهال کوبند مضر  
بوده بکرده و مصحح وی نبات بود و بک  
وی بزقطون **حب الرشاد** تر الحامض است  
و گفته شد **حب القند** تر و الکفکشت است  
و گفته شد **حب القطن** جیسفوج خوانند  
بیاریسی نبوده دانه کوبند به توت وی نرک  
مغزدار بود و طبیعت وی گرم و تر است  
در دوم و کوبند سرد است نافع بود جهت  
ریو و سینه و اینک بود و سرفه و طبع نرم  
دارد و مقدار استعمال از وی هفت درم  
باشد و کوبند مضر بود بکرده و مصحح آن

عجیب

خمیره بنفشه بود و بک آن تخم کنگر **ه**  
**حب الصرم** ثوة العرعر است و گفته شد  
**حب الملم** جیست بمقدار قلفلی و لون  
وی میان زردی و سرخی و بغایت املس  
و خوشبوی بود و رو در شکند و مغزوی بغایت  
سفید و معطر و اهل بین و حجار در عطریات  
بکار برند و طبیعت آن گرم و خشکست  
در دوم استر خامعه سود را بغایت مفید  
بود و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات  
بکند و مقوی احشا سرد بود و با غسل اعصاب  
را نافع بود و یا را زیاد کند **حب الفلفل**  
تر و مات بری است بیاریسی را دانه دشتی  
خوانند و مغزای پیچ وی است و مقدار  
تردیک بلویا بود و در طعم وی اندک  
تلخی بود و خوشبوی بود و لون سفید

طسعب و حکرم و بز بود در دم و کوبند  
خشک بود قوه بدنها و فرجی بدهد  
و فریجی آورد و چون کبچر و عسل طبرد  
اضافه کنند باده را زیاد کند باده را زیاد کند  
و بوی آن کرده نیکوتر بود اما مصلح بود و مصلح  
و حکرم و عن کل و سکر بود و اگر بسیار خوردند  
هیضه آورد و مصلح را بکند و اول آن بود  
که باقی در عسل خوردند و بیک آن بوزن  
آن نودری سفید بود و جها رها نیک  
وزن آن مغز خیارزه و نیم وزن آن ابهل  
و کوبند بیک آن بوزن آن مغز و بوزن  
آن حب صنوبر بود **حب الکفاس** مانند قنداق  
کوچک بود و بوست و حکرم بغایت سیاه  
و تنک بود و مغز آن بدو نیمه بود و بغایت  
سخت و لون آن نودری مایل بود و آنرا

عطر

عطرینه در وی بود و طبیعت و حکرم خشکست  
در سوم دو مثقال چون با میخنج بیاشامند  
و بقراط گوید یک مثقال نافع بود جبهه  
دشخوار را زادن و جلیدن بول و جیب  
براند و کزندگی مجموع جانوران را نافع بود  
و فولس گوید نوریاق مجموع زهرها بود و آن  
خواص و حکرم آنست که چون تقیع وی  
در خانه بیفشاشند مکس بگریزد و سبزه  
که از رطوبه بود سوزدهد چون بار آسن  
بیاشامند در دسر که از سبزه بلغم و ریاح  
غلیظ نافع بود و وی مضرب بود بچکر و حوالی  
آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بیک  
و حکرم حب بود نامغز اوام تلخ  
**حب الصنوبر کمان** جلعهوزه است و درخت  
آن کوچکتر از درخت صنوبر صغار



بود و از سیستان خیرذ و درخت ویرا  
سوسن خوانند و طبیعت جلفوزه گرم بود  
در اول و گویند در دوم و گویند معتدلست  
و در وی اندک حرارت و وطوبه و جالینوس  
گویند گرم و تر است در دیشت را مافع بود  
و درد اعصاب و رعشه و عرف النساء  
و استرخاوشش را پاک کند از خلطی که باشد  
و یاه را زیاده کند و منی و شیر زنان بفراید  
و سنک مانند بریزاند و اسحق بن عمارت  
گویند چون با عسل بخورند مجامعت زیاده  
کند و گویند طبیعت وی گرمست در  
دوم و تر است در اول و این ما سویه گویند  
گرمست در دوم و خشکست در اول  
و وی مصدع بود و مصلح وی ختنه اش و سکر  
بود و بیک آن حب محلیه نقش بوزن آن

و نیم

و نیم وزن آن با دام سفید کرده **حب الصنوبر الصفا**  
بسیاری تخم کاج گویند طعم مانند جلعوز  
بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم  
سرخ و محال بود مافع بود استرخا  
و ضعف بدن را و فریبش آورد و در خوابات  
فاصله درشش بود خشک کرد اندر قوه  
معدیه بد هذجون یا افستین ضما کنند  
و چهار دم از وی منی بفراید خاصه  
که با لیمو و قند بود و مشانه و کرده را قوه  
اما مضر بود بسرو معده را بکرم و بسیار  
خوردن معص آورد و تریاق وی حب  
الرمات بود و بیک وی حب صنوبر یکبار  
بود **حب الراس** صاحب مفزده گویند میوینج  
است و سهو کرده و صاحب شهاج ماهیه  
راست گفته که آن زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و کرد

شکل بود مانند مخلطه و از کوهستان فارس  
خیزد و از کوهستان همدان و نواحی دیگر خوانند  
و باسن دو نوع است جلی و بستانی این تخم جلی  
است و از آن بستانی در باب درصفت  
باسن گفته شد و این نوع که گفته شد  
قوت موکد بهذو اوقات نگاه دارد چون  
بگویند خورد و بذات سر بشویند **حب القلت**  
ماش هندی است و در قاف گفته شد  
درصفت آن **حب العصف** قوطم است و گفته  
شود **حب الاس** بسیاری تخم مورد خوانند  
بهترین و با بستانی بود فرید رسیده تازه  
و طبیعت و کما سرد و خشک بود و قابض  
و بقرط کویک سرد و خشک است در دوم و گویند  
که مست شکم بیند و منع نفث دم بکند و معده  
و احشای را قوت دهد و بول براند و سرفه را نیلو

بود

بود و مقدار صا خود از وی سه درم بود  
و صاحب تقویم گویند بخ درم از وی بیشه های  
اند و فو را نافع بود و کز یک زنیلا و عقرب  
چون با شراب بیامیزند و بیاشامند نافع بود  
و ریش مشابه را سوز دهد خواه تر و خواه خشک  
و چون با شراب بخند ضما دکنند و ریشها  
کفایت و قدیمت را بیل کند و چون تر بود و بگویند  
و با شیر برودم چشم ضما دکنند تحلیل دهد  
و غرب و بواسیر و روم مقعد چون با عسل  
طال کنند نافع بود و بر کف روی سخن گویند  
بآب بزنند و طال کنند و سخن گویند بسیار و کما  
مضر بود مشابه و مصلح وی صمغ عرب بود  
**حب الروان** بسیاری انار دانه گویند بهترین  
و کما ترش فرید بود و طبیعت و کما سرد و خشک  
و قابض بود و ترش و کما چون بخشک بود



شکم بیند و منع مواد صفا و عا بکند و غشیان  
و قی باز دار و فم معده کرم را قوه دهد  
و عصاره وی خاصه ترش چون بخت با عسل  
بیا میزخافه بود ریشها دهن را و معده را  
و ریشها بلید و کوشش زیاده و درد کوشش و اندرون  
پنجا که ریش شده باشد و یک وی سماق  
بوذ **ج الاتر** انبر یا ریس است  
و گفته شد **حب البان** دانه ایست بشکل  
فستق اما بوست و عا تنگ بود و سهل  
شکن و انرا فستق الهاویه خوانند و در طعم  
و در طعم و عا تلخی بود با قرض بهترین  
وی خوشبو و عا بود و طبیعت وی گرم  
و خشک است در دوم و کویند گرم است در دوم  
و کویند تر است در اول سودا و بلغم را نافع  
بود و مفید در مستعمل از وی تا در دوم بود

جلا

جلا بدهد تا لیل و کلف و دانهها که بر روی  
پیدا شود و حوب و حله را نافع بود و سده  
جگر و سبزی کشاید و صلابه آن نرم کند چون  
چون با آرد کرسنه ضما دکنند و اسحق گویند  
مضر است بچکر و مصلح وی را زیاده است  
و در یسفر و پیدوس گویند بدل وی بوزن آن  
قشور السلیخه است و ده مک آن بسیار است  
و انرا بشیرا رعایا تخم غالب خوانند **حب الملوک**  
**حب الملوک** ماهودانه است و گفته شود  
**حب الفنا** غیب الثعلب است و گفته شود  
**حب الحلب** بسیار سی نیوزد صریح گویند بهترین  
وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک است  
و کویند سرد است ز قول اصح آنست که در وی  
و جلا بی قوی و بصری گویند گرم است در دوم  
و خشک است در اول محلل بود بول براند

و چون بگویند و بر کلف طلا کنند نافع بود  
و گرم بکشد و حب القرع پروت آورد و سده  
چکر و سپر بکشاید و نقرس را سوز دهد  
و سنک کرده و مثانه بریزد و خون حیض  
برازد و درد بشت را سوز دهد و قوی بکشاید  
و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح  
و کرب اترج یا ریاس بود و بدک و ک  
گویند مغز بادام تلخ **حب ریاس** یا ریسی تخم  
ریاس خوانند بهترین و کانه بود طبیعت  
و کانه سرد و خشک و قابض بود و نافع  
جهت حرقه صفراوی و جرب و حاکه  
و بدک آن تخم حیاض بستنی بود **حب المربع**  
یا ریسی تخم که گویند بهترین آن بود که  
آب شیرین خورده باشد و طبیعت و ک  
سرد و تر بود در دم سوزمند بود جهت

تنها

تنها صفراوی و مقدار استعمال از وی  
سه درم بود سرفه گرم و خشک را نافع  
بود چون با نبات بخورند و تشنگی بنشانند  
و عسر البول که از حرارت بود زایل کند  
و استغنی گویند مضر است بمشانه و مصلح و ک  
تخم کرفس بود و حالینوس گویند بدک آن  
در کسر حلقه آدویه کثیر بود **حب الرشاد**  
حرف است بهترین و کانه باری بود و طبیعت  
آن گرم و خشک است و سفید و کانه حراره کمتر  
دارد از سرخ تخم و مقص بلغمی را نافع بود  
چون بآب گرم و روغن گل پیا شامند و عرف  
النساء را نافع بود چون بگویند و برورد کضماد  
کنند و در قوی بکشد درم بگویند و پیا شامند  
و بدک آن در صماد عرف النساء شیطرح بود  
و باقی منفعت و کانه در حرف گفته سوز



**جبه الحضا** شود رخت بطم است بشیرا رع  
بن گویند و آن دو نوعست یک نوع را شامین  
گویند یک نوع بن و شاه بن خود تر بود و همچنان  
با پوست توان خورد و درخت شاه بن را صر و  
خوانند و آن بن بطم و بهترین آن است سبز رنگ  
نازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است  
در سیوم و گویند در چهارم و گرمی و عا قوی  
تر بود از خشکی و خوردن و عا معده را بد بود  
و در هضم شود و غذا بد دهه گرم مزاج ازیان  
دارد و مسخن سینه کرده بود و بول براند و شهوة  
جماع بر آنکیزد و چون با شراب یا سرکه  
بیا شامیند کندک رتیلانافع بود و سعال  
و فالج و لقوه را سود دهد خوردن و از روغن  
و عا مرهم ساختن و مالیدن و خوب و عا  
چون سوزند و برداء الثعلب طلا کنند و عا

دیوانه

برویانند خاصه موی سر و صمغ و عا در ضنفت  
مانند مصطکی بود و در صا د گفته شود و بن  
مصدع بود و دهن را بچوشاند و شهوة طعام  
ببرد و مصطلح و عا سلنجین و ربوب قواله ترش  
بود و صاحب منهاج گوید مصطلح و عا کثیرا  
بود و بدل و عا معر جز است **حب الطمخ**  
بزر البطمخ است و گفته شد **حب الکثری**  
بباری و آنرا سرد گویند و بهترین آن بزرک  
بود که بزر عا میایل بود اسحق گوید گرم و خشک است  
نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم  
مستعمل بود و گویند مضر بود بکرده و مصطلح  
و عا عناب بود یا بزر قطونا **حب الزیب**  
بباری جانه میوز بود گویند طبیعت و عا سرد  
بود در اول و خشک بود در دوم شکم را بیدند  
و مقدار ما خود از وی تا پنج درم و مضر بود با معا

و مصحح وی کثیر بود **حب مستانی** حب فاول  
است و گفته شود **جازی** علوقس  
خوانند بسیار سی جزر گویند و آن نوعی از گله است  
است گوشت وی سبکتر از گوشت ببط بود  
از بهر آنک وی بری است در وی غلظی بود  
بیه وی چون بالذک نمک و سبیل گویند  
و جب سازند مانند نخود و در سایه خشک  
کنند و بردارند و چون نج حب ازان با آب  
نیم گرم بپاشند بناشتا ذرب را بغایت  
نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی  
خشک کرده سحق کنند و با آنک نمک اند  
وی سوخته در چشم کشند و را بنده نزول  
آب هیچ در آن نیکن و از این بود و اگر دل وی  
در خرقه بندد بر کسی او نزدیک خواب بسیار  
کند خواب از وی نایل شود و در سنگدان وی

سنگی

سنگی باشد چون بر کسی بندد که عاف داشته  
باشد در ساعت بندد و آن با خود داشته باشد  
عود کند و این عمل بخاصیت میکند و خوف  
وی بر و عسر النفس را نافع بود و گوشت  
بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود که باب  
و نیک بیزند و بعد از آن روغن با دام بروی ریزند  
و اگر از جهت سرد مزاج بود روغن کردگان  
و زیت و دوسه باره دار صینی و خولجان و مرق  
آن مریض را نافع بود **حب الما** مریخ جوش  
است و در آذان الفار گفته شود **حب الراعی**  
بر نحاس است و گفته شد **حب المصلی** حب  
الفتا نیز خوانند و آن مریخ جوش است  
**حب مصلی** فریخمشک است و بر نحاشک  
نیز گویند یا در سی قرنفل پشته می خوانند و رفا  
**حب ترکانی** با بوخ است و گفته شد **حب الفیل**



**حورمانی** با ذر نجوید است و گفته شد **حجرتی** است  
 فوخرج نهری است و جبق التماس نیز خوانند  
 و در انواع آن گفته شود **حور علی** حمام است  
 و گفته شود و آن نوعی از فوخرج بستانی است  
**حجرتی** و جبق کرمانی شاهسفر هم است  
 و گفته شود **حور خراسانی** بقوله خراسانی  
 است و گفته شد **حجرتی شیخ** و بجان الشیوخ  
 نیز گویند و آن سر است و دریم انواع آن گفته  
**حرمه** بسیاری نفع است و گفته  
 شود **حجرتی** با ذرهاست و براتیق  
 طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود در آن گویند  
 می باشد و بر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن  
 چیزیست کو بیاض مغزینیت و آن جوب حمله  
 یاد آنه و می بود و کون حجرتی اغیر بود سیاهی  
 که بسرخ می زند و آنچه نیک باشد چون بر سنگ

والتی با ذره

سایند

در طبیعت وی بغایت گرم بود **حجر الحبه**  
 دو نوع است یک نوع حجر بود موزن و یک نوع  
 چرمانی و اثر از ماریا فی کبیر و اثر از زهر و از مهره  
 و ما مهره خوانند آنچه از ماریا کبیر و ما نندد شبدها بود  
 و آن باشد که باون ماری بود خاکستری و آن باشد که  
 سیاه رنگ بود و موزن کویز امتحان وی جنات  
 کند که بر جامه صوف سیاه مالند یا کبود سفید  
 کرد اند چون بیالند سیاه شود و سفید نماید  
 و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه  
 رنگ و خاکستری رنگ و بشکل نیکی بزرگ  
 مربع بود و یک مشتال نام و مشتال بود و زیاده تر  
 و موزن کویز امتحان وی آنست که چون در میان  
 آب لیوانند از زرد سخن چینی حرکت آید و روانه  
 و روانه گردد و هر دو نوع بر کز رنگی ماز واقع بود  
 خوردن و یا خورد داشتن و بر موضع رحم نهادن

و کوبیده هر دو نوع بر سر بزنجبیل سفید **مجموعه**  
 نوعی از شاخ است بیارسی شاذ نه هندی  
 خوانند خون از قعد آمدن قطع کند و بواسیر  
 را سود دهد و چون بیا شامند گزیند که عقرب  
 را نافع بود **مجموعه** سنگ بلور چون بر کسی  
 بیدنگه در خواب ترسد بگردد **مجموعه**  
 حماهان است و صندل صدیدی خوانند و آن  
 دو نوع بود و ماده و صفت آن در حماهان  
 گفته شود **مجموعه** آسیاب  
 خوانند خشک بود چون گرم کنند و سرکه بروی  
 ریخته بخار آن منع خون رفتن بکند و در مه  
 گرم را نافع بود **مجموعه** سنگیست که در شکم  
 خویس باشد و بقداریا قلاب بود و کوچکتر بود  
 و بیون آبکینه شفاف نزدیک بیاب و کرباب  
 بشویند و آن آب بکسی دهند که سخت بپسند بود

سوز

سوز دهد و غم و اندوه ببرد **مجموعه**  
 سنگیست که در شانہ آدمی باز دین می شود کوبند  
 شانہ بریزند و جالینوس منکر اینست و کوبند سنگ  
 کرده بریزند و کوبند چون سحق کنند و در چشم کشند  
 سفید عا زایل کند **مجموعه** لام  
 و حجر الزیاد کوبند و آن انواع است سفید و سیاه  
 و سرخ و صلمع و طبیعت و می سرد بود بغایت  
 و خشک است و طایفه ایست کوبند که زخمی و شخار  
 زاید در حرقه بسند بر آن او بندند سهل بریزند  
 و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنار برپاشند  
 خشک کند و پاک کرد و بر آب بیارسی سنگ  
 آتش کوبند **مجموعه** سنگیست که در دیک  
 حمام حاصل می شود چون در آتش بر سرطان  
 ضامد کنند نافع بود و زایل کرد و در بهترین معالجه  
 سرطان که در رحم پیدا شود اینست **مجموعه**



در مصر حوزة البقر خوانند و آن جا زهنج  
و کا و زهره خوانند و در میان زهره کا و کوسفند  
نیباشد و آن مانند زرده تخم مرغ بختد بود و بیشتر  
از آن در زراعت خوانند چون سحقی کرده باب بعضی  
از بقول طلا کنند حسه و نوله را نافع بود و بیشترها  
و چون مقدار عدسی معوط سازند آب بیج  
ساق چیه جفع نزول آب بغایت مفید بود  
و چون سحقی کرده بشراب بسروشند و بر  
موضعی که سفید کا بود طلا کنند موی سیاه  
پرونی آورده و اگر سبب آن علت دارو التقلید  
و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند  
مولف گویند بغایت کرم بود و یا ذها سرد را  
سوز مند بود طلا کردن و خوردن **حجر البنی**  
غالباً قطیش خوانند معنی آن حجر لبی است  
و این اسم بدان سبب بوی نهاده آنکه چون با آب

بسیارند

بسیارند مانند شیر از وی پرونی آید و لون وی خاکستری  
بود و طعم وی شیرین بود چون با آب سحقی کنند  
و عصاره وی جویش در کاس قلعی کنند هر زیان  
که خواهد مستعمل کنند طبیعت وی معتدل است  
و در قوت مانند شاذ نه بود و چون در چشم کشند  
منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم را نافع  
بود و در ابتلاء ورم کرم طلا کردن سوز مند بود  
**حجر عسلی** سنگیست که چون بسایند رطوبت  
آن بغایت شیرین بود و بقوه شاذ نه بود و منقوت  
وی مانند حجر لبی بود در همه حالی **حجر مشفق**  
سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد  
و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزید  
شود و شکافته و تو بر تو بود و قوه آن مانند شاذ نه  
بود آنکه ضعیف تو و حجر لبی و مشفق و عسلی  
در قوت مانند یکدیگر اند اما عسلی در وی حار تر

هست که در ایشان نیست و حجر مشفق جوت  
بشیرزنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم  
زیل کند و خشونت مزه و سوزش چشم و بهترین  
ملاوای این زحمتها است که گفته شد

**حرقطی** سنگیست مصری بغایت سست  
و زود در آب حل شود و کافور و باریان مصری کتان بدان  
شویند و جامها و در رسوم روغن کنند جهت دملها  
و ریشها که در بدن پیدا شود و در شافها چشم  
مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال  
سرمه و درد مثانه چون آب بیا شامند نافع بود  
و چون زنب بخورد بر کبرف جهت خون رفتن دایم  
نافع بود و لون این سنگ سبز بود و تیره رنگ  
**حجر الهود** سنگ جهود خوانند و آن سنگیست  
مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک بخانه کبوتر  
بود و خطوط بسیار بر وجه بود موازی یکدیگر

و حجر

و حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از سنگ شام خیزد  
و بعضی در آن بود و کرد نیز بود بهترین وی زیونی  
شکل بود نافع بود جهت سنگ کرده و نیم مثقال  
بآب گرم جهت ریک مثانه ممین سیبیل و کرباب  
برک تریزه لعوق کنند ممین عمل کند و عسر  
البول را نافع بود ولیکن مضعف معده بود  
و موافق وی نبود و اشتها پیرز و اسحق گویند  
مضرست بسبب سرد و مصلح وی غسل است  
و جالینوس گویند در طبیعت معتدل بود و معده  
سرد را بد بود و مصلح آن تخم کرفس بود

**حجر الیشب** حجر الیشب خوانند و اهل مشرق  
ابو قلون خوانند و پیژانف اسطریوس و معنی  
آن کوبی بود و نوعی از وی طریبون خوانند  
و آن جند رنگ بود بهترین وی سبز بود معده  
را نافع بود و در بسفوریدیس گویند بران بستن



جهة دشخوارى زادن و بر بازو پستن جهة نفويد  
 و در بر انداختن موازى معده نافع بود و قوت  
 معده بدهد و زادن را آسان کند **حجر الرحام**  
 طين قهوليا است و گفته شود **حجر المرد** شاذنج  
 است و گفته شود **حجر رمى** دو نوع است يك  
 نوع لا زردى بود و يك نوع سرخ بغايت  
 و چون دست بروى مالى بندارى جريب  
 است و طبيعت آن گرم و خشك است ذراولى  
 مسهل سودا بود مسهل قوى تر از حجر لا زرد  
 و معده را بد بود و چون مغسول بود قى و غثيان  
 نياورد و اگر نه مغسول بود مقبى و مغشى بود  
 مفرح و مقوى دل بود و مغسول وى بخاصيتى  
 كه دروى است كه بدن را از اخلاط سودا را ياك  
 كوداند و روح را از دود سوداوى و دفع باجم بكند  
 و احشای را ياك كوداند اما معده را بد بود و مصلح وى

اينسون

اينسون بود يا سيلنجى و مقدار مستعمل از وى  
 نيم شقال بود و يك وى جهت دفع اخلاط سوداوى  
 يك وزن و نيم حجر لا جرد بود **حجر المرد**  
 مهره ايست كه از پلنگ ماده حاصل مى شود  
 و در بياى نون در نر و ك گفته شود  
**حجر الحطاطف** ديسقويدوس كويز جعد نخستين  
 رستوك جرب بگيرند در افرغ ماه و شكم ويرا  
 بشكافند و ياره سنگ ماشد يكى شكرى زك  
 و يكى بزنگها الوان و در پوست ايل يا پوست  
 كوساله ببنند پيش از آنكه خاك بوى رسد و بر  
 بازوى مصرع بندند و كردن بفرمان خدای  
 تعالى صرع از وى زایل كردد **حجر الور**  
**و حجر الروشنای** هر دو مرقشيش است و گفته شود  
 و ارشد نیز گویند **حجر الازود** لا زرد است  
 و گفته شود **حجر المعنطيس** بيارسى سنگ آهن با

کوبند و جوت بسوزانند مانند شاذنه بود  
در عمل و منفعت و بهترین وی سیاه  
بود که بسرخ میاید بود و هیچ خلطی در وی  
در وی نبود و جذب آهن بفتوه کند هر چند  
زیاده تر یا اینکه بوی بود و جالبیوس کوبند گرم  
و خشک بود بغایت اگر کسی را خست الحید  
در شکم مانده باشد جوت با شراب بیاشامند  
جذب آن کند و بصحبت خود پروت آورد  
و مسهل کیوس غایط بود و مقدار مستعمل  
از وی نیم مثقال تا یکدم بود و کوبند جوت  
در دست کوبند در دستها و پارهها و تشنج یابسی  
که آنرا که از خوانند ساکن کند و اگر بر جراحتی که استغی  
زهر دار بود یا شند سوخته ده بغایت و مغناطیس  
جوت بوی سیریشنوز سست کرد در ریودن  
آهن و یا جوت در خون کوبند با زاندا زیدین

کرد

کرد **حجر الاحمر** سنگ است بلون بسد کوبند  
بوزن دانگی کشند بود و از جمله سموم قتاله  
است میان پیشش و کوبند نوعی از الماس  
است **حجر سوره** کلس است و گفته شود  
**حجر سحری** بسد است و گفته شد  
**حجر النسر** حجر العقاب است و حجر النسر  
یز خوانند و آن التکت است و گفته شد  
**حجر الطور** حجر الطور حجر الدم است و گفته  
شد **حجر الذهب** حجر النسر است و گفته شد  
**حجر القمر** بزاق القمر و زید القمر خوانند  
و افریالین خوانند یعنی زید القمر و بیاض  
سالمیطس و افریالین از بهرات خوانند که  
بشب در افروغ ماه یابند و بلاد عرب و آن  
سنگی سفید شفاف سبک بود و جوت بسایند  
و بصرع دهند نافع بود و اگر از درختی بیا و بزنند



که برنجی دهد بر او رکد ذواکر بر مصروع بندند  
شفا یابد و زناات بعوض تصویر یا خود نگاه دارند  
**حجر جشی** دیسفوریدوس کوبید این سنگ  
سبز باشد صاحب منہاج کوبید بزودی زند  
و جالینوس کوبید مانند شب بود و چون بسایند  
مانند شیرازی پروت آید و بیاثر بغایت بگذرد  
شکوره و ورم چشم و درد و قرحه آن زایل کند  
و ناخن و نایکی ببرد و مولف کوبید بسیار سی  
اثر استک یا سم خوانند **حجر الاسفنج**  
سنگیست که در میان سفنج یا بند و حصا الاسفنج  
کوبند و دیسفوریدوس و رازی کوبند که چون  
یا شراب یا شامند سنگ مثانه بریزند  
و جالینوس کوبید سنگ کرده بریزند و قوقه آن  
ندارد که ازان مثانه بریزند **حجر اعلی**  
سنگیست که چون بسایند مانند حوش بلوک

و یا شیر

و یا شیر زناات چون در چشم جکانند ورم آن  
و بسیار عا آب آمدن را نافع بود **حجر اعلی**  
سنگیست مانند عاج چون سخت کنند و بر موضعی  
باشند که خوت روانه بود یا ریزد و اگر سوخته سنون  
سازند ندر اجلاده بسیار سی شکری سنگ  
و بیشتر از سی سنگ زخم و الله اعلم **حجر العاج**  
**حجر اعلی** است و گفته شد **حجر الکربل**  
سنگیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند  
و در ساحل بحر سندی نیز باشد و مهره که از وی  
حکا کات و خراطات سازند از عاج سفید تر  
بود و خویز و طبیعت وی سرد و خشک  
بود و اگر در جبه دوم و اهل هند و سند  
از وی نکلین سازند و زناات کودت بند سازند  
و متفق اند که خاصیت این سنگ آنست  
که دفع سحر و چشم زخم میکند و اگر نکلینی ازان

با خود دارند دروغ از قبل آنکس نگویند  
و با دشاهان هند و سندان و عاظرها سازند  
و از آن اکل و شرب کنند و مدعی ایشان  
آنست که در صحبتی که آن بود جنک و فتنه  
نشود و صرح و شاذی زیاده بود و اهل هند  
و سند مهرها از آن در موی کنند و گویند  
موی در آن میکنند و سه رویی مانند مروارید  
بزرگ براف بود **حجر سیوس** اسیوس است  
و گفته شد **حجر القیسور** حجر الشعر گویند و قیثور  
نیز گویند و در قاف گفته شود **حجر الحوت**  
مانند سنگی بود و در سرباهی یا بند مقام دماغ  
و عا سفید و سخت بود چون بیاشامند سنگ  
کرده بریزند **حجر شفا** قیثور است و گفته  
شود **حجر طاعون** حجر غا غا طیس خوانند و از  
وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم غا غا

خوانند

خوانند و این زمان وادی جهنم گویند  
و چون بر آتش نهند بوی اسرو سوخته  
کند و لون وی سیاه بود و بوی فیر کند  
و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود  
و قوه وی در غایت پیوسته بود بخوری  
صاحب مفرد گویند و مضر و عا صرغ آورد  
و صاحب منہاج گویند بخوری مضر و عا  
نافع بود **حجر السطر** حجر الشطریط گویند  
و آن سنگ مرمر است و در نیم گفته شود  
**حجر الکلب** شریف گویند در خواص این  
حجر است و نوعی از سنگ هست که چون  
سنگ بوی اندازند بدین بلیرد و نکه دارد  
و درد شمی عملی سب میکند چون خواهند  
باسم هفت سنگ بر گیرند و یک یا یک یا آن  
سنگ می اندازد بعد از آن دو سنگ از آن بر گیرند



و در آب اندازد و از آن آب بخورد آنکس دهه  
در دشنی چیزی عجیب مشاهده کند و گویند  
اگر در برج کبوتر اندازند مجموع بگویند و اگر در  
شراب اندازند و جماعتی که از آن شراب  
بیاشامند عریه و دشنی در میان ایشان  
پیدا شود **حجر اوشیای** حجر التور است و گفته  
شد **حجر السلام** بیاری سنگ بر او می خوانند  
و هر تیشه که بدان سنگ آب دهند جوت  
بر سنگ زنند قطعا او از نکلند و در سنگ  
مانند گل فرود رود و اگر این سنگ سخی کنند  
و سنوت سازند در آن بگایند سفید گردانند  
**حجر خردی** سنگیست که در مه بسیار باشد  
و مانند خرف بود و از هم فرود نرود و صفیها  
بر یکدیگر بود و بجای قلیشور مستعمل و در  
سازدن موی او جوت دو درم از وی حل  
کنند

کنند و با شراب بیاشامند قطع خون حیض  
کنند و جوت با عسل خلط کنند و بروم بستنات  
تهند ساکن گردانند **حجر لامرغ** و حجر افروغ  
گویند و آن از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر  
روی آب یابستند و محقق بود و قبصی در  
وی بود جوت خشک کنند و بیاشامند  
کز یکجا عقرب را نافع بود **حجر الاسافه**  
سنگیست که کفش گران از آن بدان تیر کنند  
نافع بود جهت ورم لهما و ریش آن بغایت  
ولهما بیاری مالان خوانند **حجر المس**  
دریم گفته شود مسن **حجر قیر** بود  
کلیک گویند و در قاف شود **حجر حد**  
باذنجان است و گفته شد **حدید** بیاری  
آهن گویند و آن سه نوعست شایر قان است  
و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدن

بود و مصنوع بود و فولاد طبیعی مودها شاربوقا  
 و سا بورقات نیز گویند و آن فولاد نیست و فولاد  
 مصنوع از نم آهن گیرند و زنجار از آن عفرات  
 الحیدر خوانند قایض و کال بود و منفعت آن  
 در زکافته شود و نویال آن در زکافته شد  
 و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا شراب  
 و بیاشامند شکم بیند و ریش روده و ورم سبز  
 و هیضه و استرخاموده و سلس البول و درد  
 مقعد را نافع بود و ماه را قوه دهد خاصه آبی که  
 آهنک آن آهن نافته دروغی اندازند و آنرا  
 دو ص خوانند و ماء الحیدر گویند و کزندی سک  
 دیوانه بغایت مفید بود وقتی که بدانند و براده  
 آهن چون در شرابی که زهر باشد اندازند  
 مجموع زهرها بخورد کشد و آن شراب چون  
 بخورند زیان دهد و براده آهن چون بخورند

درد شکم سخت و غشکی دهن و درد سر  
 آورد و مدها و عا آن بشیرتانه یا بعضی ادویه  
 مسهله قوی کنند و بعد از آن مسکه و روغن  
 بیاشامند و روغن بنفشه و روغن کل بر  
 سر مالند و مقدار یکدم مغناطیس بخورند  
 و امراق دسه و روغن کاه و در خواص این  
 زهر است که اگر یک فص از مغناطیس  
 یا خود دارند از محفوظات استحکامی باز  
 دیدند **حج** حنظل نارسیده بود  
 که هنوز سبز باشد **خداه** مرغیست که بشیرانی  
 کرد کرد گویند گوشت وی نباید خورد که عفونه  
 در بدن بیند و خون وی چون با آنک  
 مشک و کلاب خلط کنند و بناشتن یا شامند  
 ریو و صیفی النفس و نافع بود و چون  
 برهاعی وی بسوزانند بی سرو خالسترات

حله  
 و کوزک



با آب بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره و می  
در سایه خشک کرده با آب حل کنند و کسی را  
که حیوان موزی گرفته باشد مانند عقرب  
و افعی و دیگر کزندگان اگر زخم از طرف راست  
بود سل میل در چشم چپ کشند و اگر از طرف  
چپ بود در چشم راست کشند نافع بود و از  
مردن خلاص یابد **حریل** این همچون  
کوبیده و نوعست سرخ و سفید و نوع سفید  
را حریل علی خوانند و پویانی مولی بسیار می  
صندل داغ و ورق آن مانند ورق بید بود  
که جگر و کل و می مانند گل با سبب سفید  
بود مطلق و خوشبوی باشد و پیرانی  
بسیار ساختند و نوع سرخ حریل شامی  
خوانند بسیار می استند کوبند و پشیرازی  
نیوند و هزار اسفندیته کوبند و مویز کوبند آن

نوع

نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حریل  
گرم و خشک است در سیوم کوبند در جهایم  
نافع بود جهت درد مفاصل گردن و چون  
سحق کنند و با غسل و زهره مرغ و زهره کبک  
و زعفران و آب را زینده در چشم کشند قوه باصره  
بدهد و اگر بخورند با ادویه قالات دود حریل  
القرع پیرون آورد و نافع بود جهت سردی  
دماغ و درد لیکن سرد و صداع آورد و مغزی  
بود و مسکرو مصلح و می صاحب مشهاج  
کوبند بعد از آن رب فواله ترش خورند و مصلح  
تفویم کوبند مصلح و می قرند و در این پنی بود  
و جیش کوبند مستی و می مانند مستی خمر  
بود و این و آرد کوبند سوخته جهت عانتقان  
پسکری که دارد و کوبند که گرد و زرده شب  
بانیات هر شب یک مثقال و نیم سفوف

سازندنا سوخته عرق النساء را نافع بود و بیستقرید  
کویند در پایها و رانها و عرق النساء و نقرس  
و فالج را عظیم نافع بود و بذر آن بوزن آن  
فردمانا و آن تخم سداب بود اما حامل علیها  
سفید پنخ وی مانند بلبوس بود چون سخن  
کنند و باروغن ابرسا فرجه سازند و زین بخود  
بر کوبد اقواء رحم بکشاید **حرف**  
عکوب خوانند بسیار سی کنکر کویند و آن انواع  
است و طبیعت وی معتدل بود در حرارت  
و تر بود تا درجه دوم و سیب کویند گرم و تر بود  
در اول و کویند سرد است و کویند گرم و خشک است  
در دوم چون رداء الثعلب طلا کنند و وی  
برویانند و گرموم روغنی سازند که آب کنکر  
بخورد آن داخه باشند و بر پیش که بر وی  
ببندشود بمالند زایل کند و همه درمهای

صلب

صلب چون بدان طلا کنند زود تخلیل دهد  
و بول براند و ریش روده سوخته دهد و باغرم  
پرون آورد و طبیعت نرم دارد و رازی کویند  
باه رازیاده کند و زین را باید راد بول پیرون  
آورد بخا صینتی که در وی است و مصلح وی  
آنست که در بختن مهر کنند و توایل و ازاب  
لطیف بروی ریزند صاحب منهایج  
کویند مغنی بود خاصه کوهی و کویند مولد سودا  
بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود  
و صاحب تقویم کویند مغنی بود و مصلح  
و مصلح وی مصطکی بود یا سیب  
**حرف** خردل بری است و گفته شد  
**حرف** اشنان است و گفته شد  
**حرف** ابریشم است و گفته شد **حرف الشیاطن**  
اطریال است و گفته شد **حرف**



حب الرشاد کوبند و بسیاری منقلبان و برهها  
 نفا و بیاری تخم اسبندان و تزه تیزک  
 و شب خیزک نیز کوبند و پیوانی فردا مومن  
 و حرف ایض اسفند سفید خوانند و خوردل  
 سفید و حرف بابلی و بز بلا سفید خوانند  
 و حرف دو نوع است یک نوع ورق آن  
 با سفید ناخ مانند و یک نوع بزرگ خود دارد  
 و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم یک نوع  
 سرخ رنگ بود و از آن سفید اسفند سفید  
 و خوردل سفید و حرف سفید کوبند و حرارت  
 و کما که از حرارت سرخ بود و بهترین  
 و کما فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک  
 بود در سیوم و کوبند در اول درجه  
 چهارم منضج و محلل بود و موی که بریزد  
 نگاه دارد خوردن و طلا کردن یا باب

از

آن سرشست و ورم بلغمی و در ماله  
 را نافع بود و جهت تعرفه الشا خوردن  
 و ضمه کردن و جهت زردی و غلیظی سارز  
 خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که اثر  
 شهیدیه کوبند و اسنان را جمع اعضا نافع  
 و یک بکشد و بیند از بقیه البه اشامیزد  
 و بخورد بر گرفتار و جوت دو دکنند کز نکات  
 بگریزد و جرب ریش شده و قویا باب و نمک  
 مالیزد نافع بود و جوت سخت کنند و سفوف  
 سازند برص را نافع بود و جوت با سرکه  
 بر بهق سفید مالند سوخته و جوت  
 با عسل پیامیزد و لعق کنند سرکه که از  
 خلطی غلیظ بود سوخته و همچنین درد  
 پهلوها که شده آن از خلطی غلیظ بود سوخته  
 دهد و جوت با عسل پیامیزد و لعق کنند

و چون سختی کنند و با عسل برفتنش طلا  
کنند یا با صابون نشسته را زایل کند و پیشه  
را بحال اول آورد و چون بر کزنده عقراب  
ضمان کنند تا قه بود و ورق آن خون خشک  
کنند بقیوه تخم بود و چون تر بود از قوه تخم  
کمتر بود بسبب رطوبتی مایه که در وی  
است و وی محده و لید بود و پسته را مضر  
بود و بجه بیندازد و مصلح وی نبات  
و بنکو بود بحلاب و بدل وی خوردل  
و تخم تیره بود یا تخم چرچیر و خوردل  
**خوردل** مانند سوسمار است و طبع آن  
ترد است بطبع و رنگ و پیونانی آنرا سالامند  
خوانند و از جمله سموم قتله بود خوردل  
آن و مهار پیش گویند دل خوردل  
چون در حرقه سیاه بسند بر صاحب  
تب ریح بندند البته شفا یابد و جالینوس  
گویند

گویند اجوت وی در چشم کشند روشنی بپرازد  
و دیسقوریدوس گویند سرکین وی و عضله  
چون زنان بروی مانند بشود را بغایت  
نیکو و صافی کرد اند و بهترین وی سفید  
بود و سبک مانند سیاه سفیدی  
و بشیرازی آنرا سرکین ماترک خواهد  
**حربا** خامالون خوانند پیونانی  
و بیاری سی افتاب برست گویند و کراسو  
نیز خوانند و خون وی چون طلا کنند  
بر موی که در چشم می باشد بعد از آنکه  
بر کند یا شند دیگر نر وید و گوشت سم قاتل  
بود مانند وزغ و بیضه وی سم قاتل  
بود که در حال بکشد و مهلت ندهد  
و معالجه کسی که گوشت وی خورده  
باشد مانند معالجه کسی کنند که در اریح



خورده بود و در صفتش در اینج گفته شود  
اما معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد  
که در حال سرگیته باز در شراب بدهند  
وقت کند و بدیند بروغن کاهمالند و سروی  
بنام تکبید کنند و یا بنجیر خشک و مسکه  
و جنطیانا روی بدهند تا بخورد

**حرف ط** طلع است و گفته شود

**حرف ق** هم الفار است و رهشفا گویند  
و آن شک است و گفته شود **حرف انا**

سیسنبهرون است و قرچامینی نیز خوانند  
از بهر آنکه بطعم و دامومن بود و آن  
حرف است و این نبات است که در آب  
روید مانند قره العین چون تر بود گرم  
و خشک بود در سیوم و رقی و می بختند  
و خام خوردن بول براند و اگر بر شیور لبیبه

بشیش

بشیش ضما دکنند و پرویشویند زایل کند  
**حرف خ** حرحل خوانند و آن موی است  
که یا ندارد و سنبه بود چون بلبرند و یا بختند  
نمک سوخته کنند و خشک کرده بشراب  
بیا شامند که رنگ عقرب را بغایت  
نافع بود و باید که کهن بود **حرف انا**

و حواه نیز خوانند و نوعست بری و بیشتافی  
از آن بری مولف گویند نوعی و حواه نیز خوانند  
و آن سداب بری است بشیرازی اثر  
کوخر گویند و طبیعت آن گرم و خشکست  
مسخن معده بود و طعام هضم کند و یا ذها  
غلیظ بپشکند و بلغمی مزاج را نافع بود  
و کزیدگی جانوران خاصه عقرب و بول  
براند و تخم وی مشهور بر و بر بود بشیرازی  
انرا میرک کازونی خوانند و در گفته شود

اما خزا در چشم آورد و قاطع منی بود  
و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح  
وی با ذریبویه بود و یک وی سندان  
**خزانه** بستانی و ورق آن مانند  
ورق کرفس و جزر و کون ازین جنس  
باشند و طعم آن نزدیک زانیانه بود و تخم وی  
سبز رنگ و خوشبوی و خوش طعم نزدیک  
بطعم گز بود بشکل و برجامه بچسبد  
بشیرای آنرا خود و سنگ خوانند با ذرها  
پشکنند و موده را نیکو بود و گرمی وی  
ار حرا بری کمتر بود و غذا هضم کند و خمار  
زایل کند و سده جگر و سبزه کشاید و مسخ  
کرده و مثابه بود و مجاری بول پاک کند  
و زکام را نافع بود و دماغ را سوز مند بود  
و تطوین آن پاک کند و جهت بواسیر

همچ

هیچ ادویه از آن بهتر نبود خوردن و ضداد  
کردن و اگر ادمان اکل وی کنند از بواسیر  
ایمن باشند **خزیند** نخبست که از طرف  
شام و بیت المقدس می آورند سفیدی  
تیره رنگ بود جناح سیاهی میایل بود  
و دانگی از وی نافع بود جهت گردن که عقرب  
و مار را بکشد مایه شقال ماشها یا باماء العسل  
یا بشارب بغایت نافع بود و بر مفلن نیز  
و گفته شود در مسم **خزازه** زهره الحراست  
یا زسی کل سنگ گویند و آن چیز نیست  
بر مثال طحالب که بر وی سنگ پیدا شود  
و خراز از بهر آن میگویند که تحت خراز  
که آن قویاست زایل میکند و طبیعت آن  
سرد و خشکست بر رویها گرم طلا کردن  
نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید ضداد



باز  
کفایت  
کفایت

کنند خونت یا ز دارد **حسک** شکر و هم و شاهنغ  
بشیرازی خار سوهوک و بیارسی و خار خشک  
و با صنفهانی هر و او در مغرب حصص الامیر  
خوانند بری و بستانی بود بهترین و  
بستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سرد  
است با اعتدال و خشکست در اول  
و گویند گرم است در اول و گویند معتدلست  
در کوی و سردی و عیسی گویند گرم و خشکست  
در دوم منضج و ملین بود و پروردها گرم  
ضما کردن نافع بود و پیش بن دندان  
و عفونته آن زایل کند چون با عسل خلط کنند  
و عصاره وی در داروها چشم سودمند  
بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج و سناک  
کوچه و مثانه بریزند و بیه زیاده کند و منی  
ببغزاید و درم از خشک بری جمعی

کنند

نایب  
نایب

کنند کفایتی چون بیاشامند و ضما کنند  
بغایت نافع بود و گویند مضر بود بسر  
و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد  
تازه **حشیشة الرجلی** بیارسی کیایا ابکینه  
خوانند رازی گویند قایض بود مع رطوبه  
مسکن اورام بلغمی بود و عصاره آن بواسیر  
را زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و عصاره  
آن با سفیداج بر حصره و نمند طلا کردن  
نافع بود و در موم روغن کردن جبهه  
نقرس نافع بود و بسیار وی محووری  
مزاج را صلح آورد و مصلح وی نبات  
و خشکاش بود **حشیشة البری** اطرا لای است  
و گفته شد **حشیشة الطحال** و حشیشة دودی  
نیز گویند و آن اسفولوفند ریوت است  
و گفته شد **حشیشة الغافق** غافق است و گفته





خبیثه و کلف و پیشها دهن و دیرو کوش  
فنا یکی چشم و شقاق مغد و سنج و اسهال  
کهن و پیش روده و خناق و سیلات  
طویات از دم زان و نفث دم و سرفه را  
نافع بود و حضض هندی که زدیگ اسک  
دیوانه را نشامیدن و یوقان سیاه و درد  
سیر ز رضایا کردن و خوردن نافع بود  
و بدلی آن بوزن آن قبل هرج است یا فوفل  
و صندل مساوی و صاحب تقویم گوید سیر  
را غلیظ کند و مصلح وی جسمها و مصطکی  
است و مقدار شریفی نیم درم بود  
**حنفا** بر دی است و گفته شد  
**حلب** و بقیه خوانند بسیار سی شلیل گویند  
و طبیعت آن گرم است در آخر رجده اول  
و خشک است در اول و گویند گرم است در

دوم

دوم و خشک است در اول و از زطونتی فضلی  
خالق بنوذ و گویند گرم و خشک بود در دوم  
منفج و ملین بود و آرد وی و درمها بلغمی  
صلب از روغ و پیروغی تخلیل دهد و سینه  
و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو  
و عسر النفس و یاه و یا ذها و بلغم نزع که در  
سینه بود و بواسیر و سبزیان طون ضیاد  
کردن نافع بود و آرد وی دملها را نرم  
کند و کلف را نافع بود و حیض بر آید  
و طبع وی آشا میدن و خوردن خشیش  
وی درد بشت و جگر و سردی مانند  
و جکیدن بول و درد رحم که از سردی بود  
سوز دهد و صاحب تقویم گویند محلل  
قوی انشبین بود و مصلح آن روغن قسط  
تلخ بود **حلزون** نوعی از صدف است

و در ودع و شنج گفتد شود **جلد**  
 صمغ محروث است و محروث را اخلاط  
 خوانند و طیب را بیاری آنکه خوانند  
 و بهندی هتک و بیشی بر از آن گشت  
 کنده آن دو نوع است منتن و طیب منتن  
 مسخن تر بود و بهترو طبیعت آن گرم است  
 در اول درجه چهارم و خشک است در  
 دوم و بهتترین آن سرخ رنگ صافی بود  
 و چون بگذارد زردیون آن بسفیدی زرد و آنچه  
 مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی  
 نیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی آن نیز  
 کمندارد طیب گویند و چون با عسل آمیزند  
 و در چشم کشند روشنایی بفریزد و در ابتداء  
 نزول کشیدن این باشد از نزول آب و تب  
 ربع را بغایت مفید بود و یا ذها بشکند و خون

بسته

بسته که در اندرون بود تحلیل دهد  
 و مقوی باه بود و یا ذها بشکند و مقوی  
 تمام بود و چون با سرکه غرغره کنند علق را  
 از حلق بیرون آورند و بر کزندگی سگ  
 دیوانه نهادن یا اسپریا یا جنطیانا اشامیدن  
 بغایت سود دهد و اگر با شراب و قلع  
 و سداب بیاشامند کز آن نافع بود و چون  
 یا سلنجین یا شامند شیر که در اندرون  
 بسته بود بگذارد و صرع را بغایت مفید  
 بود و دفع زهرها و زخم نیز و تیغ زهر را  
 و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول  
 و حیض براند و بجه بیندازد و اگر اندکی در  
 سوراخ نهادن عوظ تمام آورد و اگر با روغن  
 زیتون در شیشه کنند و چند روز بگذارند  
 در ظرف و بعد از آن در قضیب مالند زیت

قضیب



و مورد لذت عجیب یابند و اگر در سوراخ  
دندان نهند درد ساکن کند و بویزاید  
و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای  
لرزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم سیلیس  
بیاشامند و بزبان ادمان کنند قایل و خرد  
را بغایت سود دهد و درد مفاصل بود  
و بواسیر و مغص را نافع بود و جگر القرح  
را بکشد و مضر بود بکرم معده و اسهال گویند  
مصالح آن اشق است و صاحب تقویم  
گویند مصالح آن جوز بویا بود یا قزقه و بید  
آن محروب بعد از آنکه باب بخوشانند  
چند خوش و صافی کنند بوزن آن بود  
**حلیفه** روفاست و خراپز گویند و گفته  
شد **حلاب** لبلاست و گویند لاغیه و صفت  
هر دو گفته شود **حلم** قراست بشیرازی

کنند

کن گویند و گفته شود در قاف **حلیو**  
نخ حماض بری است و در صفت حماض  
گفته شود **حلاق** الشمعدنوره است و گفته  
شود **جلجل و جلاب** بلبووش است و گفته  
شد **حلس** سورنجان هند کجا است  
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم  
و گویند در سیوم نافع بود جهت نفوس  
و درد مفاصل و درد زانوها و زانوها  
و مسهل بلغم و خلطها علیظ بود و جگر  
القرح و کرمها بکشد **حمانا** اما مومن  
و امومن گویند و بشیرازی ما هلو و طبیعت  
آن گرم و خشکست در دوم و گویند در  
سیوم و آن دو نوعست یک نوع مشهور  
است بشیرازی ما هلو و خراپز و نوعی  
دیگر مانند برسیا و شات خوب وی از وی

بوذ که بسرخ می آید بوذ و برك آن سبز  
بوذ و خورد و كل و می از بد بوذ و كوچك  
و نبات و می بقدر يك و جب بوذ  
و بهترین آن دهنی رنگ بوذ ارمنی  
خوشبو می منفع و در میهای گرم بوذ  
چون بر پیشانی ضماخ کنند در سرد  
زایل کند و چون با بوذ روح بر کز نگو عقرب  
ضماخ کنند سوخته و درم چشم که از گرمی  
بوذ و درم احشا با زیت و در در درم  
بخود بر گرفت و در آن نشستن و نقرس  
و کسی که کرده یا گرمی معلول بوذ طیب  
آن آشا میزند و سده جگر با نافع بوذ و مقدار  
سفتن عمل از وی در درم بوذ لیکن مصدع  
و منوم و از جمله مسکرات بوذ و صاحب  
تقویم گوید مصدع آن صندک و کلاب بوذ

و بر

و برك آن بوذ آن اسارون **حسین**  
تر هندی است و گفته شد **جامض الاترح**  
در صفت اترح گفته شد **جامض** در می بوذ  
و بیستانی بری را سلق بری خوانند و آن  
پشت تجلی بوذ اما در خاک ریزه زمین  
سست بوذ و آنرا بیونانی طوطاف اغریون  
گویند و پیش بر آن <sup>ز</sup> حلیم خوانند در نقرس  
و مفاصل طلا کردن نافع بوذ و سرفه صفراوی  
و بیستانی را پیش بر آنی ترش نیسک خوانند  
مانند کاشنی بوذ و ورق آن و در وی حموضتی  
بوذ و رطوبتی فضلی ازج و بهترین آن  
یستانی بوذ ترش طبیعت آن سرد  
و خشک بوذ در درم و تخم آن سرد بوذ  
در اول و در وی قبضی تمام بوذ و در یاب  
مادر بوذ گفته شد و اگر تخم وی پیش از



کزند که عقرب بیاشامند و عقرب بگزهیج  
زحمت نرساند و ورق آن بخته شکم براند  
و یا زیت بربیان کرده و کشنی خشک و زیوه  
و آب انار دانه شکم بیدد و غیر بربیان کرده سیج  
که از روده و صره صفا بود نافع باشد و آرزوی  
کل خوردن ببرد و یا شراب در دندان ناز نافع  
بود مضمضه کردن و خنازیر و در میهای بن  
کوش و یا سرکه سبز و جوی را نافع بود و چون  
بخ و می در کردن بندند خنازیر دفع کند و چون  
سحق کرده زن بخورد بر کبود قطع سیلان  
رطوبه کهن از دم بکند و یا شراب بخته  
برقانت نایل کند و سنک مانند بریزند و حیض  
براند **حمام المساد** را آب روید و ورق آن  
پدرایک آنکشت بود نزدیک بودف کاشنی  
و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخمی

سیاه

سیاه رنگ بود که بسرخ زرد و طعم وی مانند  
طعم حماص بود بخته شکم براند و تخم وی  
با شراب غم ببرد و تو حش و خفقا کرم نایل  
کند و غشیان دفع کند و مقود مسترخمی بصلاح  
آورد و حمله بدن نایل کند و در دندان ببرد  
و بین دندان محکم دارد خابیدن آن  
**حمام الارز** کشوث است و گفته شد  
**حمام القدر** حماص بری است و گفته شد  
**حمام نری** حماص بستانی است و گفته  
**حمام الارض** امعاء الارض گویند و آن خراطین  
است و گفته شود **حمام الاس** خشک است  
و گفته شد **حمام** بیارسی بخورد گویند  
سبید و سرخ و سیاه و کرمی بود و بری  
و بستانی بود بری کرم و تر بود در افعال  
و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت

آن گرم و تر بود در اول گویند خشکست  
در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و موی  
ببغزاید و بیه برانگیزد و حیض براند و منغ بود  
و لون ترا نیکو و صافی گرداند و درد بشت و منش  
و ورمها گرم را سود دهد و روغن آن  
قویا وارد آن ریشها بلید و سرطان و خارش  
بدن و نقیع و می درد دندان و ورم بن دندان  
تیکو بود و مرضها سرد و درد مفاصل که  
از رطوبت بود نافع بود و بیه را زیاد کند و اعجاز  
تمام آورد و قضیب را قوه دهد و در نخود  
سه خاصیت موجودست که مجامعت  
کردن محتاج به این سه خصیت است  
اول آنکه طبعش ملایم طبع موی بود دوم  
آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه مولد ریح و نفخ  
بود و هر غای و دواهی که جهت تقویه بیه

خوردند

خوردند یا بیکه این سه خصیت داشته باشند  
و آن نخود است و زرده تخم مرغ تیره پشت  
اما نخود کسی که قرحه مثانه و کرده داشته  
باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه بجه  
بیندازد و جلام را نافع بود و اولی آن بود  
که میان دو طعام خورد و مضرت و می کم شود  
بجشاش و جرم نخود ثقیل بود بعبه  
و مصلح و می سحون کل بود **حمیرا**  
ابو خلسا گویند و آن شنجارست و گفته شود  
**حمیرا** یلغاة اهل شام لسان الثور  
است از قول صاحب مفرد و صاحب  
منهاج گویند حمیرا خیم و آن نبات حبه  
است و هر دو گفته شود **حمض** حرض  
خوانند و آن اشنان است و گفته شود **حمام**  
نوعی از حمیرا است و گفته شود در جسیم



**حماحم** صاحب منهاج و صاحب  
تقویم گویند بیستانی است و در شام جنق  
بنطی گویند و سیات و عا بغایت سبز بود  
و کل و عا سفید و تخم و عا مانند تخم جنق  
بود و طبیعت و عا گرم و خشک بود در  
دوم اصحاب بلغم را نیکو بود و سده دماغ  
که از بلغم بود بکشد از و کلام تر از نافع بود  
و مسیح گویند که مترو خشک تر از شاه شیمرم  
بود و غیرا گویند مقوی دل بود و صاحب  
تقویم و صاحب منهاج گویند سرد و خشک  
بود در اول حاره معده و جگر ساکن کند  
چون طبع و عا بیاشامند یا با جلاب  
یا با سنگجبین و معده و جگر از اخلاط بدایک  
کند و بسیار و عا مثانه را بد بود و مصلح و عا  
کند و حمما بود **حمما** بیارسی گویند

پزند

گویند طبیعت و عا جالینوس گویند گرم است  
و رطوبت بسیار گوشت مشوی کرده و نیکو  
بود و منی پفراید و فالج و لقوه و خدر و استخوان  
بدن نافع بود و چون زنده همچنان برهه  
و عا بکشند و باک کنند و بر موضع کزندی  
عقرب نهند نافع بود و سر و عا همچنان  
بسوزند و سحج کرده در چشم کشند تا ریگی  
و سبک و عا ببرد و در خواص آورده اند که  
در هر خانه که کبوتر بود از خدر و فالج و سکتند  
و جمود و سیات این باشند و بیضه  
و عا بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بجه  
سبکت بود و او را آن بود که باب غوره  
و کشیر یا سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن  
مغز خیار از بچ آن بخورند یا تخم خیار بین  
**حمما** راهلی صاحب منهاج گویند گرم



و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم  
گویند از قول اسحق که گرم و تر بود و خاکستر  
گوشت و جگر وی بازیت بر شقاق که ارسوا  
بود مالیدن نافع بود و بر خنازیر و جلد م  
نیکی بود و طبع گوشت و جگر وی کزازی  
که از خشکی بود سوخته و جگر وی صرع  
را نیکی بود و طبع بول وی درد کرده را  
سوخته و ده زبوست پیشانی وی بر کوفت  
بند که ترسد یکوترسد و در خواص آورده  
آنکه کسی که عقب کزیده باشد یا وارزیدند  
در کیش خو گویند که عقب مرا یکزید و وار  
گونه بر خنشیند درد از وی زایل شود  
و خرد در کپرد و پوست پیشانی وی  
مصرع را نگاه داشتند نیکی بود تا یکسال  
تمام و چون سال نوشود باره پوست

پیشانی

پیشانی نود یک یا خود نگاه دارد تا سال یک  
صرع از وی زایل شود و این زهر در خواص  
آورده که چون خرد سگ را عظیم ناخوش  
آید **جار و حشی** بیارسی خرد گویند عبد الملك  
بن زهر گویند نظر بر چشم وی کردن صحه  
چشم نگاه دارد و منع نزول آب کند و این  
از خواص است و جالیوس گویند گوشت  
وی چون فربه و جوان نزدیک گوشت بود  
ایل بود و بغایت غلیظ بیه کلف را سوخته  
دهد و باروغن قسط درد بشت و کرده  
که از بلغم و یا ذغلیظ بود نافع باشد و زهره  
وی جهت داء الثعلب و دوائی مالیدن  
نافع بود و گوشت وی چون پزند آب  
و نمک و دار صینی و زنجبیل و مرق آن  
بیا شامند و گوشت جرب آن بخورد درد



مفاصل و ادها غلیظ سودمند بود و گوشت  
 و عا بسیار خوردن تمدد در معده و بطنی  
 خروج نمل پیدا کند اولی آن بود که از پی  
 آن جوارشات مسهله چون شهریاران  
 و قری **حنظل** علقم خوانند و تخم وی  
 هبید گویند و بعضی کیست و پیشی و از وی  
 گوشت و بکرمانی حرزهره و بلفظی دیگر  
 خریره خر و بیه و نر و ماده بود ماده سفید  
 و سست و زود سکن باشد چند آنکه سفید  
 تر بود بهتر و بوست وی با یزله زردی  
 بود که بسفیدی مایل بود آنچه بگوید  
 زاید باشد و اگر بود رخت حنظل یک  
 حنظل پیش نبود آن کشنده بود و آن نیز  
 که حنظل بود و بهتر است وی ماده سفید  
 رسیده هند است بود که و صنف کرده شد

حنظل

و طبیعت

و طبیعت آن گرم است در سبوم و خشک است  
 در دوزم و بو حن کوید گرم و خشک است در  
 دوزم کن عا کوید سرد و تر بود و وی محلل  
 و منقطع بود در مفاصل و اعصاب  
 و عرف النساء و نفوس سرد بغایت نافع  
 بود و در ماغ را از اخلاط پاک کند و شحم  
 وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل  
 و اعصاب و مراد اسود و اصف براند و قویج  
 ریجی بکشاید و ورق وی عا صرع و مایخولیا  
 و وسواس و داء الثعلب و داء الجیه و جلام  
 را سود دهد خاصه یا اینسون و اقیهون  
 و نمک هندی و صبر سیقوی و یا ارج قیقل  
 و اگر در طبیع حقه کنند بمجان دست  
 از دوزم تا جها ردم شاید قویج بکشاید  
 و سود اخام پر دنا آورد و شربتی از تخم

قویج

آن نیم درم تا چهار درم شاید بکشاید  
 و صود سودا خام بیرون آورد و شریفی از تخم  
 آن نیم درم بود یا غسل و با او بیه دانگیم بود  
 و بایکه بغایت سحر کنند و صلاح و عیالین  
 کنند و بیخ و عیالین افحی و عقرب را سود  
 مند بود و حنظل بایکه در کرم و سرد  
 مستعمل نکند که اسهالی دموی آورد  
 و مضر بود بعد و مصلح و عیالین بود  
 و مصطکی و بک آن گویند حب الخروع  
 بود **ح** به تزیین آن بود که بغایت  
 سست بود و در حال خورد کرده باشند و طبیعت  
 آن گرم است یا اعتدال و گویند معتدل است  
 در کرم و سردی و عیسی گویند سرد است  
 در اول و خشک است در دوم طبع و عی  
 جهت کورنها گرم و سوختگی آتش

لایق العینه

حنا

وشکستگی

و شکستگی استخوان و ریش دهن نافع بود  
 و در موهها چهره خنق و نیم شتال  
 قویج بکشاید و از خواص و عیالین که چون  
 کسی را ابتداء بایله کند حنا باب بستند و بر  
 کف بای نهند این باشند از انک در  
 چشم بیاید و اگر بای را بوی خضاب  
 کنند بیشک با مداد بول رنگین بود رنگی سرخ  
 و مضر بود بحلق اشامیدت و مصلح آن  
 کثیر بود **حد قوی** بشیرازی انده قوقو  
 گویند و بسیاری دیوا سبست گویند **بری**  
 و بستانی بود بری را در ق و جبا ما خوانند  
 بیوانی لوطس اعربوس و معی آن  
 حند قوقا بری بود و ازان بستانی طریلین  
 حرانند و به تزیین و عیالین بود و طبیعت  
 آن گرم و خشک است در آن خورد رجه دوم



وگویند در آخر درجه اول و گویند در سیوم  
کلف را نافع بود و روغن وی در  
مفاصل را سود دهد و بیستانی صرع را  
سود دهد و استسقا و بول و حیض براند  
و روغن وی جهت بادها که در اعضا  
و الی طفلی در بی حرکت آید در وی مالند  
و در طبیع آن نشاند زود حرکت کند  
و تخم وی هیچ باه بود و اگر آب وی بر  
گزندگی عقب ریخته در ساکن کند  
در حال وجون بر عضو سالم ریخته  
لذع و وجع بیند و وجون بعصاره وی  
سعوط کنند صلاح آورد و خند قوی  
خناق آورد و درد حلق و مد او را آن  
بکشیر و کاه و کاشنی کنند **حما القول**  
ستجارت است و ابو خلسا گویند و گفته شد

خاورس

**خاورس** حرار الصحر است و گفته شد  
**خامجنون** و سده است و گفته شود  
**خطه** کندم است بهترین آن بود که میان  
صلایه و لین بود و قریه باشد و میان سدخی  
و سفیدی بود و سیاه بد بود و طبیعت آن  
گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی چون  
گفته بر گزندگی سگ دیوانه نهند نافع  
بود و چون بخایند و بود ما میل نهند یکشاید  
و روغن وی قوی از ایل کند و بهترین  
غذاها بود است آنرا **خطه رومه** خطه روحی  
خند روس خوانند و خال او نیز گویند و گفته  
شود **حولس** با ذر و ج است و گفته شد  
**خوزنه** که سیخ است و گفته شود **خوب روی**  
الروص و نور خوانند و آن درختی است  
که بوست و عا زرد بود و کل وی گرم بود

در درجه سیوم و خشک بود در اول  
و ورق و عا صغیف ترا نکل و عا بود و صمغ  
و عا که هریا بود و تخم و عا لطیف ترا از صمغ و عا  
و انرا سرو خوانند و ورق و عا چون یا سرکه  
بر نقرس ضما که کنند سوخته و در نوره چون  
با سرکه بیا شامند صرع را نافع بود و تقطیر  
البول و متع آبستنی بکنند و شیخ الریس  
گوید لطیف است و بسیار گرم نیست  
و اسخنی گویند یک شقال از ورق و عا بعد  
از طهر یا سرکه نافع بود جهت آبستنی  
**حوم** و حبر نیز گویند و آن تره در عا  
است و گفته شد آرد کندم سفید  
بحر پخته بود **حوم** و در احمر است  
و گفته شود **حوم** و **حوم** آن هر دو اسم  
طرحون است و گفته شود **حوم**

لعمری

بهری گویند و بسیاری طرفین و گفته شود  
**حوم اسفندار** بستن آن از است و گفته شد  
**حیه** سار است و انواع آن بسیار است  
و آنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی  
بود که از گوشت افعی سازند و صفت و منفعت  
آن در مرکبات گفته شود **والله اعلم**  
**حی العالم** از و آن خوانند و معنی ابروت  
الحی ارا یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن  
نیفتد و همیشه سبز بود و دیش بهار نیز  
خوانند و بعضی گویند بستن آن از و است  
و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو خلافست  
آنچه محقق است نوعی از یا چین است  
که در تریاق بسیار باشد و دایم سبز بود  
و حی العالم دو نوع بود که در کوه و بزرگ



و در بسفوریدوس کویزسه نوعست یک  
نوع کوچک خوروی بود در جایها  
سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان  
و کا کوچک بود و یک شاخ پیش نبود  
و ورق آن بسیار پند بود و مقدار یک  
وجب بود و کل وی زرد بود و در قوه  
مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بسناغا  
بود و کوهی بود و قد و عا بد را ز عا یک کر بود  
و بسنبری آنکشت بود و بهترین وی  
بسنغا بود و طبیعت آن سرد است  
در سوم و خشکست در اول و هر دو نوع  
کوچک بزرگ نافع بود جهت در مهالرم  
و جگر و سینه کرم طلا کردن بر حیره و نله  
و ریشها بلبید و ورم کرم که در چشم پیدا  
میباشد و سوختگی آتش و نفوس نافع

ثو.

بوست درم از آن سده جگر و زهره را نافع بود  
و مسهل صفا بود و مبرد و جهت اسهال  
و ریش روده نافع بود جهت دیدان اگر  
یا شراب بیا نشا مندرم در ادیپوت آورد  
و قویس کویزج درم آب و عا با سکجین  
حله دم ساکن کند و صفا و قوه بدن بدهد  
و در بسفوریدوس کویزسه نوع بسبوم بقله  
حما بویه خوانند و بعضی طیلاقون خوانند  
واهل روم البیز کویز و این نوع میات  
سنگستانها روید و طبیعت وی کرم بود  
و مفرح جلد بود و چون بایه کهن بر  
خاریر ضا د کنند تخمیل فهد و حی العالم  
مضر بود بسبوز و مصلح و عا طین ارمنی  
بود **حفظ** حرق است و گفته شد  
والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب  
**باب**

**خانق المر** صاحب منها حج گویند خانق  
 النمر والذئب وحی نامند آنرا قاتل النمر والذئب  
 وان حشیشته ایست و در صفت قاتل  
 الذئب گویند و قوه آن همچون قوه خانق النمر  
 است وان ثمره ایست پس بدین تقدیر  
 ازین دو اسم و ماهیه آن یکی سهو باشد  
 انچه محقق است خانق النمر نباشد  
 که چون بلنگ و یوز و کرم و خوک و غیر آن  
 و غیر آن بخورد خانق شات بپزد و زات  
 سبب خانق النمر قاتل النمر خوانند که محصور  
 است بد بلنگ که ویرا زودتر میکشد و آن  
 نوعی از مازویون است تحقیق اگر چه  
 بعضی گویند اسقیل است و بعضی گویند  
 خربق سیاه است و این هر دو خلافست  
 و آنرا فوسطن گویند و طبیعت آن گرم و خشکست

در چهارم **خانق الذئب** قاتل الذئب هم  
 خوانند و در قوه مانند خانق النمر بود اما مخصوص  
 است بد بلنگ و آن تحقیق خربق سیاه  
 است و طبیعت آن گرم و خشکست  
 در آخر سیوم و چون بگویند و بر گوشت  
 خام افشانند و کرم بخورد **خانق الکلب**  
 قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل  
 میکند بلکه زیاده تر اما سگ را زودتر میکشد  
 و عا سم حیوانی نوزله و نبال داشته باشد  
 و آن از هند خیزد و آنرا در اقی خوانند و گفته  
 شد **خانق الملک** ساد او ران است و گفته  
 شود **خانق الاون** صاحب جامع گویند حیا  
 است و صاحب منها حج گویند نوعی از  
 مازویون است و آنکه گفته اند اسد الارض  
 مازویون است سهو کرده اند اسد الارض  
 حیا است و گفته شد و خام الا اسم مازویونست

و صاحب منها حج گویند  
 نوعی از مازویون است  
 و آنکه گفته اند اسد الارض  
 مازویون است سهو کرده اند اسد الارض  
 حیا است و گفته شد و خام الا اسم مازویونست



و بسبب اشتراك اسم سهو کرده اند و  
صاحب جامع گویند از قول بعضی از  
متأخران که اسد الارض خاما لاون  
مالس است که آن مازریون سیاه است  
بس بدین تقدیر قول صاحب شهاب  
معتبر بود و خاما لیون و کمالیون نیز خوانند  
**خامالون** معنی لوقس پیونانی سفید  
بود و بحرب تشخیص گویند و به بر روی ادا  
و در الف گفته شد تشخیص ایض و اسود  
**خامالون** اس ادا اسود است و آن خمالیون  
و کالیون نیز گویند و آن خائق النمر است  
و گفته شد **خامالا** پیونانی معنی آن  
زینون الارض و آن مازریون است و گفته  
شود انواع آن **خالیو پیون** و خالدرسون  
نیز گویند و آن دو نوع است گویند بر آن  
آن عوقب الصفر خوانند و کوچک آن

مایران

مایران و معنی خالیو سون دواء الخطافی  
بود و بدان سبب این اسم بوی آنها ده اند  
که برستونک چون بجه و می در آشیانه نایبنا  
شود مادر پرورد و شاخی مایران بیاورد  
و در آشیانه نهد بجه نایبنا بینا کرد فنبارک  
الله احسن الخالقین **خالاور** خطه  
روحی است و گفته شد و بسیار سی کاکل خوانند  
و در خندروس طبیعت و منفعت و می  
گفته شد **خاماییلن** یا یونج است و گفته  
شد **خامایطس** معنی آن پیونانی صوب  
الارض بود و آن کافیطوس است و گفته  
شد **خامادرون** معنی آن پیونانی بلوط  
الارض بود و آن کادیوس است و گفته  
شود **خاماقطی** معنی آن پیونانی بلوط  
الارض بود و آن کادیوس است و گفته شد

**خاما اعطی** معنی آن بیوانی خمان الارض  
 بود و آن خمان کوچکست و اقطی خمان  
 بزرگ و گفته شود **خار لمان** شیطان است  
 و گفته شود **خسه** بزراحت است  
 بشیرازی شفتلک خوانند و با صفتها فی  
 خالشی و به تریزی سوارون و تریکی هوا  
 شوه و نیکوترین آن سرخ خلوف زنگ  
 بود خرد شیرین و طبیعت آن گرم و تر بود  
 سری را سودمند بود و حصیه و اصحاب  
 سود او چون یا شپرویات بیاشامند  
 بدتر از فربه کند و لون آن نیکو بود **خازی**  
 بسیاری خرد گویند و بشیرازی نان کلاع  
 آن نوعی از ملکیده است و گویند سلوخیا  
 استانی است و ملکیده بری و نوعی از  
 سلوخیا بقلة الیهود خوانند و ملکیده گویند

خرد و ای که گویند و آن همان است که گفته شد **خاسه**

و آن

آن و ملکیده گویند و آن خطمی است و بری  
 لطیفتر و خشکتر از بیستانی بود و طبیعت  
 وی سرد و تر بود در اول گویند معتدلست  
 در گرمی و سردی و گویند تللیت در وی  
 هست و معتدل بود و فولس گویند گرم  
 و خشکست و این قوی دور است  
 و رقی وی بر کزندگی زیتون و محل ضما دکنند  
 نافع بود وقتی که خام بود و ورق بری نافع  
 بود با زیتون بر سوختگی آتش و حیره  
 و زناات جوت در طبع آن نشینند صلاية  
 رسم نرم گرداند و مقعد و ورق وی چون  
 با پنجه چوشتانند نافع بود جهت زهرها  
 و بر کزندگی ریشلا ضما دکردت نافع بود  
 و بول براند و ورق وی در ماهیل و ورمها  
 را بکشاید و ضاده پروت آورد و بدان محفنه



کردن کزنگی روده و مفعد و رحم را بیلو  
بود و بستانای معدو را بد بود و تخم وی  
خشونه سینه و شش و مثانه و ورعها  
مثانه و کرده و سرفه که از خشکی بود  
نافع بود و بول براند و ورق وی جوت  
بجایند صام یا ننگ ضما دکنند تا صور که  
در چشم بود پاک گرداند و کوشش بر وی اند  
و بر کزنگی عقرب ضما د کردن خاصه  
بازیت نافع بود و کل وی فرجه کرده  
را نرم دارد و مثانه را نافع بود و شکم براند و نوعی از  
خجاری بری بود که مسهل سره خام بود  
تا حدی که گاه باشد که خوت بیاید **خبر**  
بهترین آن بود که از کندی آفت نارسیده  
باک فیه صلب بود و نبات سپید و جوری  
دستخوار از شکم پیروت آید و تخم در وی زیاد

بود

بود و مولد ریاح و سده جگر و سنگ کرده  
بود و شکم بیند و نبات خشک را سیر ز غلیظ  
کند و خونی که از وی حاصل شود میل  
سیاهی داشته باشد ضد آن بود و نبات  
فطیر تخم در وی زیاده بود و نبات خشک  
که ن شکم بیند و نبات نرم خشک را چون  
باب نکند و نمک و بر قویا که ن ضما د  
کنند زایل کند و شکم نرم دارد و صاحب  
قولنج را سوخته دهد و غذا آنک دهد و بدنتوان  
انواع نانهها بود که از کندی نرم و جرب  
و حنک و بواسیر نولد کند و مصلح وی  
آدهان و حلاوات و البان بود و بهترین  
نات سپید بود و غذا بیشتر دهد و در بهضم  
شود بسبب آنکه تحمل و در گرمی مغزک  
بود و بدنتوان فیه کند و شکم بیند و سده پیدا

کیند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته  
باشد و با سفید یاج و طیاهمت شور خورند  
و بعد از وی جوار و کتدم وی سیات  
سید و خشک ریود و متوسط بود در کثرت  
غذا و قلت آن و سرعت هضم و طبی آن  
و نزدیک بسید بود و در بیشترین احوال  
شکم بیند و اصحاب کدر اسود دهد  
و معده قوی کرم و دیو هضم شود و مولد  
ریاح و نفخ بود و سبک و سنک کرده احراش  
کند و مصلح وی انجیل و اطریفل بود  
و بعد از آن ماء العسل خوردن و بحمام  
رفتن و خوابها در آن کردت مناسب  
ان فنی تر بود و دیو هضم شود و مزاجها  
خشک را سوخته و مصلح وی چیزها  
شیرین بود ان قطایف شکم بیند و مولد

خلط غلیظ بود و مصلح وی شیر می بود  
نات برنج بهترین آن بود که از برنج سفید  
خوب نرزد و طبیعت آن سرد و خشک  
بود غذا رود دهد و شکم بیند و دیو هضم  
شود و مصلح وی روغن بادام بود نان  
جو بهترین آن بود که از جو تازه فرید بود  
و طبیعت آن سرد و خشک بود شکم  
بیند و غذا اندک دهد و مدر و مصلح وی  
چیزها جرب بود **جز الفراب** اقوان  
است و گفته شد **جرب الفرب** لوف است  
و گفته شود **جرب الشام** بخور مریم است  
و گفته شد **جرب الحدید** بیاری می آهن  
گویند و بیش از عا رمه آهن و قوی تر از  
همه خبثها بود و از آن فنجوش خوانند  
و بهترین و مصلح اولی املس یا رها



کویک تنک بود که بروی خشوته بود  
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم  
مجفف بطویات بود و محلل و رمها  
گرم و سودمند بود جهت خشوته جفن  
و مقوی معده بود چون با شراب کهن  
یا شامند و خون بواسیر قطع کند و منع  
آبستنی یکنند و چون بخورد بر کینه بگشاید  
خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول  
یکنند و سمل را محکم دارد طلا کردن  
و چون بیا شامند جهت شیر که بسندان  
بسته بود سود دهد و مقدار آن کمی مستعمل  
بود و خبث الحیدر بقوه مانند زنجار بود  
و چون با سکنجبین یا شامند منع مضر  
دوای که کشنده بود مانند مازنیون یکنند  
و از خوردن و کاهمان عارض شود که

الحیدر

از

که از خوردن براده حیدر و علاج و کاهمان  
کنند که کسی که براده خورده باشد و او را آن  
بود که مدبر کنند صفت آن بکیزد خبث الحیدر  
و سخت کنند و در سرکه انگور یا خویسند  
چهارده شب از روز و بعد از آن خشک کنند  
و سخت کنند و باروغن یا دام بریان کنند پس  
از آن مسکن عمل کنند یا به از زیاده کند و ورم  
سیرز را تخمیل دهد و معده و جگر و سیرز تر  
و اعضا می که محتاج تخفیف بود و قیض  
و تقطیر البول و حرقت امعاء و مثانه بغایت  
نافع بود و در خبث الحیدر مدبر طریق  
کوچک بود و در غیر مدبر خوف بود  
**خبث الفضة** تفعل بقره بود بهرین  
آن بود که شب بزیگ تنک بود و قابض بود  
بغایت و در روی جادب و تخفیف بود جریب

وسعفه و ریختن را نافع بود و چون در سرم  
بود منع خون رفتن از اناصور و بواسیر بکنند  
**جبه الخاس** در قوه نزدیکست بخت الحارید  
و مس سوخته اما صعیفتر از مس سوخته  
بود **جبه الزمان** قوه وی مانند رصاص محقق  
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع  
بود جهت ریش چشم و بد آن اسفنداج  
رصاص بود **خترق** افسنتین است  
و گفته شد **ختم الملك** ختم الملك و خواتیم  
الملک گویند و آن طین محتوم است و گفته  
شود **خا البقر** قیل البقر است یا رسی سیرین  
کا گویند جویند و در همه آنها غلیظ نهند تخم  
کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند  
با سرکه خون رفتن از آن و مجروح زهرها  
را نافع بود چون بخوردند و گرم بریدن نهند

درها

و بهساکند تا خشک شود پس بر کوبند  
و دیگر پایه نهند چند نوبت و چون برای  
منقرضه نهند با خاکستر و زیت سوخته دهد  
و بر کزندگی زینور و نخل بغایت نافع  
بود و مستسقی را بدان طلا کردن سوخته  
دهد و بهترین و می آن بود که در فصل  
بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند  
و مستسقی بیاشامد بغایت نافع بود و اگر  
زین را بدان بخورد کنند زادن بروی اسات  
کردد و بچه مزده بیند از د و بچه زنده بکشد  
و در خواص این زهر آورده است که چون  
بر نالیل بیدند قلع کند **خدر** و عنبلونست  
و گفته شود **خناع الزمان** زرا بنج است و گفته  
شد **خرد اسفند** اسفند سفید است و گفته  
شد **خرد الحما** جوز چندم است و گفته  
شد **خرف** جلوز است و گفته شود



**خسوع** بیایسی بیدانجیو خوانند و بشیر ازما  
کنو بهترین آن محرم بود و طبیعت وی  
گرم و خشک بود در دم و گویند تراست  
واسخی گویند گرم و خشکست در سیوم مسهل  
بلغم بود و قوی بکشاید و فالج و لقوه را نافع  
بود و صاحب منہاج گویند شربتی از وی  
ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گویند  
شربتی با نخود حب بود و اعصاب را نافع  
بود و هر ضلالتی که بود جوت ضما دکنند  
یا پیا شا مند نرم کرد اندوسی حب از وی  
سفید کرده جوت سخت کنند و پیا شا مند  
منسهل بلغم و مره و رطوبت مای بود  
و قوی آورد و غنایان باز دیکند و ورق  
ویا کوفته با سوختی ضما دکنند برویها  
بلغسی و رویها گرم که در چشم بود سود

عهد

خراه بخت و خواه خام و قریب و درد مناصل  
جوت ضما دکنند بغایت نافع بود اما خوردن  
وی مضر بود بسینه و مصلح وی کثیر بود  
**خرطیج** زعرا گرم گویند و آن معا الارض  
است و حبر الارض نیز گویند و آن گرمی سوخ  
بود که در زمین نمناک باشد در شیب  
و طبیعت آن گرم و خشک بود خشکی  
ویا در درجه سیوم بود و جوت بگویند  
و بر جواحت اعصاب ضما دکنند و سه روز  
رها کنند بغایت سود مند بود و گویند بغایت  
سود دهد و سنگ نکرده بریزند اما مضر بود  
یا اعصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام  
بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام  
دارد خاصه جوت بشویند و خشک  
کنند و سخت کرده باروغن کنجد طلا کنند

**حدرع** عصاره است و گفته شود و صاحب  
 مفروضه گویند نوعی از حدرشک است که بویان  
 بر روی ما قصد خوانند **خرنوب طی** خرنوب  
 گویند و خرنوب الشوک قضم قریشی نیز گویند  
 بیاری که در خوانند و اهل اشام معرجه گویند  
 و معرجه بیوت و گفته شود **خرنوب شامی**  
 بیاری که در ویشی بر زکا که کاز و وفا  
 و آنچه خشک بود به تر از تر بود و طبیعت  
 و عا قابض بود و سرد و خشک خشکی  
 و عا در دوم بود و گویند که منبت در اول  
 شکم بیند و با وجود بیشتر و معده را نکند  
 و اگر در بول کند خاصه چون با عقید عنب  
 بروده باشند و جالینوس گویند چون تر بود  
 شکم ترم کند و معده را بد بود و هضم نشود  
 و چون خشک بود شکم بیند و بول

براند

بر اندکیکن و بر هضم شود و مقید است و مقبل  
 از و جیح درم و اریب سوس گویند سود مند  
 بود جهت اسهال با فراط و قذرة اینک بدهند  
 و استعمال آنک از احلاط بلغمی فاسد اما مجفف  
 اعصاب بود و مصلح آن لعاب به دانه  
 و نیات بود و صاحب منهاج گویند مانند  
 ضروری کم کنند و گویند مصلح وی ماء العسل  
 بود و جلاب و بزی خرنوب مار و کوس سوراخ  
 بود و زیت آن که گویند طرائیش و گویند قرظ بود  
 بوزن آن **خرنوب هندی** خیار جنبه است  
 و گفته شد **خرنوب بهتری** وی استانی  
 بود تا نه فرقه سرخ رنگ و چون بگویند  
 زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است  
 در چهارم و از خواص وی آنست  
 که چون در عصب را نکند از زنده بحاله خود  
 بماند و محو شد و چون گویند و بود مع دارند  
 عطسه آورده و چون بر تفرس ضما کنند

حدرع سبط است و گویند  
 خرنوب طی خرد و گویند  
 سبط است و گفته شود  
**فصل ۱۰**



نافع بود و پرداها لشعلاب هببها سیبیل  
خاصه بروی و برورد سبز و هر دردی  
مزمن که باشد جوت خواهند که جذب  
آن اربع بق بدت یکند بظاهر بدت ضهاد  
کردن سوزدهند و مولف کپیذ اگر کسی  
قویا داشته باشد که بهیچ چیز زیایل نکرد  
بیکر در خردل کوفته و وقتی که از حساب  
پرون آمده باشد و اگر که با سب یا ره بر آن کشت  
مجد و بر قویا بمالد چند آنک بخون الوده  
کود بعد از آن خردل کوفته بر آن بمالد  
زرد آب بسپار از وی روانه شود و صحت  
یابند اگر کسی در درد دندان دایمی داشته  
که بی ورم بود جوت سخی کنند و بر دندان  
نهند عجایب بیند و جوت بر برص طالاکند  
سوزدهند و ضهاد کردند جهت زحمت  
لیث عیس بقیابیت نافع بود و در دارهها  
چشم جهت شبکوری سوزدهند خاصه

بحون

جوت بکوند و در آب بیزند با عمل در چشم  
کشد و یاه را زیاد کند و تنها کهن زیایل کند  
و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود  
و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود  
و ترک از لقی خوانند و همد معطر باشند  
و درد سر او زرد و مضر بود بدماغ و مصلح  
وی آن بود که با بادام و سرکه بیزند و باید  
که در خوردن نمک هندی با وی اضاف  
کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح  
وی صندل و کافور و کلاب بود و بد آن  
دو وزن آن حب الرشاد و گویند و وزن  
آن تخم شلغم **خردل بری** لسان است  
و گفته شود **خردل فارسی** نوعی از خردل است  
که از اسفند سفید خوانند و خردل سفید  
گویند و گفته شد در الف **خردل**

خبر و ج خوانند و آن خبازی است و گفته  
شد **خرقی** بزبان اهل دمشق **خرول**  
فارسی است و گفته شد **خرقی اسف**  
پنجی است که پوست وی مستعمل است  
و به پنج کبریاوند و لیا هفت بلسان الحبل مانند  
و در رازی ساق وی چهار انگشت و محرف  
بود و بطعم از خرق سیاه تلخ تر بود و از بیخ  
وی ریشهها بسیار رسته باشد مانند  
اسارون و نوعی هست که آن ریشه ندارد  
و امسلس بود و بغایت صلب بود و بهترین  
آن بود که سفید بود و زرد متفتت شود و لعاب  
داشته باشد و در حال غریب آنرا یکروز بعد از آن  
بگرد سخت و طبیعت آن گرم و خشک است در  
دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سودمند  
بود و منقعی بلغم و اخلاط سرد بود و چون

رنگ

زنب نخود بر کبریا حیف براند و بجه بکشد  
و در شیافات جهت دفع ناریکی چشم مستعمل  
کنند و شناسای چشم بیقراری و اولی آن بود  
که یک رطل از وی باز کنند و در رسد رطل  
آب یاران بخوبی بشوید سه روز بعد از آن  
بیزریت نادر و در آنک به نام و صافی کنند و خرق  
ببندارند و در رطل غسل مصغی بر سر  
آن آب کنند و بچوشانند و کف آن بگیرند  
و بقوام آورند و در شبی از وی سحلقه بود  
بآب گرم و زیت سالم بود و امین و اگر سختی کرده  
بوی آن در ماغ رسد معطس باشد و سوزند  
ببند کند و اگر سختی کرده بیاشامند خطر بود  
و تشنج و کزاز ببند کند و قی آورد بقوه و خناق  
بازدید کند و افراط در آن بکشد و مقدار  
مستعمل از وی پنج نوس بود و کسی که بر



خورده باشد از وی چون مرغ خورد ببرد و صاحب  
تقویم گوید مصطلح وی دوغ تازه و جلید بود  
و صاحب منهج ایچ گوید مصطلح وی مصطلکی  
بود و مدوا که کسی که خربق خورده باشد بیزق  
مرغ کنند و بویها خوشی و کسی که آن بیاشامد  
نشاید که معده وی خالی بود و از خواص وی  
آنست که چون با سویقی و عسل بسز شد  
و موش بخورد ببرد و وی سم کلاب و خنازیر  
بود و یک وی جوز الفی بود یا ماهی پر مرج  
**حرق سود حرقه** وی زیاد از حراره ایمن  
بود و ورق وی بوقه خیار مانند اما شکفته  
تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود  
و کل وی سفید بود اندک بسرخ زرد  
و تخم وی مانند خشکدان بود و تخم وی سیاه  
بود و پنبهها دانسته و بر کوه بود و بوست

سخ وی مستعمل بود و وی در زنبقها خشک  
روید و چون ویران شکنی از آن دروت وی چون  
عباری پروت آید و به نژین آن بود که میان  
فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود و آن دروت  
گره ججوف بود و لون پروت وی سیاه بود  
مانند سحر و دروت نه و بسیار گره و بن وی  
اندک ریش دارد یک دانسته باشد و آنرا خاک  
دکخ خوانند و رجل الراعی خوانند و مال سود بون  
و مالینوس نیز خوانند و طبیعت وی گرم  
و خشکست در سیوم گوشت **مژده** بخورند  
و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و وسواس  
و مالینولیا و جرب و در داروها چشم کردن  
نافع بود و قوه با صر و بدهد و اگر در نزدیک دخت  
آنکور بر وی بفرایند که از آن آنکور نینهند مسهل  
بود و دفع سودا کنند از جیب بدن و مسهل

و مسهل صغیر و بلغم نیز بود و صغیر غلیظ مسهقرع  
کنند زیاده از سقمونیا و در علتها مرمین که  
محتاج بداروی مسهل بود مانند مایه  
و صداع و شقیقه نافع بود و شریقی از  
و عایم درم تا نیم مثقال مافوخ و صغیر  
و ادویهها ملطف کرم که معده را نیکو بود  
و بعضی در سنگین خویسپا تند بعد از آن  
خواب نیز دریا بزرگ و مرق آن بیاشامند  
مسهل بلغم و صغیر و سودا بود اما مضر بود  
بود بکرده و اسهال بسیار کند و باشد که خناق  
آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند  
و مصلح وی در استعمال کردن دو قوا و کثیرا  
و فطره سالیون و صغیر بود و بدک و عایم وزن  
آن کندش و نیم وزن آن ماه بزرگ  
**خردل سفید** خردل سفید فارسی است و گفته

شد

شد **خردمهرج** دغلی است و گفته شود  
**خردالدنگ** و **الدجاج** سرکین خروس و سرع بود  
مجموع سرکیتها مسخن و محقق بود  
و مصلح قویخ بود چون با شراب یا با سرکه  
بیا شامند و تریاق فطر خاتق بود با عسل  
و چون بیا شامند بوزن یک مثقال  
با سنگین قی بلغم آورد و سرکین خروس  
چون سخی کنند و بزرگندک ساک دیوانه  
نهند سوزد دهد **خردالفار** سرکین موش  
کرم بود داء الثعلب را طلال کردن نافع بود  
خاصه با سرکه و با کندر و شراب اسناک اشامیدن  
کرده بریزند و شیاف وی کوفه کراشکم براند  
و در چشم کشیدن سفیدک یرد و مژه بر ویاند  
و رطوبه قزیه باک کند **خرد الصفادع** طلب است  
و گفته شود **حدر** بطیخ است و گفته شد



**خرما** بنا نیست بشکل سنبل الطیب  
اما لون وی سبزی میاید بود و بیخ آن مانند  
سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند و در  
طبیعت و خاصه تردیست بسنبل و در  
طعم وی ازک حلاوت بود **حده**  
بقلة الحبقا است و گفته شد **خرماس**  
سرمای حوزاست و گفته شود **حرکوس**  
لسان الحمل است و گفته شود **خرطال**  
قرطمان گویند و هر طمان گفته شود  
**حروع** تر عشار است و گفته شود  
بنومه است و گفته شد **خرمان** خندبیبستان  
است و گفته شد **خرف** لطیفترین  
خرفها خرف سرطان بحر می بود و طبیعت  
خرف سرد و خشک بود و جلاد هنده  
خاصه خرف تنور و خرف سرطان خشک

سوزن

جوت سخت کرده با میخندان تخم تریزه کوفته  
بر بهق و کف و نش بهند زایل کند  
و موه می که از آن بسازند جراحتها زود  
بصلاح آرد و جرب و قزحها و نفوس  
و یا سرکه قویا و جرب و حله و سعه  
و حصص را نافع بود و خرف عصار  
صیمی دندان را جلاد هذ و خرف مضر بود  
با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بنفشه  
بود و مقدار مستعمل از وی دو درم  
بود **خرامی** خیرجی است بشیرازی  
روانه گویند طبیعت آن گرم و لطیف بود  
و مسخن دماغ سرد بود جوت بیاشامند  
سود المزاج را نافع بود و سیرت را سود دهد  
و مسخن رحم بود و مجفف رطوبات آن  
و جوت زیت بخورد بر کپرد آب است کرد و **خشف**



جواب است و گفته شد **خس** بسیار سیاه  
گویند و بستانی بود بهترین و کما بستانی  
بود تازه بهین و رقیط طبیعت آن سرد و تر  
بود در سیوم و گویند در دوم حراره معده  
را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی  
که از وی متولد شود نیکوتر بود از بقول دیگر  
و میل بسرخ داشته باشد و جهت آب  
کردش نافع بود آنچه ناشسته باشد در وی  
نفخ کمتر بود و آنچه شسته بود نفاخید در  
وی زیاد بود و اگر در شراب آن تنقل  
کنند مستی کمتر کند و وی از زده صم شود  
و تشنگی بکشاند و با سرکه اشتهای طعام باز  
دید کند و یقازا نافع بود و در صها کرم  
و حمره و یخوابی خواه خام و خواه بخته  
نافع بود و قطع سیلان منی و در وجشم که  
از کرمی بلند و تخم وی قطع اخلام و شهوة

جماع

جماع بلند و کما هو بر تخم این وی در قوه  
مانند لبن خشک است سیاه بود و نیم درم از  
لبن بر کما مسهل کیوسنی مانعی بود و کوزله  
عقرب و رتیلانیکو بود و کما هو بسیار خوردن  
مضعف چشم بود و تا یکی آورد و مصلح  
آن هلیله مر یا بود و قیصر بود ماه را و مصلح  
وی کرفس و نعناع بود **حسن الحما** سنجار است  
و هو قیوس و ابو خلسا و در الف گفته شد  
**حسد ادب** خولجان است و گفته شود  
**حسن سفید** بستانی بود بهترین وی  
تازه بود فربه طبیعت وی سرد و تر بود  
در دوم و گویند در سیوم و عیسی کوی سرد  
و خشکست در دوم سوف کرم و نوله  
سینه و رطوبات معده و نقت الدم و مایها  
نوله از سر و فایز نافع بود و با غسل منی زیاد



کند و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود  
و حبه وی شکم بندد و آب و عا شکم براند  
و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح  
وی غسل بود یا قند و صابون تقویم گوید  
بسیار از وی موغنی شش بود و مصلح  
آن مصطکی و سلیمان بود و پوست وی  
از دانه منوم تر بود چون ضماد کنند بریشانی  
بخوابی را نافع بود **خشخاش** صابون تقویم گوید  
بر وی و استانی بود و صابون متهاج گوید  
بر وی **مصری** بود به تربت و عا فربه نازک  
بود و طبیعت آن سرد و خشک است در  
پسوم و گویند در چهارم و گویند تر است  
در چهارم کل وی بر ریشها حسم مولسی  
زایل کند و خشخاش سیاه چون بگویند  
خرد و با شراب بیا شامند اسهال و سیالات

طویات

طویات مزمن که از دم آید نافع بود و اگر  
با آب بریشانی ضماد کنند بخوابی برود  
و جهت حرارت جگر نیکی بود و مقدار  
مستعمل از وی نیم درم بود و دبستقوریدوس  
گویند خاکستر آن یا روغن کل و سرکه جرب  
را نافع بود و جوت با سرکه بر صدغین طلا  
کنند در سرکه از کرمی بود و از حرارت  
اقتاب سوز دهد و وی منوم و مخدر  
و مضر بود بسر و شش و مصلح وی تخم زانیا نه  
بود و گویند روغن زیتق و ترکیب **خشخاش** نوعی  
سفن از و دس خوانند و سخن آن خشخاش  
ردی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند  
که چون رید سعد بود و بعضی از قلب  
خواست و نبات وی او در قباوی و ثروعی  
مجموع سفید بود و خم وی تسهل بلغم

بود و در قوه و طبیعت نزدیک به خنلهنگ  
 بود **خشخاش قرمز** خشخاش بحر خوانند  
 و غلاف آن مانند شاخ کاه بود بین سبب  
 و برامقن خوانند و نبات وی در کنار  
 دریاها روید بر نقرس طلالردن با شیر  
 نافع بود و مع وی چون بچوشانند آب  
 تا نیمه باز آید و طبیعت آن بیاض است نافع بود  
 جهت علت چکر که از خلط غلیظ بود  
**حکام بحر** خشخاش مقرن است و گفته  
 شد **خشخاشین** عسل خشک است که از  
 کوهسار فارس خیزد از حدود کازرون  
 و در میان حص و طبیعت وی گرم و خشک  
 بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل  
 بود و نیم وزن آن کز آنکین و گویند یک  
 وزن و نیم عسل بود **خساک** مقل است  
 و گفته

بدل وی

و گفته شود **خساک** اردی بود که بحاله  
 از وی نگرفته باشند **حب الثوبید**  
 سلسارون است و گفته شود **حصیه**  
 بهترین آن خایه خروس بود قریه وینکی  
 ویدی **حصیه** بحسب حیوان بود  
 و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند  
 سرد و خشک بود و غذای نیکو دهد  
 حاصله از حیوانی پر بود و مصلح آن انجدان  
 و موع کوهی و نمک و سعت بود  
**خص الثعلب** بهترین وی شیرین قریه بود  
 که از وی بوی سنی آید و طبیعت وی گرم  
 و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک  
 بود و غذای نیکو دهد حاصله از حیوانی  
 پر بود و مصلح آن انجدان و موع کوهی و نمک



و سعت بود **خصی الکلب** بهترین و عا شیرین  
 قره بود که از وی بوی منی آید و طبیعت  
 وی گرم و تر بود در اول تشنج و قند و قالج  
 و شهوه جماع را نافع بود و اعطای تمام آورد  
 و قایم مقام سفتن بود خاصه با شراب  
 و مقدار شیرین از وی یک مثقال  
 نادر و مثقال بود و صاحب منهاج و صاحب  
 تقویم گویند تری است و این بيطار در  
 جامع آورده است که آن محی است و بول  
 صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن  
 آن بوزن است و بوزن آن تخم زیره و صاحب  
 تقویم گویند فم معده را موافق بود و مصحح  
 آن عصاره کلبان الحبل و بنکوه بود  
**خصی مرس** پختیست مانند خصی الثعلب  
 و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلوسا

بود بشکل اما در ازی مایل بود و آن رومی  
 بر قوف رومی بود و یکی قره بود و یکی لاغر  
 و گویند نوع بزرگ چون مرد خورد فرزند  
 ترینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد  
 فرزند مادی پیدا آورد و طبیعت وی گرم و تر  
 بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود  
 بود و محال و در مهابلیغی بود و ریشها  
 بلید خوردند و قلاع و فلد و ناصور نافع بود  
 و گویند چون تر بخورد بیه را زیاده کند و چون  
 خشک بخورد قطع شهوة میکند و اگر  
 نوع کوچک بخورد منع آن کند بخلاف  
 بیدیکر و وعده مسخن شش و سینه بود  
 و مصحح آن صبح غری و خشکاش سیاه  
 بود **خصی مرس** جلهوست و گفته شد  
 و پیوانی اسور سطس خوانند **خصی الحاحل**

**کوی المجل** خایه کوساله جون خشک کنند  
و کوبند و بیاشامند تعویض تمام آورد **حصی الال**  
خایه کوی خشک کرده با شراب یا شامند  
کزندگی افعی را نافع بود **حصه الحی چند**  
است و گفته شد **حصف** خربوزه نارسیده  
بود و بیش پرازی هوکی که کوبند **خضلان**  
درخت مقل است و کوبند مقل سنگی  
است و گفته شود **خطی** بهترین  
و عی سبز کوی بود که کل و عی سفید  
بود و آنچه استتانی بود بود از اول خوانند  
و بر عی را بنج المرح و سوا عی السا و کل و عی را  
کثیر المنفعة کوبند و طبیعت آن سرد و تر  
بود و کوبند گرم بود با اعتدال و در عی نلیبت  
بود و انصاج و ارجا و تحلیل بر بهق با سکه

طلا

طلا کردن و در آفتاب نشستن نافع بود  
و در عی اظام نرم کرد اند و ختا زیرو و بیلات  
و درم بستن که از کوی بود و درم سقعد  
و درم سفاصل با بیه مرغالی و عرق  
النسا و رعشه نافع بود خامه جون  
با شراب بخند باشند و دیسفوریدوس  
کوبند محب اعضاء متکسر بود و مغوی  
آن و سه درم از عی قویخ را نافع بود جون  
بیاشامند و خون حیض قویخ آورد و بول  
بر اند و جهة اخلاط سوداوی بغایت  
منید بود و صداع بشقیقه را نافع بود  
و با ارد جو و عسل بر ذات الخبز خماد  
کردن و ورق و عی با آن کوی زیت بر کزندگی  
جانوران و سوختگی آتش خماد کردن  
نافع بود و جهت سرفه گرم با بکرم



لعاب این گرفتن و یا قندشامیذت نافع  
بود و در ضادات ذات الجنب و ریه بوست  
سخ و عیابک بیزید مفاصل و اعضاء صلب  
نرم کرد اند و بوزق و عی سروریش شستن  
نیکو بود و پاک کرد اند و تخم و عی بجزوی  
و لاد استخوان حرماد و جزویا سرکه ورم  
قضیب را نافع بود و مولف کوید سخ خطمی  
کوهی جهه نفوس کرم با کلاب ضما در لرون  
سفید بود و جهه سرفه صفراوی النبات  
سفوف ساختن یا بحلاب کرم خوردن  
و اسحق کوید مرضست بشش و مصحح آن  
عسل باشد و کفته شود و بدل آن کوید  
خجاری و کوید خطمی سفید و نیلوفر  
است **حطری** و سمه است و کفته  
شود **حظامه** بیاری برینتولک

خوانند

خوانند و طبیعت دماغ و خاکستر و عی  
روفس کوید سرد و خشک باشد اشغال  
زیان دارد و مصحح آن عود هندی  
و قزقل بود و دیس و رید و س کوید  
جون بکیزند بجه نخستین و عی وقتی که  
ماه در افروغ بود و شکم و عی بشکافند  
دوسنک باره در شکم و عی بوذ یکی زنگ  
و یکی مختلف از هوا زنگی چون در بوست  
کوساله بندند یا بوست کوسفند کوهی پاکاو  
کوهی پیش از آنکه خاک بروی نشیند  
و بریاز و عی مصروع بندند یا بر کردن و عی  
صرع از وی زایل شود و خوردن و عی  
روشنای چشم پفراید و خاکستر و عی با صره  
را قوه دهد و دماغ و عی با عسل در چشم  
کشیدت در ابتدا نزول آب سوزمند بود

و چشم وی سخت کرده بروغن زیتق و برف  
مالیدن نزدیک نفاس نافع بود و این  
زهر در خواص آورده است که چون بپزند  
سرد و برستون یکی نوبی که ماده بسوزند  
و در شراب اندازند هر کس که آن شراب  
بخورد مست نشود و خون وی جوی  
خورد زین دهند چنانکه نداند شهوه وی  
زیایل گردد و شیخ الیس کوید سر کین  
وی در چشم کشیدن سفیدی ببرد  
و ارسطاطالیس کوید زهره برستون  
چون بدان سعوط کنند موی سر و بیش  
که سفید شده باشد سیاه گرداند و دندان  
نیز هم سیاه کند پس چون خواهند سعوط  
کردن دهن بر از شیپ تازه کنند تا دندان  
سیاه بگرداند و دندان نیز هم سیاه کند

یس

پس چون خواهند چنانکه هنگام سفید شود  
**خطبان** حطان است و گفته شد  
**خفاش** و طوطا خوانند بسیار سی شب بره  
کوبند و بشیراتی موش کوبند و بشیرت  
کوبند چون بکشند و بر او بزهار کوزگان  
پیش از بادغ طلا کنند منع رستن موی  
بکند و چون در روغن کبچر بخوشاند آن  
روغن عرق النسا را نافع بود و مرق آن  
شکم براند و خاکسزوی روشناسی چشم  
زیاده کند و این زهر در خواص آورده  
که چون سر وی در ظرف مسین یا آهنی  
یا روغن زیتق بیزد چنانکه مهر اشود  
و روغن آن بر نقرس مالند و فالج قدم  
و رعشه و ورم اجساد و ریونافه بود و زهره  
وی در فرج زنی مالند که دشوار زاید در



حال بزاید و اگر دماغ وی در شیب ای  
مانند یاه را برانگیزد و اگر طبع آن بر سوراخ  
قضیب چکاند بول براند و صاحب فالج  
را مفید بود در آن نشستن و دماغ وی  
در چشم کشیدن سفیدکی زیاده از چشم  
را بل کند و با آب بیا از نزل آب را منع  
کند و اگر سر وی در برج کبوتر بنهان کنند  
هر چند کبوتر که بود از آنجا برود و الفت نگیرد  
و اگر در سوراخ موش نهند هم موشان  
بگریزند **حج** خوردل یکی است  
و دلستان گفته شود **خلال ما موی**  
ادخراست و گفته شد **خلاف** بیاری  
پیدا گویند و خلاف بلخی بهرام است و گفته  
شد و خلاف نوعی از صفصاف است  
و صمغ وی از ورق پرویت آید و بهترین

بدر

پیدا آن بود که در کنار چشمها رسند باشد  
و طبیعت وی سرد و خشک بود اثر  
ورق وی هر دو قابض باشند چنانکه بایزند  
و در وی تخفیفی بود و خاکستر وی در غایت  
تخفیف بود و صمغ ورق وی بغایت جلا  
دهنده بود و خاکستر وی با سرکه تالیل  
و نمک را نافع بود و آب ورق وی جهت  
ماده که از گوش کشوده بود نافع باشد و اثر  
وی بر ضربی که بر حلقه زده باشند نهادن  
نیکی بود و قطع خون رفتن کند و صمغ وی  
جهت ضعف بصر سودمند بود و آب  
وی جهت سده جلز نافع بود و بر قات و مغزله  
مستعمل از آب وی بیست درم بود  
و اسحق گوید مضرست یسرا سیف و مصلح  
وی کلاب بود **خلای** قند است پوناغی  
و گفته شود **خل** بیاری سرکه بود

ووی مرکب است از دو جوهر مختلف  
کرم و سرد و سردی و وی غالب بود از  
از گرمی و بهترین وی خمری بود طبیعت  
وی سرد و خشک بود در رسوم و گویند  
سرد است در اول و خشکست در رسوم  
معه کرم را نیکو بود و اشنتها باز دیگر کند  
و قطع خون رفتن از هر عضوله باشد بکند  
جون بیاشامند یا عضویدان بشویند و جوت  
بر سرد نهند در سرد نافع بود و صفراوی  
مزاج را نافع بود و بزات مضمضه کردن  
دنلاترا حکم دارد خامه یا شب یا فی  
و ریشها که بدن باشد از حسه و نمله و حرب  
ترو سوختگی آتش و قویا و بواسیر و داحس  
جون با بعضی ادویه موافق بر این زحمتها  
استعمال کنند نافع بود و ریشها بلید خورنده  
و جوت بغم ناشسته بدن ترکند و باروغن

ک

کل بر سرد نهند در سرکه از حرارت آفتاب  
بود زایل کند و بخار وی استسقا را تخلیل دهد  
و کرانی گوش و کرم آن پروت آورد و طبیعت  
زایل کند و بر کزندک جانوران کرم کرده وقتی  
که بدن سرد گشته باشد و اگر بدن کرم بود  
سرکه سرد بر آن موضع نهند دفع مضرة  
ادویه کشنده خاصه مضرف ایون و شوکران  
و خاتق الترو و شیر که بسته بود با ناک  
اشامیدن نافع بود و غرغره بدان قطع سیلان  
فضول از حلق بکند و خنثی و لهاه را  
سود دارد و علق که در حلق جسفیده  
بود پروت آورد و ملطف اخلاط غلیظ  
بود و تشنگی بنشانند و درد دندان کرم  
و سرد را سود دهد و سرکه از آن کور بخش  
گیرند کزندک سگ دیوانه را نافع بود



اما سیرکه مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار  
وی بصرا ضعیف کند و عصب را زیان  
دارد و ادمان بر آن با سنسقا انجا مدو چون  
با آب و قند مزوج کنند مضر تر وی کمتر  
بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن  
بادام و بید بود **حل العنصل** بسیار سی سرکه  
عنصل خوانند نافع بود عرف النساء و تنگی  
نفس و ربور با شتاد و در دم از وی  
بیا شامند و در گوش جگانه کراخ گوش  
پرد و زبان مضطرب کردن بن دندان  
محکم دارد و کند هفت زایل کند خاصه  
که با شتاد آشا میزند او از صافی کند  
و در دمعه را نیکو بود و مصروع را سود  
دهد و کسی که مریه سودا بر وی غلبه کرده  
کرده باشد و سنگ شانه برین بر او اختناق

م

رحم و صلابه سبز و در دگر کین و درد سر  
و عصب زایل کند و از درد دم ابتدا کنند  
تا بیست دم هر روز قندی می افزاید صنعت  
آن بستنند استقیل استفید باک و بکار در  
جوبی باره کنند و در ریسمان کتان کشند  
و چهل روز در سایه بیا و نیز بعد از آن  
یکین از وی در هشت من سرکه انگوری  
اندازد و شصت روز در آفتاب بنهند در  
تایسنان از اول سرطان تا آخر آسد و بعضی  
یکین عنصل دریا نژده من با سانه من  
سرکه کنند و در آفتاب بنهند و بعضی یک هفتند  
در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب  
بود قوه وی غالب بود **خلال** سیاه است  
بلغه وادی القرب و بلغه الحمل مدینه مدعی  
خوانند و وی چون سبز بود در اندرون

طلعه ووی صالح تر از بلخ بود و آنجا رسیده  
بود مسهل بود و آنجا نارسیده همسک  
بود **خسار** بسیار است موش که خورد خوانند  
و بشیر را که یک شفت برک و آن جا نوبست  
کود و در شیب زمین باشد و گویند که بر است  
و ع نبات و اشجار خوردند و در شیب بیاز و کتیا  
بیشتر بود و بطلب بوی بیاز و کتیا اند  
سوراخ پروت آید که خواهد نده که ویرا بکینند  
بیاز و کتیا بر در سوراخ وی بنهند پروت  
آید و وی از جهله سموم قتاله است  
این و هر گویند خوف که در گوش وی بود  
خنازیر طاق بود و اگر سروی بسوزند  
و با قلم طار سخن کنند بر کسی که پنی کنده  
بود در پنی دم کند پنی ببرد و بر صاحب  
تب ربع است نافع بود و مهر اریس گویند

صمغ

دماغ وی چون بر وزن کلی بگذارند و بر برص  
و بهق و هر چیزی که از بدن پروت آید  
بمانند زایل کند **خسار** جلتان خوانند  
و خوف و آن حیست نزدیک بگرفته  
و در یزد و نواحی کرمان و کونیا و ولایت  
لرستان بسیار خوردند و نبات بنزد و میخان  
تتها مانند عدس و یا قلابزند و خوردند  
و در بهار جوت تر بود میخان باخته  
خوردند اما در آورد و نبات آن که خوانند  
و بشیر را می شود و این مؤلف گویند که  
هر کس که ادمان خوردن آن کند لذت برد  
و آنرا خورد خوانند و طبیعت آن سرد و خشکست  
غذا لذت دهد و خوف بد از وی حاصل  
شود و مولد سود بود و اعصاب را مضر بود  
و بغایت نفاخ بود و طبع وی با غسل



خلطهای پارانما براند و حیض بیاورد  
و محلل و ملین فضول سینه و کافور و فربه  
کنند میانه کرسنه و نوعی هست که اروی  
بیرکت بود و آنرا بسله خوانند و آن نوع  
برای بود **خ** ماء العین است  
و ملام و راح و مل و صبا و طلا و عقار  
و قهوه و قرقف و ریح و نیند بسیار سی  
شراب گویند و بشیراری سلی خوانند  
بهترین آن بود که قوام آن معتدل  
بود و لوت آن زرد بود و خوشبوها بود  
بی آنکه ادویه در وی بکنند و متوسط  
بود میان نوعی و کهنکی و آنرا ریجانی  
خوانند طبیعت و کرم و خشک  
بود در دم اما انچه سیاه بود غلیظ بود  
و دشوار هضم شود لیکن گوشت زیاده

کند

و انچه سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد  
و محوری را موافق بود و در رابول کند  
و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط  
بود میان سیاه و سفید و قوی و میانه  
بود در هر دو حالت اما انچه شیرین بود  
غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند  
اما مثانه و کرده را موافق بود و انچه در  
وی قبضی بود در وی ادرا را بول زیاده  
بود و مصدع و مسکر بود و انچه عفص  
بود شکم بیند و در وی موافقت اتصال  
غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد بکند  
و انچه لین بود مضره وی با اعصاب  
کمتر بود و در آن کمتر کند و انچه کهن بود  
مضر بود با اعصاب و حواس اما لینی طعم  
بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق

وسفید بول براند اما صدع بود و اگر بسیار  
خورد مضرب بود بعوده و آنچه تازه بود از آن بپزد  
بود و در شخوار هضم و بول براند و بیست  
آن بود که گفته شد در اول نافع بود جهت  
شهوة کلی و در مد بلغمی و عشق و زهرها  
و هضم را نیکو کرد اند چون بکند تشنگی  
ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر  
و اگر با فرط کنند مضرب عقل بود و سبب بر وضعف  
جگر ضعیف و مبطل یاه بود و شهوه غذا  
یرد و نسیان آورد و عشته و ربع و بخور  
و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سگته  
و مرگ مفاجاة آورد و تبها و اگر بناشتا  
خورد بعد از بخور و کاهها سخت  
خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداوای  
و بی فصد یا بقی بود و اگر خواهند که مستنی

کنز

کنز کند در آب غوره یا تخم کرب تنقل کند  
با انار مر و سیب مر و کاه و حمار خورند طلع  
و نیلوفر بویند و اگر محروم از مزاج بود تنقل  
به انار مر و سیب کنند و غذا کمتر خورد و یا باده  
قندی خورد و نیلوفر بپزند و غذا پیشتر از  
شراب خوردن آتش غوره و سماق و انار دانه  
خورد و دفع مضرت و عا بشراب اترج  
یا ریاس کنند **خبر** تری و خشکی  
و عا بقدر نمک بود در قلت و کثرت  
تازه و عا گرم بود در دوم و کهن و عا  
گرم و خشک بود در سیوم و در عا قوی  
متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی  
و عا جهت حموضة بود و گرمی جهت  
عفونت و گرمی طبیعی از جهت آله نمک  
دارد و در عا جلا بود و جذب ماده بلغمی



بکند از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود  
بود و منضج همه درمها خاصه دماییل  
جوت با آنک ضما دکنند و جوت معتدل  
بود و در آب خریسانند و بعد از آن دو  
ساعت صافی کنند و آنکی طباسیر و طسوج  
زعفران و دانه کی قدر مقدار سی درم  
از آن آب حل کرده بیا شامند سسکین  
ضما دکنند و تشنگی بنشاند و جوت خیر  
در آب کنند و دانه کی و نیم وزن آن روغن  
بنفشه با آن بیا میزند و بدان غرغره کنند  
نافع بود جهت ورم اندرون حلق و جوت  
در آب حل کنند و از آن حساسی سازند  
و قطره چند سرکه بدان چکانند و بیا شامند  
قطع اسهال بکند **خمل** سوربجان است  
و گفته شود **خمان** دو نوع است بزرگ

کوچک

و حمان کوچک پیونانی حامما اقطی گویند  
و بطسده برقه و گفته شد در آب ما در  
صفت ثمر آن که انرا بل خوانند هم گفته شد  
و حمان بزرگ سیوف گویند و گفته شود  
و قوه هر دو محض بود و در مل و محلل  
تخلیلی معتدل و قوه خاما اقطی مبرد بود  
و مسهل بسبب رطوبتی مایه که در وی  
هست لیکن معده را بد بود و ورق آن  
جوت بزند مانند ترها دشتی مسهل بلغم  
بود و اگر کسی را قوی زده باشد اصل وی  
با شراب بیا شامند نافع بود و اگر زن در بطبع  
آن تشنید صلاحه لعم نرم کرد اند و ثمر وی  
با شراب همین عمل کند و جوت بر موی  
سیاه کند و کوزه کسک، دیوانه و ورق  
وی نافع بود با بیبه بر نفوس ضما دکردن

**خمیر محم است و گفته شد خمسه اولی**

نخکشت است و گفته شد و دو خمسه  
اوراق هم گفته شود **نماهان** صندک جدیدی  
کویند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن  
دو نوعست نو و ماده از آن نریغایت صلب  
بود و تیره رنگ چون باب بسایند محک  
آن زرد بود مانند زنج و آنچه صلب بود  
اما صلبی آن بغایت پیوه و جوهر آن  
باک بود اگر باب بسایند محک آن چون  
زنج بود سرخی بغایت و طبیعت هر دو  
سرد بود و آن نوعی از آهن است بیارسی  
خامین کویند و محکوک و عا پیر مرغ  
بر حیره طلا کردن نافع بود و هر دو نوع  
این خاصیت دهد و ورهها دموی  
و صفراوی خاصه ماده که تپید و تسکین

ماده بود

**در وی زیاد بود آن محک نوع نو خند پیل**

نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت تلخ بود  
و از بعضی خوانند و ورق و عا همین  
سیل لیکن قدری کوچکتر بود و بروی  
صغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار یا قلابی  
و قوه وی مانند کاشنی بستانی بود اما  
بسیب تلخی وی که زیاده است بخفیف  
در وی زیاده بود و صمغ وی چون زن بخود  
بر کبر حوض براند و نبات وی با عسل  
و نظرون بهتق زانافع بود و صمغ وی موی  
زیاده که در چشم بود زایل کند و با شراب  
گردک افغی را سود دهد و آب وی با شراب  
بخته شکم بیند و صمغ وی با آب کاشنی  
یا سیل که در چشم بود زایل کند و درم  
از وی با خمر کویند افغی و نافع بود و آب



ورق و عا بر بنواسی بر ط لا کردن نافع بود **خندری**  
خالاون کویند و آن حنطه روی است  
بیاری کاکل کویند و طبیعت آن گرم و تر  
بود و زنج غذا عا سرد تر از غذا عا کتدم بود  
و کتد اما غذا عا نیکو بود و اما برنج غذا نیکو تر  
دهد و طبیعت بندد و معد و آتیکو بود و چون  
با سرکه بزند و بر جوب تر ضما د کنند قلع کند  
**خم** بر واق خوانند و بزبان بر عا  
تقلیل و ورق و عا مانند ورق کنند  
شامی بود و ساق و عا املس بود و نیازن  
م خوانند و بر سر و عا بر کلی سفید بود  
و عا در آن بود و کرد شکل بطریقه یخ  
نیوف و حریف بود و گفته شد در اصل  
الختی و طبیعت آن گرم و خشک است  
و کویند سرد و تر و دیسقوزید و کوبند

محرز

حرن بیاشا مند بول و حض بر اند و دو  
درم از عا با شراب درد بهلویها و سرفه  
را نافع بود و خاکستر عا و عا برداء الثعلب  
موی بر ویاند و اگر عا و عا بادرد عا شراب  
بجویشانند و بود ملها و ریشها بلید و در مها  
بستان و خصیبه ضما د کنند نافع بود و با سوپ  
در آتند و در مها گرم ضما د کردن سود دهد  
و اگر تر و عا و کل و عا پاشا مند نافع بود کز عا  
عقرب را و شکم بر اند و یخ و عا بر قو با ط لا کردن  
زیل کند و اگر با زیت بجوشانند و در کوش  
مخالف حکا نند درد دندان ساکن کند و ساق  
و عا بر برید و با سرکه و زیت بر قاتر نافع بود  
و استسقا را نیز هم و بسیار و عا مرار و کز  
و مصلح و عا آب تر هندی بود یا غوره  
**نفسا** بشیرازی عا حوزک نس کن

خوانند که بازینت بچوشانند و در گوش جکانند  
در دساکن کند و در خواص این رهرو آورده  
است که خنفسا چون در شیب کل کند  
مردم شود و در حوت در شیب سرکین  
کنند زنده شود و اگر سرها خنفسا در برج  
کبوتر نهند میات کبوتران اجتماع پیدا کرد  
و منتفر نشوند و بشریف گوید وی  
باره کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبه  
در چشم کشند قوه با صره بدهد و اگر بازینت  
جوشانیده در چشم و گوش جکانند و بدان  
ادمان کنند که اگر که نویذ زایل کند و اگر  
در پواسیر مالد نیکی بود و اگر ویرانیم گرفته  
برگزید که عقب نهند درد زایل کند  
**خوب جان** بهترین وی آن بود که سرخ  
زک و وسطی و کم کرده و آن پخی است که باز

از

از وی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت  
بچه کردن و آنرا در خانه یا زیانند و وی از زمین  
یونات خیزد و زمینت یونات آب برآمده است  
کس آنرا نیا بداند در خانه با آنرا بکنند و بشنید  
و باره باره بپزند تا آنرا خسرو دار و خوانند  
و بترک انرا قوه غایت خواسد و طبیعت  
و حکا کرم و خشکست در دوقوم و گویند در  
سببوم معده را نیکی بود و درد قویخ و درد  
کرده و باده زیاده کند و بوی دهان خوش  
کردار و عرف الناس را نافع بود و بول بندد  
جوت او سردی کرده و مثانه بود و پاذاها  
و بلغمی مزاج و رطوبتی که در معده بود  
نشف کند و تحریک منی کند و هیجان  
آن و صاحب جامع گوید بیلدیم از وی  
گوفند بوسرجهایی یکی شیرک و افشانند



و بیاشامند یا شنا در قوه باه بغات و از  
خواص وی آنست که در هر دیک و کاسه  
که بود ملس کرد آن تگرچه وجهه معده  
و جگر سرد بغال نیست و قوه اعضا باطله  
بدهد و گویند مضر است بحجاب سینه  
و مصلح وی صندل و طپاشین بود و بک  
وی آفره و قزقل بود **جولان** حضم  
است و گفته شد **خوخ** بسیار شی شفا بود  
گویند بهترین آن بود که استخوان سهل  
از وی جدا شود و وی زود تر هضم شود  
و آن نوع را الوخوانند و از معده زود تر بگذرد  
و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت  
جسقیه بود غلیظ و در هضم بود و طبیعت  
آن سرد و تر است در آخر درجه دوم  
و گویند در آخر درجه اوله ملیح بود و در

وی

وی قبضی بود آنچه بخته بود میان بود  
معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود  
قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی  
زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانند  
و طبع وی بیاشامند قطع سیلان فضول  
از معده و شکم بکنند ما خشک وی دیر  
هضم شود و آنچه تر بود و رسیده اشتها  
طعام باز دید کند و گرم مزاج را به زیاده کند  
و تنهائ محرقه را سوخت دارد و حرارت  
بشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی  
جود فساد زرد الو بود و لایذ ترازی بود  
اما غداء و عا غلیظ ترا غداء وی بود و رطوبه  
وی زود متعفن شود و مولد یغم بود و اولی  
آن بود که بعد از خوردن وی تخمیل میرا  
خورد یا غسل یا شرب آب و ورق و بهار



وکی کومها واجب القرع را بکشد خوج اقرع  
کوبند ساذج هندی است و گفته شود  
**خوج بلقی** فاقله است و کوبند هیل بواسط  
که آن فاقله کوچک است و گفته شد  
**خوج سارشان** ادم الاخرین است و گفته شود  
**خوج مرچ** سم الحبار است بشیراری خزه  
کوبند و بیاری خزه و آن دقلی است  
و گفته شود **خوص** ورق مقل است  
و محل و نارکل و امثال آن **خواتم الملك والمک**  
طین مخنوم است و گفته شود **خیشخج**  
جب القطن است و گفته شد **خیار**  
قت خوانند ویش برزی خیار بالک  
و صاحب مناج کویذ لطیفتر از خیارزه  
بود و سرد تر و در وی اندک قیضی بود  
و اسحق بن عمارت کویذ سرد و تر و ثقیلتر

و غلیظتر

و غلیظتر از خیارزه بود و طبیعت وی سرد  
و تر بود در دوم سوخته بود جهت تنه  
مخرد و بول براند و تشنگی بنشانند و مبرد  
احتشاح و رکی بود و آب وی سی شقال  
تا جهل و بیخ شقال باده درم سکر سلیمانی  
سهل مراد صفر بود و از خوردن وی  
خلطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک  
بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی آب  
وی بود و موافق جگر و معده گرم بود و غافقی  
کویذ آب وی لطیفتر از آب خیارزه بود  
اما جرم خیار دریهضم شود و لغایت سرد  
بود و خوردن وی تشنگی آورد و در  
معده و خاصره و مصلح وی غسل بود  
یا میوینا اما آنچه بسرکه پرورد لغایت  
سرد بود حرارت بنشانند اما در معده



دربیان ز اولی که بعد از طعامها غلیظ  
بخوردند **خیار شنبدر** بسیار سی و هندی  
خیار جنبه خوانند و وی هندی و کابلی  
و مصری بود بهترین وی هندی بود  
که سنبل و سیاه رنگ بود رسیده و قلوبس  
وی بواق بود و پوست وی رقیق بود  
و بهترین آن بود که در هر زمان که خواهند  
مستعمل کردن در لحظه از قلم پیرون  
پیرون آورند و طبیعت وی مغذک بود  
در حرارت نوز و کویند گرمست و کویند سرد  
است محال و ملین بود جهت ورمها  
گرم نافع بود که در احشا اخاصه در  
حلق بود و چون بدان غرغره کنند  
یا آب کشینند و لعاب بزرقطونا خنق  
را نافع بود غرغره کردن و طال کردن بر نفیس

و درمها

خیار شنبدر  
که نامش  
در کتب

و درمها صلب و مفصل را سوخته دهند  
و در در حکم را و یا تر هندی مسهل صفر بود  
و یا نرید مسهل بلغم و رطوبت و یا آب  
کاشنی یا آب غیب الثعلب بر فانی نافع  
بود و اسهال وی فی نحت و اذینت  
بود تا بعدی که اگر زن استن بخورد هیچ  
زیان ندهد بلکه مصلح و عا بود و زادن  
بر وی سهل شود و سره محترفه و بلغم  
براند و شکم نرم کند و سینه و قویج بکشاید  
و شربخی از قلوبس وی از بخ درم با باخچه درم  
بود و اسهال وی بقوه جاذبه بود و کویند  
بلوجه و هر کس که امعاوی ضعیف بود  
و اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن  
یا دام خویسانند یا بر سوسرست ریزند  
و اسحق کویند مصرست بسقل و مصلح وی



آب عناب بود ویدل وی صاحب منهاج  
گوید نیم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن  
میویزی دانه و قدری **زرد خیری**  
اتوا عست یک نوع خیری سیاه است  
و آنرا خیری خطای گویند و یک نوع  
بنفش است و آنرا خیری میزدی خوانند  
و هفت رنگ گویند و یک نوع سفید است  
و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن  
خرام است و گفته شد و یک نوع زرد  
است و بهترین آن زرد رنگ بود  
که بیارسی خیری شیرازی و در بعد  
و موصل آنرا عصیفره خوانند و طبیعت  
و یک گرم بود و گویند گرم و خشک بود  
در اول و گویند در دوم کل وی جوت  
خشک بود قوه وی زیاده بود از تر و طبع

وی

وی حیض براند و ورم رحم را نیکو بود و بچه  
مردم و منیسمه پروت آورده در آن نشستن  
و آشامیدن مفید و بچه بود بسبب حراری  
که در وی هست و قوه تخم وی و کل کلیات  
بود و در وشفال از تخم وی آشامیدن  
حیض براند و طبع وی بتر که در در در آن  
سوز دهد و کل وی در موم زود غش شفاف  
و انکشتنا از نافع بود و با عسل قلاع را بکند  
و خیری خطای طبیعت وی معتدل بود  
و سوز مند بود جفته با دی که در سرب  
و بعبیر از نوع زرد و سرخ که منفعت  
آن گفته شد که در طب مستعمل است  
و منفعت آن بسیار است اما در انواع  
دیگر خیری جز آن منفعتی که مشهور  
بود نیست که آنرا با کلیم **خسیروج**



**حورج** خبازی است بیارسی خود  
گویند و قدیم الملک نیز گویند و در خبازی  
گفته **خیر** هیل است و هال بوا  
نیز گویند بهترین آن نازه قریه نیز بوی  
بود و رازی گویند در قوه مانند قنقل بود  
و لطیف تر از قنقله بزرگ بود و طبیعت  
وی گرم و خشک بود در سهوم معده  
و جگر سرد را نیکی بود و این ما سویه گویند  
معده را از جلاط بلغمی پاک کند و اشتها  
طعام باز دیند و دردها سرد خاصه  
که در دماغ بود نافع بود و قوه نسویدند  
و اریب سوس گویند حمة بهنگ که همد  
بدت بود نیکی بود چون یک جزو از وی  
و یک جزو کندش و یک جزو نیز بزم  
گفت و بیخته یا غسل بسز شد و طبلال کند

بوا

نهم

و گویند

و گویند مضر بود با حشا محروری و مصلح  
آن شیر تخم حرقه و سلنجین بود و ویرا  
بهندی الاغی خوانند **چیزان بلدی**  
آس بری است و گفته شد و در الف  
و در میم هم گفته شود و السلام  
**باد**  
**داج و بزر** حب الراسن است  
و گفته شد **داج ابرو** داج افرونگ نیز  
گویند بیشیری از آن حرکت خوانند و آن کوه  
کیلویه که از ولایت فارس است خیزد  
و در هیچ موضع دیگر نبوذ و طبیعت  
وی گرمست و معتدل بود در ترکی و خشکی  
متی بفرایند و شهوة جماع بر آنکیزد **دانی**  
حییت مانند جویار یکتر و در آن تر و بطعم



تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشکست  
در دوم و گویند سرد است و یوحنا گویند  
گرم است در اول و خشکست تا در دم  
بهترین وی سرخ رنگ بود کوهی  
خوشت بوی تازه و وی قابض بود نبید  
خرمای را از رسمی نگاه دارد و میباید  
صلابت بود و شکم بیند و در دم مقعد  
را سود دهد و استرخا آن در طبیعت آن  
نشستن و در دم از وی گویند و در  
جرب کند و سفوف سازند بواسیر را نافع  
بود و دفع زهرها بکنند و با غسل لعق کردن  
گرمها بزرگ و کوچک بکشد و بسیار  
خوردن وی کشنده بود و مد او را وی  
بخی و اسهال و ششپوزانه و چیزها جرب  
بود و صاحب تقویم گویند سرد و آرد

و بواسیر

و بواسیر و در او مصحح آن خبیثه بپوشد  
بود یا هلیله بپزند و یک وی در تحلیل  
صلابت چهار دانگ وزن آن با دم  
و نیم وزن آن ابهل الاذکر و را بستن  
نشاید که ابهل بدهند **ماذی دومی**  
هوفا ریقون است و کفته شود

**مار شیشان** در اول خوانند و بزبان بر وی  
اروی و لفظی دیگر اسلا یوس و آن  
در خنی ستر خانالست و در پوست  
وی حرافتی و در کل وی حلی و در  
جرب وی غفوصتی بود و بعضی گویند  
بج سنبلی هندی است و گویند جرب  
سنبلی روحی است و این خلافت

انجی محقق است پوست اما بپزد قرفه وی  
بود بشکل اما بستن جلی از وی



سنتبر بود و سرختر مانند خوت و بهائیت  
آن بود که گران وزن بود و آنچه بسرخ  
زند خون بوسنتش با رنگی بلون خوت  
بود و جوش بود و سبز بود و دوطعم  
و عا انک تلخی باشد و نوعی از دار شیشگان  
بود که املس بود و با مان و بغات تلخ بود  
و سفید رنگ بود و بوی داشتند باشد  
و طبیعت وی گرمست در اول و خشکت  
در دوم و گویند سرد است محلل ریاچ  
بود و مصلح عفونته و قطع خون بکند  
و شکم بید خوت طبع وی بیاشامند  
و استرخاء عصب بغایه نافع بود  
و در ادویه فرجه بجه بیند از ذوعسر  
القولی را بشکو بود و رطوبات غلیظ  
نشک کثر و مقدار استعمال از وی

یکدرم

یکدرم بود و در دم و سود مند بود نفع معده  
را و باروغن خیر کرم در لوش کنند  
و با سرکه در دندان ساکن کند و جالیوسین  
گویند عفونات و ترالات و وسواس سودا و عا  
را نافع بود و اسحق گویند مضرست بجرم  
و اصلاح وی بد و فوکنند و صاحب تقویم  
گویند بحجف اعصاب بود و مصلح وی  
صمغ عربی و کثیر بود و بک وی بد یعورس  
گویند در استرخاء عصب بوزن آن  
اسارت و خهار دانک آن زراوند  
و نیم وزن آن در روغ بود **دار فلفل**  
حالیوس گویند بهار فلفل سفید است  
و گویند درخت وی غیر درخت فلفل  
است تحقیقی به ترتیب وی آتس  
که سنتبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت



وی کرم و خشکست در سیوم و کوند  
خشکست در دوم و کوند تراست  
در اول محلل بود و مرضهای سرد  
زایل کند و چون در میان جگر بر بیان  
کند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند  
و هضم طعام بکند و قوه معده بدهد و یام زیاد  
کند و قام مقام زنجبیل بود و سفوریدوس  
کوینله عرب السانقرس و فالج را نافع  
بود و قولس کویند قوت بشت بدهد  
و شهوه را زیاد کند از روم اخس کویند  
زهرها کشنده و گزندگی افعی و صرع را مفید  
و مقدر است عمل از وی نیم درم بود  
و مضر بود بسر و مصلح وی صندل و کلاب  
بود و یکه آن بوزن آن قافل **دار صیفی**  
به نرین وی سیالانی بود خوشبوی

سج

سرخ رنگ نیز طعم که در طعم وی شیرینی  
بود و طبیعت وی کرم و خشکست  
در سیوم و کوند در دوم و روغن وی  
کرم بود و دار صی در غایت لطافت بود  
و مصلح عفونت و خوردن وی و محل  
کردن از یکی چشم زایل کند مفرح قلب  
بود و در وی تریاقیت هست و چون  
با مصطکی پیزند و آب آن بیاشا مند  
فواق زایل کند و دار صینی به طوطا نام آورد  
و رعشه را نافع بود و زهرها گزندگی و بر  
گزندگی عقرب با انجیر ضما د کوند و یا سرکه  
بوقیابا و با غسل بر کف مفید بود و سرفه  
کهن را و در د کرده و عسرا لیل را نیکو  
بود و اول آن بود که کوفته یا شراب بپوشند



وقص سازند و در سایه خشک کند قوه  
و زنی آن ماه بجزده سال بماند و بقراط  
گوید قوه آنها از نگاه دارد چند ایک  
در حیوة باشد و ذهن را نیز کند و جالینوس  
گوید صغره و دماغ را از فضول بزداید  
کند و نسیان ببرد و در نسیفوریدوس  
گوید چشم را روشن کند و حیض براند  
و سرگردش را نافع بود و مسام را فوّه  
دهد و همه نشها را نافع بود و مقدار  
مستعمل از وی یک درم بود و گویند  
مضر بود بسرو و مصلح خبیثه بیفتشه  
بود و بیل وی بوست سلجخه بوزن  
آن و نیمه وزن آن کبابه **دارماک**  
تویغی از حر است و گفته شود در میم

وی

داربینان

**داربینان** بقم است و گفته شد  
**دارروی** سولات است و گفته شود  
**دوی** افسوس خوانند و آن حیست  
شکل زرشک و دانه مورد و عطارات  
شیراز ویرامیورج عسلی گویند چون  
بشکند عسلی پنج بغایت حسفند  
در اندرون وی بود و بهترین وی تازه  
املس بود که لون اندرون وی کراخی بود  
و لون پیرون وی سیاه که بسوخی زرد  
و طبیعت وی گرم و خشک است در  
سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی  
فضلی بود غیر نضیح و اسحق گویند گرم و تر  
بود و مجمل و ملیت و چون بارینج بر ناخن  
تپاه شده شهند و برورمهها سرد و شرابی  
بلغنی ضما کردن و بارینج و موم مساوی



بروم بن گوش نهادن و مجموع ورمها  
و بالکند برایشها و کهن و با بوره بر سر برن  
نهند بگذرانند و باغرم و عرف النساء و نفوس  
را نافع بود و جوت نیم درم از وی مستعمل  
کنند و فروریوس گوید محلول اخلاط فاسد  
بود که در ورین جمع شده باشد اما مضر بود  
بقلب و ان خوردن وی فراق در شکم پیدا  
شود و مغص آورد و دوار و اولی آن بود  
که باب و غسل قی کنند و سلنجبین پاشانند  
و گویند مصلح وی بالنکو و کازبان بود و بزرگ  
وی نیم وزن وی عاف قرحا و در تخلیل ورمها  
صلب چهار دانگ وزن آن جوز السرو  
و نیم وزن آن ابهیل **دب** بیاری  
دوشاب خمی گویند بهترین آن  
بصری بود که از اسیلان خوانند و آن

آتش

آتش ندیده باشد و آنچه از طب فارسی گیرند  
دوشاب و طبیعت آن گرم و تر بود کف  
زیل کند جوت با قسط و نیک بدان بمالند و طبع  
گرم دارد و غنای هدلیین خلطی غلیظ و خونی  
علازوی متولد شود و مصلح وی با دام و خشخاش  
بود و بعد از آن سلنجبین شاده مامر کا هو  
زید **دب** قرع است و گفته شود  
**داب** سیست بر است و گفته شود  
**دیو دار** دیو دار و د پیدار گویند و گفته شود  
**دجاج** بیاری ماکیان گویند و مرغ خانگی  
گویند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی  
دماغ را زیاده کند و عقل بفراید و دماغ وی  
جوت با شراب بیاشانند منع خونی که از  
حجب دماغ رواند بود و او از صافی کنند  
و کزند که جانوران ببلند نافع بود و جوت

بکند



بشکافتد و گرم بر موضع کزیدک جا توران  
 نهند و زمان زمان بد کنند سود دارد  
 و منع شرب آن سم بکند و مرغ غذا ناقهان  
 بود و نشانی که ادمان خوردن و می کنند  
 خلا و ندری است و کله و اولی آن بود که بعد  
 از تپاول و کج میبخت بخورد و در معده  
 منی زیاد کند و در معده را بفرارد و شریف  
 گوید چون جو مرغ فریده با مسکه بزنند چند گانه  
 بخت شود و کسی را که سرفه خشک بود  
 و خون بدهند تا بیل و اگر مرغ بخسارانه  
 فریده کنند و از ده روز بعد از آن بکشند  
 و بیه و می پیرون آورند و محذوم در اعضا  
 مالذنا قح بود و چون مرقه مرغ فریده  
 بیه در آب یا شامند کسی را که لون و می  
 زرد بود و سبب آن معلوم نباشد هفت روز

یلت

یک مرغ بانان جواری بخورد لون و می  
 حال صحت روز **دو** و وقت گوید فاضلترین  
 مرغ بر می بود بعد از و می خورد و سما  
 بس جمل و در لاج و طیب و ج و سفین و فرح  
 الحام و ورشان و فواخیت و طبیعت  
 آن گرم و خشکست **دجبر** لویا اسکا  
 و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم  
 و گویند در سیوم و گویند در سیوم و گویند  
 گرمست شکم بیند و بول بر آید و غذا اندک  
 دهد و اگر بیش تر از آن بزند خشکی و می کمتر  
 شود و غذا بسیار دهد لیکن سده و سنه  
 کرده بیند کند و مصلح و می قند بود و سویق  
 و می قطع قی و اسهال که از صفر بود بکند  
 و اسحق گوید مضر است بیشترش و مصلح  
 و می مصطکی بود و شایب و گویند

و بیشتر از این است  
 و بیشتر از این است  
 و بیشتر از این است



آن برنج است **دخان** بسیار سی و دو گویند  
مجنوع و خانها محفف بود و دروی  
اندک بقیته تاریک بود و بقیه نرین دکانها  
دخان قطران بود پس زفت پس میعه  
پس مر بعد از آن کند و دخان کند و در  
ادویهها جهت ورم چشم استعمال کنند  
که دروی قرچه بود آن قرچه را پاک  
کند و گوشت بر وی اندود و کلها نیز استعمال  
کنند جهت منع موی زیاد که در چشم  
میروید و دخان بطن نافع بود جهت رطوبتی  
که در چشم بود بی آنکه رمد بود و دخان  
قواری گرم بود و قطع سبیل بلند و روشنای  
پیدا **در ارج** گوشت وی معتدل  
تر از گوشت قیج بود و فاخته و فاضله و لطیفتر  
و خشک تر از گوشت ملاح بود و حراره

کمز

کمتر منی را زیاد کند و شکم بیند و دماغ  
و فهم را زیاد کند و مصلح باقهاست بود  
و در ارج را بشیر را زکی کبک که خوانند  
**در اس** و ذرا قن نیز گویند بلغه اهل  
شام حوح است و گفته شود انشا الله  
**در دی الخمر** بهترین و یکا در دی شارب  
کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک  
بود محلل اورام بود و کف و نشو و اثرهای  
که مانند عدس بود بر وی پیدا شود چون  
پس آیند و یا اشنان خلط کنند و هر روز وی را  
بندان بشویند و بر پاک کرد اند و جلا دهد  
**در دی الخمل** در دی سرکه چون خشک  
کنند و سوزند مانند زبد البحر بادریگی کواری  
نوکنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی  
وی آن بود که سفید گردد و بسود مانند



نوتیا سوخته و وی محرف و معفن بود  
 و مسخن و محفف کوشن زیاده که در  
 ریشها بود بخورد و با لیتنج بر سفیدی  
 ناخست طلا کنند زایل کند و با روغن  
 مططکی و ریختن کربروی مالند و یکشب  
 رها کنند و بر آسرخ گردانند و آنچه شسته  
 بود آنرا در مامیل و ریشها آن یزد و تا یکی  
 چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد  
 تازه بر شکم و معده ضما دکنند محکم گرداند  
 و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند  
 و برودم بستان ضما کردن نافع بود  
**دو بیج** صاحب مزاج گوید دو نوع است  
 فارسی و روسی و بهترین آن روسی بود  
 و آنرا در بیخ عقرب گویند زبهر آنک بشکل  
 عقرب بود و صاحب جامع گوید در

کوهستان

کوهستان سام و اندلس بسیار باشد طبیعت  
 وی گرم و خشکست در سیوم و عیسی گویند  
 گرم و خشکست در دوم با ذها را بشکند  
 و کزندگی جانوران زهر دار و در دهم که آن  
 سردی بود و خفقتان که از سردی یزد  
 و با ذها غلیظ که در معده و امعاء و رحم بود  
 و کزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و تقویة  
 دل زهره و مغز بود و نریاق همه زهرها  
 و اولی آن با شراب سیب مزوج کنند  
 تا سخنة وی کمتر شود و وجهه خفقتان  
 با کافور خلط کنند و این زهر در خواص  
 آورده که جوف قطعه از وی در آن درون  
 خانه بیا ویزند طاعون در آنجا بنود و اگر سوراخ  
 کنند و در بسیاری بوی بندند و از میان هر دو  
 ران زیت حامله بیا ویزند فرزند بر نگاه دارند

از همه آفتی و زاییدن سهل کند و سفین  
اندلسی گویند مسخت دل و معده و جگر بود و هضم  
طعام بکند و مالخولیا معای را نافع بود بحلل  
مع و لطیف غلط اخلاط و مقدار مستعمل  
از وی یک دریم بود و اسحق گویند دو دریم  
و سه گویند مضر بود بسرمه مصحح آن را زیاده  
و قند بود و رازی گویند یک وی در دفع مضره  
بادها که در رحم بود و بیلا شود عاقره چا بود  
و گویند یک وی و دو وزن وی سورنجان  
بود **در روغن** از جمله مخدرات بود  
و نبات وی درخت زیتون مانند لیکن  
از یک که گوناگون بود و ورق وی بزرگ  
ورق زیتون بود اما در آن تر بود و تنگ تر  
و بغایت خشن بود و کل وی سفید بود  
و تخم وی مقدار کسسه کوچک بود بغایت

صلب

صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی  
در رازی یک کز بود و پیتری آنکشت  
و در کوهها روید و طبیعت وی مانند بزنج  
و افح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود اگر  
زیاده خورد کشتند بود و غشیان سخت  
و فواق و مغص آورد و اسهال خون و عشی  
و مسبت و کشتند بود از چهار روز تا هفت روز  
مدا و آن بقی کنند تا معده پاک شود و همان  
معالجه که در خوردن بزنج گفته شد  
**دره ارم** شجره البق خوانند بسیار سی درخت  
بشده و شب پرازی سفیدار و بسر قندی  
کل کشم و در صعدان کنج و در اندلس  
شجره السم و در بخارا لامشکر و غرب نوعی  
اروست و صفت غرب گفته شود اما ورق  
در در وی قبض و جلا می و بوست



و کا قابض تر و سرد تر از ورق بود و طبع  
اصل وی چون بر استخوان شکسته طول  
کند سوخته چون پوست سبزی  
یک مثقال باب سرد یا شامند یا بشراب  
مسهل لخم بود و ورق وی چون سحقی  
کند و با سرکه بر جرب ریش شده مالند  
نافع بود و پیچ وی چون بر آتش نهند  
و سوز در طبعی که از وی بیرون آید  
در گوش جکاند که از زنجوری دراز  
حادث شده بود زایل کند و عصاره وی  
چون در گوش جکاند نیم گرم ورم گوش  
را نافع بود و با عسل در چشم کشیدن  
تا یکی بیرون و مسیح گوید و کا سرد  
و خشک بود در درجه اول **د**  
ثر العلیق است و گفته شود **دربطاب**

ورق

دود مطا رب نیز گویند و معنی آن بلوطی بود  
ما سرخس بلوط و آن چیزیست که بر درخت  
بلوط کهن پیچیده می شود مانند سرخس  
اما کوچکتر بود و در وی حلاوتی بود یا آنرا  
نیز می و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی  
و زری و تلخی عقیص بود و قابض بود و مغض  
و در غایت حراره بود چون گوید باخ بخان  
و بر موی ضما کنند مویرا بستند و فایح و لغوه  
را سوخته دهند **در باب** دستبویه است  
و گفته شود **دما** کوبند و عضد است  
و گویند نوعی از لبلب است و این صحیح تر است  
و هر دو گفته شود **دستبویه** اهل شام  
شام خوانند و بسیار سی دستبویه آن نوعی  
از بطیخ کوچگ است بویزدت و کا وادمان  
بران نوذت دماغ را گرم کند و سردی

بکشاید و باذی که در وی بود بشکند  
و کوشش و عی بطی الهضم بود و بویید  
و عی سوخته بود و اگر خشک کرده بدان  
روی بشویند پاک کند و جلاد هند **دقلی**  
چین است و آن دو نوع بود بر عی و نهر عی  
و هر دو نوع را سم الحمار خوانند بسیار سی خزه  
ویشتر از عی خزه بهترین و عی سیر  
بر رگ و رقب بود و بغایت تلخ باشد و کل عی  
مانند گل سرخ بود بزک و ثمر وی صلب  
بود و طبیعت و عی گرم و خشک بود در  
سیعوم و گویند خشکی و عی در دوم بود  
و گویند در اول و بغایت محلل بود الرطیب  
و عی در خانه بیفشاند قتل بر اغیش  
و ارضه بکند و عی محلل و رمها صلب  
بود و حله و جرب و در دشت و زانو

ضاد

ضاد کردن خاصه جوت و رقب و عی خننه  
بر آن نهند و آب و رقب و عی جرب و حله  
را نیکو بود و جوت با شراب و سذاب  
بجوشانند و بیاشامند نافع بود جهه  
کژدک جانوران زهر دار و مقدار مستعمل  
از وی نیم درم بود و مفصل را نافع بود  
و ورق و عی سم حیوانات بود از آدمی طبع  
و خولستر و سگ و غیره و آنچه ضعیف  
بود از حیوانات مثل برومیش و اگر دقلی  
در آب خوسا سرد و آب بایشان دهند  
کشنده بود و از ک از وی کرب آورده سخت  
و باخ در شکم پیدا کند و عی که دقلی در وی  
رسته باشد زید بود و قفاح و عی بغایت  
معطش بود و ورق و عی خشک کرده سوخته  
بر ریشها افشانند خشک گردانند و مد و عی



کسی که دغلی خورده باشد یا شهاب جریب  
و حصیها و لعاب یزق طونا و روغن گل و کثیرا  
و ثمر شهر مرغی مفید بود **دقظا مانول**  
مشکل طرا مشیع است و گفته شود **دقظا الکندر**  
در صفت کندر گفته شود **دلب** بیاری  
صنار گویند و بیاری جزار و بوست و جوز  
و عا بغایت خشک بود در درجه اول  
سرد بود و جویب وی سرد و تر بود و ورق  
وی چون تر بود یا شراب یزید و بر چشم ضما  
ضما آب رفتن از چشم باز دارد و در مفا  
بلغی و در مفا بلغی و در مفا بلغی  
کرم که در زانو بود سوخته و کوفته اگر  
بر ریشها ترافتند خشک گردانند  
و سوختگی آتش و ثمر وی چون تر بود یا شراب  
بیا شامندر کندک جاتویان را سوخته دهند

بجوز

و چون بایه بر سوختگی آتش نهند نافع بود  
و عا رله بر ورق وی نشسته باشد بغایت  
مضر بود بخواس و شش و آواز و بایله شیر  
ناره از وی آن بخورد و صاحب تقویم گویند  
مصالح آن عود بود یا قرفه دار صینی و جوز و عا  
بایه بر کندک جاتویان ضما کردن نافع بود  
و بوست وی سوخته جلایی تمام دهند  
تا حدی که برص را شفا دهد و چون ورق  
و ثمر بخور کنند در خانه خنفسا بگریزد **دلبوت**  
نوعی از سوسن بر وی است و آن معروفست  
بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بر وی  
نهادند آنکه ورق آن مانند سیف است  
و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر  
و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک کوبود  
و کل وی سرخ رنگ بود و پراستراغایون

خوانند و بعضی ماخا و بون و کسینقیون نیز  
گویند و اصل وی مانند و پیا از کوجک بود  
بود زیرا یکدیگر آنکه درست بود و لاغر بود و بالای  
فریه و در وی قوه جاذبه بود و ملطف و محلل  
بود و در بغداد آن بیخ را با فوج خوانند و زنان  
بغداد **جبهه** فریه مستعمل کنند و جبهه  
جلاروی آن بشویند بغایت لوز آنیکو گرداند  
و در بغداد بسیار بود و بیخ بالایی وی چون  
زن بخورد براند و با شراب شهوة جماع  
بر آنکی بود و بیخ تنبلی وی چون زنان بیاشامند  
قطع شهوة ایشان بکند و اگر خشک کنند  
بیخ وی و هر روز یکدم با ماء الفسل بیاشامند  
بولیش و خشک گرداند **دلیک** ثورکل است  
چون کل بریزد آن شر حاصل شود مانند تخم کل  
سرخ رنگ و چون بخت شود در طبع وی

شیرین

شیرینی بود و در شام بعرف الریک خوانند  
**دلیس** نوعی ارصدف کوچک بود  
که میخیزان خام نمکسود میخورند و گفته شود  
در ماه **دلق** مر وی مانند سمور بود  
در همه حالی و بالسی گویند کرمی وی کم تر از  
سمور بود و سخونه وی مغذی بود از بهر آنکه  
طبیعت حیوان وی گرم و تر است **دلفین**  
ماهی بزرگست سیاه رنگ و سر وی مانند  
سر خوک بود و دندان دارد و از آن خنزیر  
البحر خوانند و در جرون خوک ماهی خوانند  
و گوشت وی فریه بود و چون بیه وی بگذرانند  
در حطی که شحم وی بیرون کرده باشند  
و در آن بچشاند و در گوش جکانند  
که کما کنت شده و بوهبه زایل کند و گوشت  
وی سرد و غلیظ بود و در هضم شود



وتمی کویذ کوشت و عی مانند کوشت  
سک آبی بود در غلظ و در هضم و تولید  
سودا و کیموس بد و دندان و عی جوت  
بر کوزک او نیز نترسد و چون بید و عی  
بخورند درد مفاصل با سود دارد  
**دماغ** بهترین مغزها مغز غان بود  
خاصه کوهی و بهترین مغز ماشی بره  
و کوساله بود و شیخ الیپس کویذ مصلح  
کسی بود که زهر خورده باشد یا کزیده و برا  
کزیده باشد و بقرط کویذ مجموع مغزها  
سرد و تر بود و خونی سرد و لزج و غلیظ  
از عی متولد شود و چون هضم شود  
بدن را فربه کند و دماغ را زیان دارد و مولد  
واشتهای درد و مغشی بود نزدیک هضم  
شدت بر معده مالمیده شود و قی آورد

دشک

و شک نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیگر  
از معده بگذرد و آنچه رسیده بود و مصلح  
و عی نفع و صفت زوفلفل و خردل  
و دار صینج و سرکه بود **دماغ الیک و الدماح**  
مغز خوس و مرغ جوت بخورند بکزندگی  
مار و دد نافع بود و چون بسر نشند بگرد آسباب  
و مقدار با قلامی بخورند خون رفتن پنی  
باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن  
خون از حجب دماغ روانه بود **دماغ البعیر**  
مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه  
بیا شامند صرع را سود مند بود **دماغ الط**  
مغز بط ورم مقعد را سود دهد **دماغ**  
**ابهر** مغز اسو چون خشک کنند  
و با سرکه بیا شامند صرع را بغایت مفید  
بود **دماغ الحبل** مغز اسب محرق و معفن  
بود **دماغ الحما** مغز شب بره با عسل چون



در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود  
 و خاکستر آن روشنی چشم بفراید و مغز  
 و کوزه جوت بر کف پای مالند یا با  
 رابرا نگیرد **دم الاحمق** سبب خوانند و ابداع  
 و دم التئیب و دم الثعالب بسیار سی  
 خون سیا و شان گویند و بعضی قاطر الدم  
 و مولف گویند آن سه نوعست جلیده  
 و خشبی و تریبی بهترین آن جلیده بود  
 صافی که قطعا خوب در وی بود طبیعت  
 و کاسرد و خشک و قابض بود و خشک  
 و کاسرد و بود و میسج گویند سردی  
 و کاسرد و بود و میسج گویند سردی  
 در اول و خشکست با دوقم و قوه معده  
 و جگر بدهد و شقاق مقعد و سبب امعار  
 نافع بود و قطع خون رفتن از هر موضع  
 که باشد بکند و نیم دم از وی بر سر زده

نخ مرغ

نخ مرغ نیم برشت شکم بیند و سبب را نافع بود  
 و جالینوس گویند گوشت بر جراحتها  
 که در اما بود و ظاهر بدت بر ویانند و وی  
 ششک بد بود و مصلح و کس صبح عرف  
 بود یا کثیرا و بک و کاسرد و فعلی کاهو  
 بود و گویند خصی الحمار بود و مولف  
 گویند و کس صبح بخم بود و از جزیره سقوطه  
 خیزد آنچه جلیده و آن دوع دیگر از  
 هند و سنان خیزد از مواضع دیگر **دم**  
 خون گرم و تر بود و کفته شود هر یک  
 بجای خود **دم الارنب** بسیار سی خون خروش  
 گویند نافع بود بهنق و کف را جوت  
 دانت ظالکند منضج و رمها گرم بود  
 بروخی و جوت با تئس بریان کنند ججه

و در نفس گویند ریشها و در مملها را نافع بود



قرحه امعاناً فبوز و قطع اسهال مزمن  
یکند و خون با شراب بیا نشا مند سوم را  
نافع بود **دم الایله** خون کویسفتد و کاکو موی  
خون بریان کنند سه کله بر بیگات کرده  
باشند و ذوسنطاریا و اسود دهر و اسهال  
یکهت و کسی که زهر خورده باشند **دم**  
**ارغش** خون را سو خون طلا کنند  
بر خناری و مفاصل تحلیل کند **دم السلخفاه**  
خون سنک بشت انجد بری بود  
خون با شراب بیا نشا مند صرع را سو  
دهد **دم الانسان** خون آدمی وقتی که حیوانات  
کنند یا ارد شملیز بسترشند و با غسل و سداب  
طلا کنند بر هر پیشین که بر اعضا باشد خاصه  
در ساق و ریشها که آب اروغی رواند بود

بصلاح

بصلاح آورد **دم القنار** بسیار سی خون کت  
کونند خون در میان شراب کنند مستغنی بود  
آورد و این از خواص است **دم الصرکا**  
ماده خون بر جرحت ریزند خون ببندد  
**دم الحام** دم القنار است که گفته شد  
منع موی زیاده که در چشم بود بکند  
خون بر کنند و بر موضع آن طلا کنند  
و وعی افوی بود از دم ضفدع **دم الحمار و الوشان**  
**و السمس و النعاج** خون کبوتر و خون و رشان  
که بسیار سی کت و کونند و خون شفقین  
که بونیمار خوانند و خون مرغ خانگی بهترین  
آن بود که از حیوان سلیم کونند آن کوم بود  
جهت منع و ریشها که نولد کنند بسبب  
سقطه اروغی کل نافع بود و بجهت  
جراحات چشم در چشم چکانیدن

سوزمند بود خاصه خونی که از بال  
وی بکیند و خون فاخته و کبوتر قطع  
خون رفتن از حجب دماغ بکنند **دم الثور**  
خون کا و نرجون تر بود از جمله سمومات  
بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع  
حلق و مری و سرخی زبان و غشیان  
سخت و کرب و اضطراب سردا کند و دندان  
خاییدن و بخناق کشد و کز او رذ و مدلوله  
وی بکفت کنند و اسهال و قی حرا بخاطر  
نالک بود که خناق آورد و بعد از خفته  
و مسهل ادویه که نافع بود جهه  
فسردگی خون مانند بیخ انجرات و پوره  
و حلست و خاکستر جویب انجیر در  
سرکه و فلفل و انقوها در سرکه دهند  
و خاکستر سرو و تخم کزب و عصا

عج

عویج و علامات خلاص وی آن بود  
که اردد روی مانند عفرا ن خیری پروین  
آید و اولی آن بود که بر شکم و معده و کب  
آرد جو یا ماء العسل ضماد کنند و اگر خون  
وی بمخناک کرم برود میها صلب با سویق  
ضماد کنند تخمیل دهند **دم الصفیر**  
خون و رع که بشیرازی بک گویند بهترین  
آن خون صفیر رود بود و سبز بود  
منع موی رستت بکند و موی زیاده  
که در چشم باشد بکند و بر موضع آن  
طلا کنند و خاکستر وی خون در بینی  
دمند خون رفتن باز دارد و علی بن  
العباس المجوسی گویند چون طلا کنند  
بر دندان بر ویانند و غیر او گویند که صفیر  
و خون وی چون طلا کنند دندان بیفتند



**دم الحبا** خون آفتاب ترست  
 که آن نوعی از عضایه است منع موی  
 زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند  
 و بر موضع آن طلا کنند **دم الحماص** خون  
 بر پستان طلا کنند بر حال خوف نگاه دارف  
 و نگذارند که بترک کرده **دم الحماص** کوبیده مسکن  
 و جمع نقره بود و حصره و خون زیت  
 بخورد بر کبر منع ایستنی بکند **دم الکلب**  
 خون سگ دیوانه کز روی وی سم سهام  
 ارمیده نافع بود کز کوبیده بپرون آورد  
 و منع موی زیاده که در چشم بود بکند  
 و جالینوس کوبیده و غسول **دم الدب**  
 خون خرس چون گرم بر رویها تهنند  
 زود بخند کشند و شریف کوبیده خون  
 وی چون دواند بیاشامد نافع بود

از جمله

**دم الوید و المجدون** چون ایشان خون  
 در چشم کشند قوه با صوره بدهد و لسان  
 نوعی از عضایه اند صفت حدود  
 گفته شد و ورت گفته شود **دم النومه**  
 خون بوم رویا سود مند بود **دم النسر**  
 خون بز بک بشتی پرازی که خوانند بهترین  
 آن بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی  
 که آلود رنگ خواهد گرفت در یکی ستلی  
 ساورید و حلق وی ببرد و خون  
 اول رها کند و آخر ازلت میانه بگیرند  
 در دیک ورها کند با سرد شود پس  
 فرصها سازند و خشک کنند و ارغیاد  
 نگاه دارند و در حمامی تهنند که نم بود  
 و چون استعمال کنند جهت سناک  
 کرده عجایب و این از جمله مجربانست

**دم المعد** خون بزجون با غسل بهاشامند  
ذو سنطاریا نافع بود و چون بریان کنند  
سودمند بود جهت سهام ارمه  
**دم الجمال** خون بوه سودمند بود بخاصیه  
صرع را **دم العان** خون موش جوت  
بزالیل و مسامیرطالاکند قطع کند  
**دم الخنزیر** خون خوک کرم و تو بود  
مانند خون آدمی و گوشت وی مانند  
گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق ندارند  
کرد کسانی که آدمی خوار بوند **دم الملوك**  
**والدجاج** خون خروس و مرغ حوتی که از  
غشای دماغ روان بود باز دارد **دم الحمار**  
خون خرمنع رعان که از مجب دماغ بلند  
**دم الخراف** خون حراف صرع را نافع بود  
و از دارد خوردن **دم الثعبان** دم الثنبن

کونند

کونند و آن دم الاخوين است و گفته شد  
**دند** ابقر خوانند و طبیعت و عا کرم  
و خشکست در قوه مانند نك بود بلکه  
افزای بود از وی جوت سخی کنند و با سرکه  
بر حله اعضا طالاکند زایل کند و موی  
غلیظ رقیق کرد اند بسیار سی شوره کونند  
**دند** بشی براری با تو کونند و آن  
خروع صلی است و جب خطای خوانند  
و جب سلاطین و آن سد تو عست  
صینی و هندای و سجری بمقدار پیدانجری  
و میل بسرخمی زند و نقطه سیاه بران باشند  
و هندای از صینی کوجلهت بود و از سجری  
بزرگتر و مغز آن میل بزردی زند و بعضی  
کونند جب الملوك دند است و این  
خطا است و خلاف جب الملوك



ما هو دانا است و گفته شود و طبیعت  
دنگرم و خشکست درجه هارم و بهترین  
وی صینی بود بس بجزایس هندی  
و شیرینی از وی یک حبه و نیم بود تا دو  
حبه و کونداز دو دانگ تا نیم درم مسهل  
رطوبات و سودا و بلغم آنچه در مفاصل  
بود و نشانی که در شهرها اگر مسیر مستعمل  
کنند الا در سردسیر و طبیعتها سرد  
و مصلح وی آن بود که بوست و عبا باز کنند  
یکار و بیاید که لب تردیست و وی نیز از لب  
پوست و عبا رسد سرخی لب زایل کند  
و در از رویت و عبا مانند زبان کجشک بود  
انرا بیندازند و با قوی نشانی شده و ورق  
کل سرخ و زعفران و کثیرا و در زیاده کوشه  
و اگر خواهند که با او بی مسهله مزوج

کنند

کنند با ترد و عافت و عصاره افسنتین عصاره  
و مانند آن که همان مزاج داشته باشد  
و بیاید که دند در ترکیبی که اقیوت و فرقیوت  
باشد مستعمل کنند و اگر باشد بجز و مسله  
خورد هم شاید مره سودا و بلغم اسود  
دهد و مسهل خلط خام بود و در  
مفاصل با تخمیل دهد و سیاهی موی  
نگاه دارد و رها نلند که زود سفید گردد  
و عیسی بن علی گوید که وی سحر معالوف  
و بیاید که بعد از آن شیر تازه خورد و غدا بوش  
آن سبب و غوره و قدری بنید بر آن  
افشانند و اگر ماهی خوردن نشاید و اگر حسوی  
سازند از بجز و جو مفشر بروغن کل نافع  
بود **د نقه** روات است و سلم  
پیر گویند و گفته شود **دواء الحیه** جطیانان

است و گفته شد **دوسر** زن خوانند  
و آن حشیشی است که در میان کتدم رویند  
بیشتر از آن تخم آن که کاس و طبیعت آن  
گرمست در اول و خشکست در دوم  
و گویند سرد است ملین و رمهای بود  
که در ابتدا بغایت صلب بود و چون  
بر داء الثعلب ضما دکنند سود دهد  
و چون با آرد بر خوب ضما دکنند نکو بود  
و در دم از وی مسهل گرم بود و وی  
مضر بود بانثیبت و مصلح وی کثیر بود  
و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره  
که از حشیش وی گیرند باید که با آرد می آمیزند  
و خشک می کنند بعد از آن استعمال کنند  
**دوم** درخت مقل است و در میم گفته  
شود **دوقو** تخم جزبری است و مع آن

شش قافل

شش قافل است و گیاه وی خرس گیاه  
و گدگماه و خرس و پرباغایت دوست  
می دارد و گویند دو صبح کرفس بری است  
و خلافت سوانی دو قس خواهد بود و قس  
نوعی از آنست بیشتر برای بد آن گویند  
و صفت آن در قوقالس گفته شود  
و بهترین دو قس نازه زرد رنگ بود و دو قس  
و دو قس ری و دو قس اعراب نیز گویند و صفت  
هم در قاف گفته شود و طبیعت آن  
گرمست در سیوم و خشکست در اول  
و عیبی گویند که مست در سیوم و خشکست  
در دوم مقص را ساکن و بول و حیض  
بر اند و صبح اطفال را نافع بود و مقدار شریفی  
از وی بگدگم بود و منخ سده بود و فضلهای  
بلغمی غلیظ از سینه یا کت کند و سیر قه که



از سینه آن بود زایل کند و روغن کوبید  
هضم طعام کند و غنی زیاده کند و اسپاسوس  
کوبید است و رخا و مفاسل را نافع بود  
و مستک مثانه را بریزند و فوس کوبند  
گرمها و حب القزع بکشند چون یا شیخ  
ارمنی یا یا ترمس بیاشامند و وزن آن  
و دیسفوریدوس کوبند مبعج شهوة جماع  
بود و مدرطش و صاحب تقویم کوبند  
مضعف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد  
بود یا بلوط و صاحب منهج کوبند مضر  
بود مثانه و شهوة جماع برزد و مصلح آن  
مصطکی بود **دولیت** کوبند طالیسفر  
است و کفنه شود **دوساروح** کوبند که کبج  
است و کفنه شود **دو حالقیز** دو حالصباغین  
است و آن کوبند **سرخست** که در درخت

بود



۲۲۶  
۲۲۶

۲۲۶



